

الابحاد الاسلامي العالمى
للنظمات الطلابية



دور نماى درخشان اسلام

سید قطب شہید
ترجمہ: کلیم اندمستین

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

**IN THE NAME OF ALLAH
THE MERCIFUL THE COMPASSIONATE**

المستقبل لحضرة الدين

سيد قطب

باللغة الفارسية

الطبعة الرابعة



الابحاث والدراسات الإسلامية

للنظمات الطلابية

١٤٠٥ هـ - ١٩٨٥ م

دورنمای درخشان اسلام

سید قطبؒ شہید
ترجمہ: حکیم اللہ مستین

الطبعة الاولى ۱۹۸۰

الطبعة الثانية ۱۹۸۰

الطبعة الثالثة ۱۹۸۲

الطبعة الرابعة ۱۹۸۵

I.I.F.S.O.

1405 A.H. — 1985 A.D.

محتویات این مجموعه

- پیشگفتار
- اسلام راه و روش زندگیست ۱
- هر دین یک نظم زندگی است ۱۳
- انتهای دوران حکمرانی و پرفسید پوستان ۸۲
- صدا های زنگ خطر ۱۰۶
- در جستجوی رهائی بخش ۱۴۵
- زمام امور مستقبل تنها در دست ۱۶۶
- دین الله هست

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

پیشگفتار

سزاوار تشریح و نیازمند بیان نیست که مفکوره‌های تمدنی یکه انسان آنرا در زمان امروزی در پیش گرفته ، بعوض آنکه انسانرا با سلامت و سعادت همکنار سازند ، ویرا به پرتگاه نابودی می کشانند ، و او این مفکوره ها سرمایه داری ، کمونیسم ، ناسیونالیسم یا کدام فلسفه دیگر ما دیگری بوده باشد . تحریفاتی که در مذاهب اسلامی از جمله عیسائیت و یهودیت بعمل آمده علت شده که بی کفایتی هر دو مذهب را در ساحه رهنمونی انسان ثابت سازند . اگر انسان خواسته باشد که روی این کره ی خاکی زیست کرده از نابودی نجات یابد بمثل پسر ناگزیر است که در ظلال مبارک اسلام و تمدن اسلامی پناهندگی جوید . تنها اسلام همان مفکوره حیانتست که میتواند زندگی متوازن و معتدل را برای انسان مهیا

(و)

سازد ، و تنها همین اسلام است که با تامین نیازمندیهای واقعی مادی انسان ، خواسته های روانی و معنوی ویرا نیز ایفا کرده میتواند ، و او را براه مستقیمی سوق بدهد که با پر داشتن گامهای وسیع بآن میتواند همان مقام شامخ واقعی خود را حایز شود که وی برای احراز آن به زمین فرستاده شده است .

این تحلیل و تجزیه ی تا رخیست که موجب شده اسلام را یکبار دیگر بحث یک نظام کامل تمدن و حیات در جهان ناگزیر و حتم نشان بدهد . و طلوع علامات آن نیز بالای افق عالم سرزده است . سید قطب شهید رحمه الله علیه این موضوع را در کتاب شهره افاق خویش "المستقبل لهذا الدين" مورد بحث قرار داده است .

مفکوره سید شهید (رح) با وضاحت خیلی ها روشن د آفتابی منور بانور وحی الهی است و خامه ی پر توان وی شهنشوار میدان ادب و بلاغت بوده چنانکه وی درین اثر خود با نحوی از انحاء و قدرت و تدارت کاملی بر مستقبل اسلام روشنی انداخته که آن یک فیصله و قضاوت درست و صحیح واقعی ذهن اسلام است .

(ز)

امیدواریم کہ این اثر سید شہید (رح) کہ ما آنرا
تحت عنوان "دور نمای درخشان اسلام" بزبان فارسی در
آورده ایم مفکوره اسلامی را در طبقہ مطالعہ کنندگان
زبان فارسی ہر چہ بیشتر جلوہ گرساختہ درین راہ با اوشان
کمک بیشتر کند . و همچنین برای آنانکہ مصروف
جہاد در راہ خدا (ج) اند بدرجہ نہائی موجب ہمت
افزائی و حوصلہ مندی آنها خواہد شد .

خلیل احمد الحامدی

رئیس دارالاروبہ للدعوة الاسلامیہ

منصورہ — لاہور

پاکستان

مورخ : ۹ حوت سال ۱۳۵۹ ھش

مطابق : ۲ مارچ سال ۱۹۸۱ م



اسلام راه و روش زندگیست

طرز زندگی بشر، ارزشهای آن و طرز و اسلوب شامل مفکوره اعتقادی است که از آن ماهیت کاینات، آشکار گردیده و در آن مرتبه و مقام بشر و غایه و هدف وجود آن متعین میشود. این پرورش زندگی صورت گیری آن همه تنظیمات را میکند که منبع آن مفکوره اعتقادی اسلام است و بوسیله آن، این اسلوب حیات در زندگی عملی جلوه گر میشود. درین تنظیم ها نظام اخلاقی اساس آن و منبعیکه از آن سرچشمه میگیرد نیروی غالبی است که در نفاذ آن ممد و معاون شمرده میشود یعنی نظام سیاسی، اشکال مختلف آن و ویژگی های آن، نظم اجتماعی و اساسات و ارزشهای آن، نظم اقتصادی، فلسفه و اشکال مختلف آن، نظام حکومت و همه قواعد و مقررات آن شامل اند. ما یقین کامل داریم که از اعتبار راه و روش

زندگی ، آینده و مستقبل در دست این دین (اسلام) قرار خواهد داشت . این اسلوب زندگی بصورت مرتب شامل آن همه ارزشهاست که عبارتند از ارزشهای تنظیم کننده جوانب مختلف حیات بشری ، ارزشهای نا مین کننده نیازمند بهای حقیقی و ارزشهای تنظیم کننده فعالیت های مختلف آدمی .

این دین تنها یک عقیده و جدائی نبوده که با زندگی عملی انسان سروکاری نداشته باشد . بالفرض اگر ما این نکته را برای یک لحظه قبول بکنیم که گویا کدام دین الهی جداگانه از زندگی عملی انسان تنها یک عقیده و جدائی شده میتواند پس باز هم در مورد این دین درست نیست که این تنها مجموعه ای از چند عبادات بوده باشد که آنرا مؤمن به بر آن بصورت انفرادی یا اجتماعی بجا می آورند و در آنها وصف تدین ایجاد میگردد و نه این دین راهی است به آخرت که تنها جهت حصول جنت اخروی بوده باشد ، در حالیکه جز از این منهای این دین و نظامها و تنظیم ها راه های دیگری نیز جهت حصول جنت ارضی وجود دارند .

این نکته نیازمند وضاحت لبست که تب و تلاش و کوششی به پیروزی رسیده نمیتواند که این دین را تنها بصورت عقیده وجدانی جلوه گر و ارایه سازد و آنرا جداگانه از حیات بشری تنظیم های زندگی فعلی و انواع مختلف آن و از نظامهای عملی آن لا تعاق نشان بدهد یا امیدی برای پیروزی این تب و تلاش وجود ندارد که مبنی بر ارایه آن بصورت عقیدهئی بوده که با مردم وعده جنت روز رستاخیز بدهد، هنگامیکه آنها شعایر و عبادات آنرا بجا بیاورند جز اینکه در جامعه حاضر و فعلی با نظامها، قوانین و اوضاع بویژه این دین را بشکل حقیقی مشاهده بکنند. این دین آن چنان دین نیست، نبود و شده نمیتواند. ممکن است دینی در روی زمین در موردش مبتلای این زعم باشد که آن «دین» هست و قبول کنندگان آن نیز آنرا دین میدانند مگر دین اسلام هرگز آن چنان دین شده نمیتواند.

۱. مادری که کرده ایم که از قرنهای باین طرف صرف مساعی شده است که اسلام را در چارچوب اعتقاد وجدانی و شعایر بندگی محدود ساخته جلوه آنرا در نظام

زندگی عمل و فعالیت آن و تب و تلاش واقعی حیات بشری گرفته آنها از نگرهبانی باز دارد که در حقیقت این مساعی منافی با فطرت و حقیقت اسلام است .

این دین ویژگی های دارد یعنی جامعیت ، واقعیت و زعامت که عیسائیت و صیهونیت از مقابله با آن عاجز بوده اند ، لهذا چاره ای نداشت که هر دو مذهب به دسته جمعی بکوشند تا دین اسلام را بحیث اعتقاد و جدائی و محدود در چارچوب شغایر بندگی مقید جلوه بدهد و آنها از مداخله در نظام زندگی فعلی باز دارد و همچنین آن از نگرهبانی بر فعالیت های نظام بشری دست بردار شود ، این مساعی در معرکه خاتمه دادن به اسلام حیثیت گامهای اولین را دارا می باشند .

این مساعی مذبوحانه پیروز گردیده و بدست اتاترک با پیروزی نهائی رسیدند . او خلافت اسلامی را منسوخ قرارداده دین را از حکومت منفک قرارداده یک دولت بی دین را اعلام نمود . دول اسلامی که پیشتر تحت اداره استعمار قرار داشتند در صدر آن شدند تا شریعت اسلامی را از حیث منبع و مسیر قانون سازی دور انداخته ،

قوانین اروپائی را مورد استفاده قرار دهند و دین اسلام را در یک گوشه محدود بعنوان قانون شخصی مقید گردانند .

پس از بدست آمدن پیروزی در مساعی و پیروزی های قاطعانه بیکه بدست اتاترک بدست آمده بودند گام جلوتر یا مرحله آینده اش تب و تلاشهای اند که در اطراف واکناف دول اسلامی برای از ریشه برکنیدن دین اسلام و آنها دور انداختن از مقام اصلی و حیثیت آن و همچنین جلوه دادن آن بحیث یک عقیده و تخلیه کردن جایش به مفکوره های وضعی دیگر ، بعمل می آیند ارزشها ، مفاهیم و نظامهای مختلف ناشی ازین مفکوره های وضعی بخلاف «عقیده» را بر می کنند و آنها همچنین نام عقیده داده می شود .

با این همه کوششها ضربات وحشیانه سهمگین دیگری نیز وجود دارند که پشاهندگان نهضت اسلامی روی زمین در هرجا با آنها مواجه اند . نیروهای متحارب و متخاصم در مرتکبین این ضربات وحشیانه شامل اند که جز داشتن بیم و هراس از نهضت مترقی اسلامی بر نقطه

دیگری در همه جهان بگرد هم نیامدند. نهضتیکه براه انداختن آن از نظر حقائق کائنات، زندگی و اوضاع فعلی انسان لازمی بوده است.

مگر ما میدانیم که این دین یک حقیقت بس سترگ است و ریشه های آن تاحدی عمیق تر فرو رفته که این همه مساعی و ضربات سهمگین در بر کردن آن پیروز شده نمی توانند. ما این را نیز درک کرده ایم که نوع بشر نیاز مند تر از آنست که کینه ورزی کینه ورزان علیه دین، راه زندگی آنها تعیین کرده و آن با خیلی ها سرعت به پرتگاه سهمگین تباهی می شتابند و مردم خیر آنها را بازنگ خطر متوجه ساخته برای راه نجات بشریت در تب و تلاش اند و نجات تنها در مراجعه بسوی الله (ج) و اسلوب درست هدایت شده او تعالی میسر است. دلهای پریشان و مضطرب و خنجره های خسته حال در هر جای برای راه نجات و نجات دهنده فریاد می کشند، و نشانی های خاص این نجات دهنده بجز در دین اسلام در هیچ یک از ادیان دیگر مشاهده نمیشود و بر هیچیک دین دیگر جز دین اسلام منطبق نبوده است.

از نیازمندی یکه ما از روشهای زندگی این دین و ضرورت مبرم بنی نوع انسان بآن احساس می کنیم بصورت خلل نا پذیر، متیقن می شویم که این دین دارای مستقبل روشن است، و برای کردار و عملیکه این دین دعوت و رهنمونی بدهد و لو دشمن آن بخواند یا نخواهد و یا اینکه این کردار مجوزه در عقاید دیگر یا روشهای دیگر زندگی وجود نداشته باشد که آنرا انجام داده بتواند، نیز اینکه همه بشریت تا عرصه خیلی ها متوالی ازین عقیده و اسلوب حیات بی علاقه شده نمیتواند.

ممکن است بشریت گمراه شده در شرق و غرب با تجربات مختلف در حالت بی سرو سامانی هواره و بصورت یکنواخت اکنون سرگردان است لکن ما اطمینان داریم که این تجربه ها خاتمه خواهند یافت و ما باتوثق کامل میگوییم که در پایان کار غلبه از اسلام خواهد بود.

این همه تجربه ها در یک دایره میان تهی می چرخند که از آن بدر شده نمیتوانند. این دایره عبارت است از

تخیل حیات بشری و تجربیات بشری که آن شامل جهل ، ضعف و خواہشات انسانی نیز است و بشریت نیاز مند بدر شدن ازین دایره میان تهی است که نیاز مند آغاز این تجربه دیگر حقیقی و نوینی است که کاملاً استوار بر اصول مختلف باشد یعنی اصول روشهای حیات ربانی که بعوض جهالت ، نقص ، ضعف و خواہش نفسانی مأخوذ از علم ، کمال ، قدرت و حکمت باشد و اصل بنیه این اصول همین است : انسانیت را از اطاعت و بندگی بندگان بیرون آورده بسوی بندگی الله وحده لا شریک سوق باید داد .

نشانی ها و علامات ممتاز این همه روشها علاوه بر اسلوب زندگی رهبری شده اسلام چنین اند که در نظام زندگی اسلامی مردم از یک معبود بندگی می کنند و او تعالی را در صفات الوهیت ، ربوبیت و حاکمیت و یگانه و منفرد می شمارند و تنها از او تعالی تخیلات یا تصورات ارزشها ، ملاک ها ، نظم ها ، قوانین ، اخلاق و آداب حاصل می کنند در حالیکه در نظامهای دیگر ، مردم از معبودان و اربابان مختلف بندگی می کنند و الله (ج) را

ترک کرده آنها را حاکم خود می شمارند و تخیلات
 ارزشها و ملاکهای نظم زندگی و قوانین و اصول و آداب
 و اخلاق را از انسانان همانند خویش فرامی گیرند و
 همچنین این انسانان همانند خویش را اربابان خویش
 می تراشند و به حقوق الوهیت ، ربوبیت و حاکمیت آنها
 معتقد میباشند در حالیکه آنها انسانان همانند و بمشابه اینها
 بندگان اند .

ما اینگونه نظامها را که در آن بندگان از بندگان
 دیگر بندگی می کنند نظام جاهلیت قرار میدهیم . و او اشکال
 این نظامها هر چه باشند و در هر جامعه و زمان رایج و
 بر سر کار باشند . این نظام ها بر اساساتی استوار اند که
 برای خاتمه آن و رهایی بشر از شر آن درین گیتی برای
 استقرار نظام الوهیت یگانه دین اسلام آمده است . که
 هدف یگانه آن همین است که مردم را از بندگی بندگان
 بیرون آورده در بندگی الله وحده لا شریک داخل بکنند .
 بی شک این دین (اسلام) برای آن آمده است که انسان
 را از شر عبودیت انسان رها ساخته ربوبیت بشر را خاتمه
 داده عبودیت الله واحد را در زمین مستقر سازد زیرا

عبودیت تنها و تنها درین کاینات وسیع برای الله وحده
لا شریک است .

افغیر دین الله یبغون وله اسلم من فی السموات
والارض طوعاً وکرهاً والیه یرجعون .

(ال عمران : ۸۳)

”یعنی این (کافران) جز دین الله در صدد کدام دین
دیگر اند در حالیکه همه اهل آسمان و زمین با
خوشی یا ناخوشی فرمانبردار خدا اند و بسوی او
تعالی مراجعه می کنند“ .

اسلوب این دین از کدام نظام تاریخی دوران
خاص تاریخ اسلامی سر چشمه نمیگیرد و این نظام هیچ
نظام محلی و مربوط کدام جامعه و یا کدام نژاد بویژه
بشری نبوده بلکه یک اسلوب دایمی و استواری است که
آنها الله تعالی جهت حیات بشر انتخاب فرموده است تا
زندگی کامل بشر بر محوری بچرخد که در آن خوشنودی
الله تعالی است ، و تحت یک نظم جامعینه باشد که آنها
الله تعالی خواسته باشد تا این زندگی بصورت عالی درآمده
و انسان را از بندگی ما سوا الله بیرون آورده بمقام شامخ

عزت و پروقار فایز نموده است .

این اسلوب زندگی حقیقتی است جهانی که بحیث قوانین فطرت کائناتی و دایمی در مقابل انسان قرار دارد که از بدو افرینش در کاینات حکمفرماست و امروز و فردا نیز حکمروا خواهند بود و آلام و مضائیکه بنی نوع انسان با آن مواجه است علت اساسی اش خلاف ورزی ازین حقیقت جهانی میباشد .

مردم می باید یا مطابق اسلوب زندگی ارزانی کرده خداوند بسر برند یعنی بحیث مسلمان سکونت گزینند و یا زندگی اش را با موازین اسلوب ساخته و بافته انسان دیگری عیار سازند که در جاهلیتی سرگردان است . جاهلیتی که دین ما قطعاً با آن ارتباط ندارد و جاهلیتیکه بخاطر ریشه کن ساختن آن و واژگون ساختن آن و برای نجات مردم از بندگی بندگان و بخاطر سوق دادن آنها بستوی بندگی الله و حده ، دین مقدس اسلام عرض اندام کرده بود .

مردم باید یا بطور قطع اسلوب زندگی عطا کرده خداوند (ج) را بر زندگی شان حاوی سازند که آن

قوانین طبیعت ، فطرت وجود و با خود طبیعت هماهنگی کامل دارد و یا اینکه مطابق بآن اسلوب ساخته شده انسانی دیگر بسر برند که ضد قوانین ، ضد طبیعت وجود ، ضد نوامیس فطرت و بالاخره با خود فطرت نیز متصادم باشد . عواقب و نتایج نا هنجار این تصادم و این تضاد زود یا دیر بظهور خواهد رسید .

ما را ایقان بر آنست که مردم بسوی اسلوب ارزانی کرده خداوند (ج) رومیبرند و بدون شک و ریب ، این دین ، در مستقبل نیز متر بلند و سر افراز خواهد بود .

همچنان ما یقین داریم که این دین ، دینیکه حیثیت اسلوب شدن زندگی واقعی انسان را در همه شئون عملی و شعوری تضمین می کند ، تمام مساعی در راه منحرف ساختن از طبیعت خود را با شکست و ناکامی مواجه خواهد ساخت ، آثار و این ناکامی و شکست نمایان گشته اند چه زندگی انسان و بی تفاوتی از امور دنیوی ، طبیعت این دین نبوده بلکه طبیعت دین دیگری نیز نمیشد .

هر دین یک نظم زندگی است

تصور اعتقادی و نظام اجتماعی یک دین ارتباط
وسعی در بین دارد بلکه این ارتباط وسیع در صورت
پیشرفت و ارتقا ناگزیر به یک ارتباط دیگر مبدل می
شود و آنهم ربط اندیشه اعتقادی نظام اجتماعی .

نظام اجتماعی با وصف خصایص کلیه آن از انگیزه
اعتقادی مشتق می شود سپس نهال نظام اجتماعی با شکل
اصلی و طبیعی اش نشو و نما میکند و اندیشه اعتقادی
کاینات مرتبه و مقام بشر را در کاینات مهیا ساخته و
تشریحی را که پیرامون هدف و غایه وجود بشر ارایه میکند
آن بصورت کلی منطبق بر نظام اجتماعی میباشد . اشتقاق
از اندیشه اعتقادی نظام اجتماعی شکل و صورت صحیح
بلکه صورت یگانه است از اندیشه اعتقادی نظام اجتماعی که
بر توضیحات و تشریحات آن تطابق داشته باشد و نیست
راه درست و راه یگانه امور دین و دنیا . هیچ یک
نظام اجتماعی ممکن نیست که بصورت طبیعی نشو و نما
کرده و بصورت سالم مستقر شده بتواند مگر اینکه آن
مشتق از اندیشه و تصور جامعی باشد که در آن حقیقت

کاینات : حقیقت انسان و مرتبه و مقام انسان معین بوده و همچنین حدود غرض و غایه وجود انسانی را تعیین کرده باشند . هدف نظام اجتماعی باید چنین باشد که آن غرض و غایه وجود انسانی را آشکار سازد . انسان دارای حقوقی است که او به علت و برکت مقام خود درین کاینات از آن برخوردار است و این حقوق طرز عمل او را و وسایل آنرا معین میسازند ، انسان میتواند جهت بدست آوردن هدف وجود خود از آن استفاده کند ، نیز این حقوقی است که حدود علاقه انسان را با کاینات معین میسازند و نوعیت روابط ذات الینی انسان را ابنای نوع و اداره های مختلف آن تعیین می کنند که آنرا ما با نظام اجتماعی تعبیر می کنیم .

هر نظامیکه جز این اساس مبنی بر اساسات دیگر بوده و یا عبارت دیگر پی ریزی آن بر اساسات دیگر شده باشد آن یکسره غیر طبیعی و نظام گمراه کننده نخواهد بود و در آن بمشابه نظامیکه بنیه آن استوار بر کدام اندیشه جامع اعتقادی پی ریزی شده باشد امید زندگی جاودانی میسر نخواهد بود . امیدیکه مبنی بر آن

نظامی مستقر شده بتواند که زیر سایه آن حرکت انسان ■
حرکت کاینات ، فطرت بشری و نیازمند یهای حقیقی بشر
با هم دیگر هماهنگ شده بتواند .

ما دامیکه این هماهنگی وجود نداشته باشد پس نظام
عاری از این هماهنگی ، نظامی است که به علت عمل
کردن بآن انسان خود را از گودال بدبختی ها و مصیبت ها
ایمن ساخته نمیتواند و او این گونه نظام برای او
هر قدر سهولت های مادی فراهم ساخته باشد . سپس
تناقض بین فطرت کاینات و فطرت بشر موجب نابسامانی
و اختلال در نظام یک امر لازمی است .

این اشتقاق اندیشه اعتقادی نظام اجتماعی موجب
یگانه تطابق با اندیشه اعتقادی و تشریحات و توضیحات آن
و همچنین رشته و علاقه بین اندیشه اعتقادی و نظام اجتماعی
میباشد . عین ممکن است که این امر در صورت پیشرفت نه تنها
بحث محیطی برای هر حرکت نظام اجتماعی بلکه بحث محیطی
نظام کامل زندگی یعنی افکار و احساسات انسان ، اخلاق ،
عبادات ، و شعایر دیگر زندگی انسان در زمین در آید .
این حقیقت به عبارات دیگر چنین بیان باید کرد

که هر دین به علت بودن اندیشه اعتقادی نظام زندگی است و یا این جمله را اگر بصورت درست بگوییم پس گفته میتوانیم که هر دین بنا بر آن یک نظام زندگی است که آن شامل اندیشه اعتقادی بی بوده که نظام اجتماعی بی را تولید می کند بلکه نظام زندگی بی میان می آرد که همه فعالیت ها و سرگرمیهای انسان را در زندگی این گیتی منضبط می سازد .

همچنین عکس این سخن نیز درست است که بگوییم که زندگی در حقیقت بویژه نظام دین است و دین گروه انسانی نظام زندگی بی است که زندگی آن گروه را منظم میسازد اگر این نظام زندگی ساخته الله تعالی باشد از اندیشه یا تصور اعتقادی ربانی مستنبط بوده پس گروهی یا جمعیتی دارای این نظم پیرو دین الله شمرده خواهد شد . اگر این نظم ساخته کدام یکی از شاهان یا امیر ، قبیله یا قوم بوده باشد پس مستنبط از مذهب و تصور فلسفه بشری بوده و جمعیتی دارای این گونه نظام متدین بر دین همان شاه یا امیر یا قبیله خواهد بود و در دین الله داخل شمرده نخواهد شد زیرا آن متدین بر دین نظام زندگی

الله وحده لا شریک نیست .

متخصصان فلسفه، اجتماعیت، مذاهب و نظریات آن از تشریح و توضیح این حقیقت می‌هراسند . حقیقت اینست که آنها پیشتر تعین برخی از "عقاید" می‌کنند سپس میخواهند که مردم را در زندگی خویش جلب نموده و میخواهند این عقاید اجتماعی، وطنی و قومی را بر کرسی عقاید دینی بنشانند .

اشتمالیت و اشتراکیت تنها نام یک نظام اجتماعی نبوده بلکه اندیشه اعتقادی بی است که در آن توجیه مادی کاینات بصورت اساسی کار می‌کند و درین مادیت متناقضاتی موجود اند که همه تحولات و انقلابات را بمیان می‌آورند . این اندیشه را با مادیت جدلیاتی (ماتریا لیزم دیا لکتیک) تعبیر می‌کنند زیرا این فلسفه مبنی واستوار بر توجیه اقتصادی تاریخ و تحولات حیات بشری در تغیر اقرار تولید بوده است . لهذا این نظام تنها یک نظم اجتماعی نبوده بلکه مفکوره اعتقادی نیز است که نظم اجتماعی استوار بر آنست یا مدعی استوار بودن بر آنست جز در نظر داشت اینکه در مفکوره اصلی و حقیقت

نظام فعلی چقدر فرق و بعد وجود دارد . یعنی خلیج اختلافات تا چه حد وسیع تر شده است .

همین وضع و صورت حال از روشهای زندگی و عناصر ترکیبی موجوده آن میباشد که پیروانش آنرا بنام "عقاید" می نامند و میگویند که "عقیده اجتماعی ما" ، "عقیده وطنی ما" یا "عقیده قومی ما" ، این همه تعبیرات از عین همان حقیقت غمازی می کنند که هر نظام زندگی یا هر روش زندگی "دین" میباشد . به همین علت است که مردمیکه زیر سایه این روش یا نظام زیست می کنند دین آنها همان روش یا نظام بوده است . اگر آنها زیر نظام و روش عطا کرده الله تعالی زیست کنند پس آنها در دین الله داخل می شوند و اگر در روش زندگی یا در نظامیکه از طرف ما سوا الله ارایه شده باشد زیست کنند پس در دین ما سوا الله داخل می شوند .

این حقیقت چنان بدیهی است که ما نیازمندی بی راه جهت بحث مزید پیرامون آن احساس نمیکشیم . اگر این حقیقت ساده و بسیط مد نظر گرفته شود پس هیچ دین تنها مبنی بر وجدان یا عقیده یا عبارت دیگر وجدانی

و عقیدوی نیست که از زندگی عملی انسان بطور قطعی بی
علاقه باشد، و نه این دین تنها مجموعه چند شعار
و عبادت شده میتواند که آنرا پیروان این دین بصورت
فردی یا اجتماعی انجام بدهند و نه نام احوال شخصی است
که تابع شرعیت این دین بوده باشد. در حالیکه
برجانب دیگر زندگی حکم شرعیت مانع از منبع و مصدر
دیگر نافذ باشد و این منبع و مصدر از کدام روش زندگی
بی نمایندگی می کند که مستنبط از دین الله نباشد.

هیچ آن شخص مفهوم عبارت "دین" را فهمیده
نمیتواند اگر او تصور و اندیشه امکان وجود آن گونه دین
الهی را بکند که در وجدان مردم مقید باشد یا در حدود
شعار عبادات یا احوال شخصی محدود بوده و حاوی تپ
و تلاش و سایر حرکات زندگی نبوده و اعمال زندگی عملی
در آن وجود نداشته زمام امور زندگی مردم را در دست
نداشته باشد و همچنین در روابط مختلف اخلاق، مفکوره،
اندیشه ها، افکار و احساسات، و هنرمونی نمیکند.
نه خیر، اینگونه دین از جانب الله ساخته و فرستاده
نشده است که تنها وسیله پیروزی آخرت بوده و در دنیا

برای حصول کامرانی و کامکاری انسانی به پیروی ادیان
وضع کرده انسانان حکم کند .

این جزیک اندیشه مضحک حقیقت کاینات
و حقیقت بشری بیش نیست ، اینست تقسیم مقتضای
خود ساخته و ایجاد بنده که او تنظیم یک جانب زندگی
را به الله سبحانه و تعالی تخصیص میدهد و تنظیم و نظم
خیلی ها جوانب دیگر را به ما سوای الله و "اربابان" دیگر
تخصیص میدهد .

این اندیشه و تصور انتهای مضحک است . مضحکی
که مردم بروش آن پیانداشته ناگزیر برخورد و با طرز
تفکر خود خواهند خندید و برسادگی و پریشان فکری
تمسخر خواهند کرد . کاش آنها حقیقت نفس الامری را
از زاویه نگاه درست و صحیح اسلام و نور رهنما در راه
حیات و سکون بخش اسلام جستجو میکرد .

شخصیت انسان از اعتبار فطرت و طبیعت خودش
یک "وحدت" است ، وحدتیکه همه وظایف زندگی را
در صورت یک نظم انجام میدهد در افعال و اعمال آن
هم آهنگی بمیان آمده نمیتواند مگر اینکه آن بصورت

اساسی از یک مفکوره یگانه مستیز بوده و تابع یگانه اسلوب زندگی باشد.

اگر ضمیر و وجدان انسان تحت یک نظم و انضباط بوده و حقایق زندگی و فعالیت‌های او زیر نظم و انضباط دیگری قرار داشته باشند و این هر دو نظم‌ها و انضباط‌ها از مفکوره‌های مختلف مستنبط بوده و از آن نشأت کرده باشند یعنی یکی از آن از اندیشه حیات ارایه شده و ساخته شده انسان بوده و دیگر آن از وحی الهی، پس شخصیت انسان و فکر و عمل او مبتلای بیماری تضاد و تفاق، (schizophrenia) خواهد شد و همچو انسان در حقایق شعوری و وجدانی خود و حقایق زندگی عملی اش هدف تیر دو عملی و منافقت خواهد شد و به وضع متوحش و سرگردان خواهد گشت. طوریکه ما امروز نتیجه آن افتراق را در ممالک مشرقی امریکا و اروپا مشاهده میکنیم که مبنی بر نیمه وجدانی بوده و برخی دیگری مبنی بر بی‌علاقگی و لا‌تعلق از اندیشه‌ها و ارزشهای آن بوده است. این همه نتیجه آن "افتراق منحوس" است که آنجا در بین دین و دنیا ایجاد گردیده و علل بویژه این

علیحدی در تاریخ عیسائیت آشکارا وجود دارند .
 این تنها و یژه گی "دین الله" است که کاینات ، علاقه
 آنها با خالق آن ، مرتبه و مقام انسان در کاینات را تعیین
 و توجیه کامل و جامع غرض و غایه وجود انسانی را ارایه
 می کند . سپس نوعیت آن روابط را متعین میسازد و روابطی
 را که نوع بشر مرتبه و مقام خود را درین کاینات و از
 برکت این مرتبه و مقام در حدود حقوق بدست آورده
 خود قرار داشته که برای حصول مقصد و منشأ موجودیت
 خود مستحکم کرده میتواند و وسایل نوعیتی را متعین
 میکند که بوسیله آن جز برآمدن از حدود حقوق خود
 و مرتبه و مقام به هدف خود نایل شده میتواند و همچنین
 به وسایه آن به خوشنودی خالق عظیم و سعادت دنیا
 و آخرت یعنی سعادت دارین نایل آمده میتواند . این امر
 بوسیله آن روشن یگانه زندگی ممکن است که شالوده انواع
 انسانی را از هم نمی پاشد و او را مبتلای بیماری تضاد
 فکر و عمل نمیکند و بالاخره با فطرت انسانی و فطرت
 کاینات برخورد نمی کند .
 بهمین علت است هر دینی که از طرف الله (ج)

فرستاده شده باشد اساس مفکوره اعتقادی بی را برای انسان مهیا می سازد که نظام زندگی وجدانی و نظام زندگی عملی بر آن پیریزی شده باشد. دین الله برای آن می آید که نوع بشر را بسوی پروردگار خود راجع ساخته و نظام زندگی او را به سوی اسلوب زندگی یگانه بی سوق بدهد که از جانب الله تعالی تعیین شده باشد تا در بین ضمیر او خفایق زندگی اش، وجدان، عمل، حرکت او و قوانین فطرت هم آهنگی بمیان آید.

هر دین از طرف الله (ج)، برای آن فرستاده میشود تا آن در دنیا نافذ گردیده مردم در افعال و اعمال خود تابع آن بوده باشند، نه برای آنکه در دل مردم ایجاد یک شعور وجدانی کرده گوشه نشین شوند و در اخلاق آنها سامان فرسودگی روح را مهیا ساخته شعایر عبادات آنها تنها بر سر منبر و محراب قرار گیرند و زندگی آنها تنها یک جانبه و تا احوال شخصی محدود شده باشد.

”وما ارسلنا من رسول الا لیطاع باذن الله“

(النساء: ۶۴)

”یعنی رسولی را که ما فرستاده ایم او را برای آن

فرستاده ایم که براساس اذن خداوندی از او اطاعت شود.

همچنین تورات فرو فرستاده شد که در آن رهنمونی‌هایی پیرامون عقیده و نظام زندگی هر دو وجود دارند و پیروان آن پابند این امر گردانیده شده اند که آنها در همه امور زندگی خویش به احکام آن گردن نهند و آنها وعظ و نصیحت نسازند که دایره آن تا کیفیت‌های روحانی محدود شود و نه آنها تنها شعار عباداتی شمرده بنشینند که آنها در عبادتگاه‌های خود بجا می آورند.

”انا انزلنا التوراة فيها هدى ونور . يحكم بها النبيون الذين اسلموا للذين هادوا والربيتون والاحبار بما استحفظوا من كتب الله وكانوا عليه شهداء . فلا تخشوا الناس واخشون ولا تشتروا بآيتي ثمنا قليلا . ومن لم يحكم بما انزل الله فاولئك هم الكفرون . وكتبنا عليهم فيها ان النفس بالنفس . والعين بالعين والانف بالانف والاذن بالاذن واللسن باللسن . والجروح قصاص . فمن تصدق به فهو كفارة له . ومن لم يحكم بها انزل الله فاولئك هم

الظالمون“ . (المائدہ : ۴۴ - ۴۵)

”یعنی ما تورات را فرو فرستادیم کہ دارای ہدایت و روشنی بود ہمہ انبیاء کہ مسلم بودند مطابق آن امور آنانی را کہ یہودی میشدند فیصلہ میکردند و همچنین ربانی و احبار نیز (مدار فیصلہ بر آن بودند) زیرا آنها مسئول حفاظت کتاب اللہ قرار دادہ شدہ بودند و بر آن گواہ بودند . پس (ای گروہ یہودان) شما از مردم در ہراس مباحثید بلکہ از من برسید و آیاتہای مرا در مقابل مبلغ اندک بفروشید، کسانیکہ بر طبق قانون فرو فرستادہ اللہ قضاوت (و فیصلہ) نکنند کافرانند . مادر تورات بہ یہودان حکم نوشتہ بودیم کہ جان در بدل جان ، چشم در بدل چشم ، بینی در بدل بینی ، گوش در بدل گوش ، دندان در بدل دندان و بدلہ مساوی در بدلہ ہمہ جراحات ، سپس کسانیکہ صدقہ قصاص بدهند پس آن برای آنها کفارہ است و مردمیکہ بروفق قانون فرو فرستادہ اللہ فیصلہ نکنند ظالم اند“ .

قرآن مجید تنہا یک مثالی را از شریعت تورات

بیان فرموده است . خیلی ها نکات دیگر نیز در آن شریعت گنجانباده شده اند که بوسیله آن موسی علیه السلام و سپس سایر انبیاء علیهم السلام بنی اسرائیل تا قرنهای متوالی زندگی عملی خود را با آن تنظیم میکردند .

سپس عیسی علیه السلام نصرانیت را با خود آورد که او را الله تعالی بسوی بنی اسرائیل فرستاده بود و او از انبیای بنی اسرائیل بود . به همین علت بود که او با تغییراندکی شریعت تورات را تصدیق فرموده برخی از مسئولیت های سنگینی را از دوش یهودیان برداشت آنچه بشکل جزایی تا دیسی یا كفاره بردوش آنها گذاشته شده بود . قرآن آنرا چنین اشاره فرموده است :

”وَعَلَى الَّذِينَ هَادُوا حَرَّمًا كُلَّ ذِي ظُفْرٍ . وَمِنَ الْبَقَرِ وَالْغَنَمِ حَرَّمًا عَلَيْهِمْ شَحْرُهُمَا إِلَّا مَا حَمَلَتْ ظُهُورُهُمَا وَأَوَّ الْحَوَايَا أَوْ مَا اخْتَلَطَ بِعَظْمٍ . ذَلِكَ جَزَيْنَهُمْ بِبَغْيِهِمْ وَإِنَّا لَصَادِقُونَ“ (الانعام : ۱۴۶)

ترجمه : ”و مردمیکه یهودیت را اختیار کردند ما همه حیوانات ناخون دار را بالای آنها حرام قرار داده بودیم و چربی گاو و بز بجز آنکه بر کمر یا باروده های

آن چسپیده یا به استخوانهای آن پیوست باشد ، این را ما جزای سرکشی آنها داده بودیم و چیزی که ما میگوییم کاملاً راست است .

شریعت ترمیم شده را که حضرت عیسی علیه السلام آورده بود بحث نظام حکومت و نظم زندگی قرار داده شد .
 ”وقفینا علی اثارهم بعیسی ابن مریم مصداقاً لما بین یدیه من التوریه و اتینہ الانجیل فیہ هدی و نور .
 و مصداقاً لما بین یدیه من التورۃ و هدی و موعظۃ للمتقین . ولیحکم اهل الانجیل بما انزل الله فیہ .
 و من لم یحکم بما انزل الله فاولئک هم الفسقون“ .
 (المائدہ : ۴۶ - ۴۷)

”یعنی سپس ما پس ازین پیامبران، عیسی فرزند مریم را فرستادیم چیزی که در تورات به پیشگاه او وجود داشت او تصدیق کننده آن بود و ما به او انجیل را عطا کردیم که در آن رهنمونی و روشنی بود و آنهم تصدیق کننده آن بود که آن زمان در تورات موجود بود و برای مردم خدا ترس سراسر هدایت و نصیحت بود . حکم ما چنین بود که اهل

انجیل برطبق آن اصدار فیصله کنند، آنچه الله (ج) در آن فرو فرستاده بود و مردمیکه بروفق قانون فرو فرستاده‌ی الله فیصله نکنند آنها فاسق اند.

سپس حضرت محمد ﷺ با شریعت اسلامی مبعوث گردید اسلام شریعت‌های صحیح آسمانی ما قبل خود را رد نمیکند بلکه از آنها تصدیق می‌کند و از آن دفاع می‌کند زیرا پیغام اسلام پیغام واپسین برای همه نوع بشر است که رشد و هدایت انسان را اعلام می‌کند و در آن هر آن نکته گنجانیده شده است که نظام زندگی بشر براساس آن مستقر گردیده است و مردم از آن پیروی کرده از تاریکی جاهلیت بدر شده مطیع و فرمانبردار الله میشوند و اسلام به نحویکه در دلهای پیروان خود خوف خدا را ایجاد می‌کند همان طور زندگی کامل آنها را تابع مقررہ زندگی عطا کرده الله میسازد.

”وَاَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ الْكُتُبِ وَمُهَيْمِنًا عَلَيْهِ فَاحْكُم بَيْنَهُم بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ عَمَّا جَاءَكَ مِنَ الْحَقِّ لِكُلِّ جَعَلْنَا مِنْكُمْ شُرْعَةً وَمِنْهَا جَايِزٌ وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَجَعَلَكُمْ أُمَّةً

واحدة ولكن ليلوكم في ما اتكم فاستبقوا الخیرت .
 الى الله مرجعكم جميعاً فينبئكم بما كنتم فيه تختلفون .
 وان احكم بينهم بما انزل الله ولا تتبع اهواءهم
 واحذرهم ان يفتنوك عن بعض ما انزل الله اليك .
 فان تولوا فاعلم انما يريد الله ان يصيبهم ببعض
 ذنوبهم . وان كثيراً من الناس لفسقون . افحكم
 الجاهلية يبغون . ومن احسن من الله حكماً لقوم
 يوقنون . (المائدة : ۴۸ - ۵۰)

ترجمہ: ”و فر و فرستادیم بسوی تو کتاب را برآستی
 باور دارنده آنچه پیش وی است از کتاب و نگهبان
 بروی پس حکم کن در میان ایشان بآنچه فر و آورده
 است خدا . و پیروی مکن خواهش ایشان را اعراض
 کنان از آنچه از حکم الہی بتو آمد ، برای
 ہر گروہی از شما مقرر ساختہ ایم شریعتی و راہی
 و اگر میخواست خداوند میگرددانید شما را امنی
 لکن خواست کہ بیازماید شما را در آنچه بشما
 داده است پس بشتاید بسوی نیکوکاری بسوی
 خدا رجوع شماست پس خبر دہد شمارا بآنچه

در آن اختلاف میکردید و فرمودیم که حکم کن میان ایشان بآنچه فرو آورده است و پیروی مکن خواهش ایشان را و بترس از ایشان از آنکه گمراه کنند ترا از بعض آنچه فرو فرستاده است خدا بسوی تو پس اگر اعراض کنند پس بدان که میخواهد خدا تا عذاب کند ایشانرا بسبب بعض گناهان ایشان و حقیقت اینست که بسیاری از مردمان بدکارانند آیا حکم جاهلیت میخواهند و کیست خوبتر از خدا باعتبار حکم برای قومی که یقین دارند .

هر دینی ازین همه مذاهب بزرگ بخاطر رجعت دادن مردم بسوی ربوبیت الله وحده لا شریک و پرتو زندگی رهنمونی شده او تعالی فرستاده شده بود . از حضرت نوح علیه السلام گرفته تا همه انبیای دیگر بهمین مقصد مبعوث گردیده اند . اندیشه اعتقادی و هدف اساسی این پیامبران با وصف اختلافات در تفصیلات شریعت یکسان و واحد بود و آن عبارت بود از : مردم را از بندگی بشر بیرون آورده و تمرکز آنان بر محور بندگی الله وحده لا شریک ، درهم شکستن طلسم ربوبیتها

و الوهیت های کوچک و بعوض آن قیام و استحکام الوهیت و ربو بیت الله و خده لا شریک .

این حقیقت را در جای دیگر قرآن مجید طور اجمالی بیان فرموده است و طرز زندگی یگانه رهنمایی شده خداوندی را واضح کرده است زیرا تنها الله خالق یگانه این کاینات و همه مردم است و کلیدهای صلاحیت و اقتدار در دست قدرت او تعالی است . به همین ترتیب مقام دین آخرین را وضاحت فرموده چنین اظهار کرده است که علت آمدن این دین و محافظ بودن همه ادیان دیگر چیست ؟ و این دین است که حد فاصلی را بین پیروان خودش و ادیان مبنی بر جاهلیت تعیین کرده است .

”وَمَا اخْتَلَفْتُمْ فِيهِ مِنْ شَيْءٍ فَحُكْمُهُ إِلَى اللَّهِ . ذَلِكُمْ

اللَّهُ رَبِّي عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَإِلَيْهِ أُنِيبُ . فَاطِرُ السَّمَوَاتِ

وَالْأَرْضِ . جَعَلَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا وَمِنَ

الْأَنْعَامِ أَزْوَاجًا . يَذُرُّوْكُمْ فِيهِ ، لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ

وَهُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ . لَهُ مُقَالِيدُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ

يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ وَيَقْدِرُ ، إِنَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ .

”وَأَشْرَعَ لَكُمْ مِنَ الدِّينِ مَا وَصَّى بِهِ نُوحًا وَالَّذِي

اوحینا الیک وما وصینا به ابراهیم وموسیٰ وعیسیٰ
 ان اقموا الدین ولا تفرقوا فیہ . کبر علی الشرکین
 ما تدعوہم الیہ . اللہ یحبی الیہ من یشاء ویہدی
 الیہ من ینیب . وما تفرقوا الا من بعد ما جاءہم
 العلم بغیا بینہم . ولولا کلمۃ منبت من ربک الی
 أجل مسمی لفضی بینہم . وان الذین اورثوا الکتب
 من بعدہم لفی شک منہ مریب . فلذلک فادع
 واستقم کما امرت ولا تتبع اہواءہم . وقل امنت
 بما انزل اللہ من کتب . وامرت لا عدل بینکم .
 اللہ ربنا وربکم . لنا اعمالنا ولکم اعمالکم .
 لا حجة بیننا وبینکم . اللہ یجمع بیننا والیہ المصیر .
 (الشوری : ۱۰ - ۱۵)

ترجمہ: ”و در مورد ہر معاملہ ییکہ بین شما اختلاف
 باشد فیصلہ آن ، کار ، اللہ است ، همان اللہ
 پروردگار من است ، من بہ او توکل کردم و بسوی
 او تعالی رجوع میکنم ، افرینندہ آسمانہا و زمین کہ
 از جنس شما جفت ہای شما را خلق کردہ است ،
 و بہمین ترتیب او تعالی از حیوانات نیز (ہمانندہ آن)

جفت‌ها ساخته است و باین ترتیب او نسلهای شما را می‌گستراند هیچ چیزی از کاینات همانند و مشابه او نیست • او شنونده و بیننده است • کلیدهای خزان اسمانها و زمین نزد او تعالی است کسی را که بخواند روزی میدهد و برای هر که بخواند تنگ می‌کند • او بر هر چیز عالم و داناست • او برای شما روشی از دین تعین کرده است که او از آن به نوح حکم داده بود و آنرا (ای محمد ﷺ) اکنون بسوی شما بوسیله وحی فرستاده ایم و ما هدایت آن را به ابراهیم ، موسی و عیسی (علیهم السلام) داده ایم این دین را با تأیید مستقر بساز و در آن متفرق مشوید • این سخن برای آن به مشرکین خیلی‌ها ناگوار افتاده است که آنها را (ای محمد ﷺ) شما دعوت میدهید کسی را که الله بخواند از خود بسازد و به او راهی را بسوی خود رهنمونی میکند کسی که بسوی او رجوع کند • تفرقه یکه در بین مردم رونما شده آن بعد از آن رونما شد که نزد آنها علم آمده بود و به علت آن

شده که آنها میخواستند بالای یکدیگر تجاوز کنند ■
 اگر پروردگار شما پیشتر این نه فرموده میبود که
 فیصله تا یک وقت معینه ملتوی گذاشته خواهد شد،
 پس در بین آنها فیصله می شد و حقیقت اینست
 کسانی که بعد از (انبیاء) وارث کتاب قرار داده
 شده اند آنها در اشتباه افتاده اند (در باره دین) .
 پس از آنها دعوت کن و با آنکه به تو فرموده
 شد مستحکم باش و از خواهش کافران پیروی مکن
 و بگو بآنچه خداوند فرود آورد ایمان آوردم
 هر کتابی که هست ، و فرموده شد مرا که بین شما
 عدالت کنم خدا پروردگار ماست و پروردگار
 شماست . ما را عمل های ماست و شما را
 عمل های شماست . بین ما و شما گفتگو نیست ،
 خداوند روزی ما و شما را جمع خواهد کرد
 و بازگشت بسوی اوست“ .

چیزی که در مورد حضرت شعیب علیه السلام و قوم
 او اهل مدین در قرآن مجید آمده است در آن پیرامون
 زندگی عملی و قوانین تذکر داده شده و اعتراض به علت

عدم ادراک مزاج این دین نیز بالای قوم وارد آمده است که نظام جامع همه زندگی است ، تنها تا واردات قلبی و ادای شعار عبادات در معابد و مساجد محدود نیست در مورد تخیل محدود بودن دین، اهل مدین و پیش آهنگان جاهلیت دوران فعلی باهم برابراند .

”والی مدین اخاهم شعیباً . قال یقوم اعبدوا الله مالکم من اله غیره . ولا تنقصو المکیال والمیزان انی اریکم بخیر وانی اخاف علیکم عذاب یوم محبط . ویقوم اوفوا المکیال والمیزان بالقسط ولا تبخسوا الناس اشیاءهم ولا تعثوا فی الارض مفسدین ، بقیت الله خیر لکم ان کنتم مؤمنین . وما انا علیکم بحفیظ . قالوا یحیی اصاوتک تأمرک ان نترك ما یعبد اباؤنا و ان نفعل فی اموالنا ما نشاء . انک لانت الحلیم الرشید“ . (هود : ۸۴ - ۸۷)

ترجمه : و به اهل مدین برادر آنها شعیب فرستاده شده وی گفت :-

”ای مردم قوم من از الله بندگی کنید جز او تعالی هیچ یک خدای دیگر شما نیست . در مقیاس و ترازو

خیانت مکنید وضع بهتر فعلی شما را که امروز می
بینم مگر می ترسم که فردا بالای تان روزی خواهد
آمد که عذاب آن همه شما را در برخواهد گرفت
و ای برادران قوم با عدل و انصاف بصورت
درست و پوره دهید پیمانه و ترازو را و به مردم از
چیز های آنها کم مرسانید و تبهکاری مکنید در زمین
و مشوید فساد کنندگان : نفع باقیانده عطا کرده
خدا برای شما بهتر است اگر شما مومن باشید
و بهر حال من بالای شما نگهبان نیستم -
آنها در جواب گفتند :-

”ای شعیب آیا نماز تو برای این می آموزد که ما
این همه معبودان خود را ترک کنیم که پدران
و یاکان ما از آن پرستش می کردند یا اینکه ما
مطابق منشای خود حق تصرف در ثروت خود نداشته
باشیم پس تنها همین تو یک شخص عالی ظرف
و راستین مانده ای“

همچنین در قرآن مجید اظهار همان حقیقت شده است
که صالح علیه السلام بقوم خود فرموده بود :

فاتقوا الله واطيعون ولا تطيعوا امر المسرفين
الذين يفسدون في الارض ولا يصلحون

(الشعراء ۱۵۰-۱۵۲)

یعنی از الله بترسید و گفتنی مرا قبول بکنید و گفتنی
آن عده مردم را قبول مکنید که از حدود بندگی خدا
بیرون شده و در زمین فساد میکنند و هیچگاه سخن اصلاح
نمی گویند.

در یک مقام دیگر فرائض همه انبیای علیهم السلام
و مقصد و هدف عمومی کتاب الهی را تعیین می کند
یعنی زمانیکه در بین مردم اختلاف رخ دهد پس آن زمان
آن یک قوه قضاوت کننده و فیصل کننده میباشد.

كان الناس امة واحدة فبعث الله النبيين
مبشرين و منذرين و انزل معهم الكتب بالحق ليحكم
بين الناس فيما اختلفوا فيه.

(البقره : ۲۱۳)

یعنی مردم یک امت واحد بود پس الله تعالی انبیا
علیهم السلام را بحیث مژده دهنده و هراس دهنده مبعوث
فرمود و با آنها کتاب حق نیز فرو فرستاد تا در امور

مورد اختلاف مردم فیصله کند. بحث پیرا مون مسئولیت
 ها و فریضه های کتاب الهی و پیامبران پایان میرسد
 و مفهوم و مقصد دین الله را تعیین می کند دینیکه از طرف
 الله نظام پسندیده زندگی است. بیشتر ازین مبحث مختصر
 پیرامون حقیقت "الدین" و حاوی بودن آن بر نظام موجوده
 زندگی نیازمندی به گفتنی های زیاد احساس نمیکنیم زیرا
 دین مفهومی نخواهد داشت اگر آن اندیشه ها و قوانین
 بویژه و هم چنین حقایق مختلف زندگی خاصی را بوسیله
 توجیهات بویژه و زندگی فعلی را تنظیم کرده نتواند. نظام
 اساسی این زندگی انسانی لازماً بر اساس اندیشه اعتقادی
 استوار خواهد بود که وضاحت حقیقت کاینات، رابطه
 آن با آفریدگار آنها و مقام و مرتبه انسان در آن، هدف
 انسان بودن و روابط نوعیت برای حصول آن را می کند.
 و او این روابط بین انسان و پروردگار باشد یا بین انسان
 و کاینات باشد و یا این روابط بین نوع بشر و همه
 مخلوقات باشد.

اگر این تصور و مفکوره همه جانبه و جامع دین
 از طرف الله نباشد و نظام زندگی بصورت کلی بآن پیریزی

نشده باشد پس آن دین نبوده بلکه خواهش نفس است ،
 که شکل دین را بخود گرفته است این جاهلیتی است که
 از طرف الله برای پیرون آوردن پیروان هر دین از آن
 و همکنار ساختن آنها با درجات عالی ربانیت فرستاده شده
 آمده است .

اگر بندگی الله تعالی بر وفق طرق و روشهای رهنمائی
 شده او نباشد پس آن عبارت است از بندگی برای انسان
 و هر دین الله برای نجات دادن انسانها از آن آمده است .
 برای طول دادن سخن پیرامون این حقیقت بدیهی
 جایز نمی بینیم اگر مناقشاتی در اروپا بمیان نمی آمد که در
 بین دین و دولت یا عبارت دیگر بین دین و زندگی موجب
 افتراق نمی شد . اکنون لازمی است که ما بر اوضاع
 و واقعیات روشنی سطحی اندازیم که از آن الله تعالی تاریخ
 و دین ما را محفوظ و مصحوفون داشت مگر خود ما به علت
 حماقت خویش آنها را از اروپا وارد کردیم .

تفکیک دین و دنیا

تفکیک مخالف از فطرت و مزاج "الدین" است در فطرت اسلوب زندگی خداپرستی ممکن نیست که آن دور از گوشه های مختلف حیات بشری ، شعائر عبادت و کیفیت های وجدانی و اخلاقی در یک گوشه تنگ و محدود که از ان احوال شخصی باید نام برد محدود و مسدود گذاشته شده باشد .

این امر از فطرت "الدین" نیز بعید است که آن باری تعالی را حاکم یک بخش نهایت ضعیف حیات بشری قبول کرده سائر حصص زندگی عملی انسان را تابع معبودان باطل بگردانند و بی نیاز از رهنمونی خداوندگار در پیروی از خواهشات نفسانی ، مقررات و اصول و قوانین زندگی را وضع کنند .

همچنان "الدین" با این امر مخالف است که زندگی دنیوی را یکسره نادیده گرفته بمردم راه اخروی را راه فلاح و رستگاری نشان بدهد که منتهای آن بهشت است و مردم مطابق با اسلوب زندگی پسندیده الله (ج) زیست

نکنند و از مسئولیتهای خلافت الهی یکسره بی نیاز باشند .
 این فقره در فطرت "الدین" شامل نیست که خودش
 ضعیف شده بازیچه اطفال ساخته شود ، یا بحیث مجموعه
 چند مراسم گذاشته شده با زندگی عملی علاقه بی نداشته
 باشد . در صورتیکه دین بحیث بازیچه اطفال فرستاده نشده
 پس نفی آن در امور زندگی دنیا جز یک سخن خنده آور
 بیش نبوده و آخر این مفکوره مضحک از کجا شده
 و چرا این افتراق نا مطلوب و نا پسندیده در نظام زندگی
 و دین ایجاد شده است .

این تمکیک نا مطلوب دین و دنیا در اوضاع خیلی ها
 نا پسندیده و تیره ایجاد شده آثار تباہ کننده آن بیشتر در
 اروپا و سپس در سائر جهان رونما گردید و مفکوره های
 غرب و نظامهای زندگی غربی باعث شدند نوع بشر هدف
 ستمگری ها و استبداد شود . زمانیکه زندگی مخارق از نظام
 زندگی ساخته بی خالق بی علاقه و گسسته شده پس جز ازین
 چاره ای نیست که انسان زندگی خود را مطابق با نظام
 زندگی هلاکتباری سپری کند که آن ساخته و بافته خود
 ایشان بوده و مسئولیت عواقب آنرا بدوش بگیرد که خود

مقدر آن گشته بود و در نتیجه او در یک دوران طاغوتی در آید که در آن جز دشواری ها و مصیبت ها چیز دیگری بدست نیاید و در انصورت انسان در صدد ایذا رسانی همدیگر باشد مگر او از بیرون آمدن دوران آن محور ها جز نخواهد بود و نجات خود را در داخل آن جستجو می کند. اینجا فرصت تذکر کامل این بدبختی ها میسر نیست که بگوئیم بشریت برای نجاتش چه ها فریاد ها می کشد. البته در فصول آینده از آن یاد آوری خواهیم کرد. ما اکنون به اصل موضوع خود بر می گردیم که آن چگونه اوضاع بود که در آن تفکیک نا مطابقت دین و دنیا بمیان آمده است.

هر یک دین برای آن به دنیا فرستاده شده آمده است که آن همه زندگی را احتوا کرده باشد. یهودیت آمد آن نظامی را برای بنی اسرائیل فراهم ساخت. همچنین پس از یهودیت برای بنی اسرائیل نصرانیت نظام ترمیم شده زندگی تعین و فرستاده شد. لکن یهودان رسالت مسیح علیه السلام را قبول نکرد و آن تخفیف و ترمیم را نیز قبول نکرد که مسیح

عليه السلام آنرا بشکل نصرانیت از جانب الله (ج) آورده
بود . در حالیکه آن را قرآن مجید باین شکل شرح میدهد .
و مصدقا لما بین یدی من التوراة ولا حل لکم
بعض الذی حرم علیکم و جئتکم بایة من ربکم
فانقوا الله واطيعون .

(آل عمران آیت ۵۰)

یعنی ا و من تصدیق کننده این تعلیم و هدایت فرستاده
شده ام که در تورات در زمان موجوده من وجود دارد،
و برای آن آمده ام که برای شما برخی ازان اشیاء را
حلال قرار بدهم که بر شما حرام قرار داده شد بودند .
بنگرید من نشانی ای از طرف پروردگار شما برای تان
آورده آمده ام . لهذا از خدا بترسید و از من اطاعت
بکنید .

به همین ترتیب یهودان با حضرت عیسی علیه السلام
و داعیه او مخالفت ورزیدند که شامل پاکیزگی و تزکیه
روحانی و سلامت بود . به این علت که یهودان قیود
اعمال ظاهری و مراسم مذهبی را مهم می شمردند . دل‌های
شان رابطه و علاقه ای با تقوی نداشتند و نوبت باین

جا رسید که یهودی ها حکمرانان رومن سر زمین سوریه را
آماده بران ساختند تا حضرت مسیح علیه السلام را به دار
بکشانند . دسیسه قتل مسیح به پیروزی می رسید اگر او
را الله تعالی به آسمان بالا نمی کرد .

سپس آویزشیکه بین پیروان حضرت عیسی علیه السلام
و یهود ایجاد شده بود صورت متوحشی را بخود گرفت .
هسته نفرت در دلهای عیسائی ها علیه یهودان کاشته شده
بود همچنان نفرت و حقارت در دلهای یهود علیه عیسائی ها
آبیاری شد و آخر الامر پیروان حضرت مسیح علیه
السلام از یهودی ها و عیسائیت از یهودیت علیحده
شد (در حالیکه عیسائیت در حقیقت برای تجدید یهودیت
و ترمیم اندکی در احکام آن آمده بود . . گرچه داعیه
حضرت مسیح علیه السلام احیاء مجدد روحانیت و تمدن
اخلاق نیز شامل بود)

هنگامیکه فضای کینه و عداوت بین پیش آهنگان
مسیحیت و یهودان ایجاد شد ، انجیل کتاب عیسائی ها از
تورات مجزی گردید . تورات و کتب دیگر یهودان گرچه
در کتابهای مقدس عیسای شمرده می شدند مگر شریعت

آنها از شریعت تورات علیحده بود . زمانیکه برای بنی اسرائیل (بدون در نظر داشت اینکه یهودی بودند یا عیسائی) شریعت همان بود که در تورات فرو فرستاده شده بود و همچنان به علت مجزی شدن تورات و انجیل عیسائیت نتوانست کدام دستور زندگی مفصل را ارا به بکند تا از آن حیات بشری منظم شده می توانست .

مگر مفکوره اعتقادی ابرا که مسیح علیه السلام با خود آورده بود اگر آن به صیغه خود باقی می ماند امکان زیادی موجود بود که کائنات و رتبه و مقام انسان در کائنات و تشریح و توضیح درست وجود بشر بعمل آمده می توانست که نظم اجتماعی بر آن باید گذاری می شد .

همچنین اگر این مفکوره به این صیغه اصلی اش باقی می ماند که آن از جانب الله (ج) فرو فرستاده شده است در انصورت امکان آنرا داشت که شریعت تورات با برخی از تغییراتی که آن را حضرت عیسی علیه السلام برای تحقیف در بندشها و تکالیف خود یافته علای یهود در شریعت موسوی بعمل آورده بودند به عیسائی ها بار دیگر رجعت

داده می شد .

لیکن علی رغم آن در عالم حوادث چنین واقع گردید که یهودی ها و بت پرستان رومی (که بر مبین مسیح علیه السلام حکم راویان بودند) حواریان حضرت عیسی علیه السلام را مورد ستمگریها و استبداد شدید قرار دادند و آن بیچاره گان را وادار به این ساختند تا کار دعوت و داعیه دین را مخفیانه و پوشیده از انظار این ستمگاران بجا آورند . آنها با سرعت تام در برخی از نصوص انجیل در احوال زندگی حضرت عیسی علیه السلام و واقعات آن زمان تغیراتی را بعمل آوردند . زیرا وقت آنچنان بود که غور و تعمق و تواتر روایات مد نظر گرفته نمی شد حتی راویان در نصوص انجیل این کتاب فرو فرستاده الله تعالی حالات زندگی حضرت عیسی علیه السلام را بصورت نا درست بیان کرده نکات از خود ساخته و خود بافته را در آن شامل ساختند . به علت اختلاف روایت کنندگان در محتویات انجیل نیز اختلافات و یا ضد و نقیض رونما گردیده که بصورت انجیل های متعدد بوجود آمده است . در آن انجیل های مختلف حالات زندگی

حضرت عیسیٰ علیه السلام با نظریات شخصی و نقطه نظر خود شاگردان او نگاشته شده که برخی ازان از فرموده های حضرت مسیح علیه السلام مأخوذ اند . انجیلی ازین اناجیل متعدد که انجیل نخست بشمار می رود یک قرن بعد از زمان حضرت عیسیٰ علیه السلام نوشته شده است . در بین مورخین عیسائیت تا سالهای ۴۰ و ۶۴ میلادی در تعیین تاریخ اختلافات مزید به نظر می رسند و نیز آنها در مورد زبان انجیل که دران نوشته بود اختلافات بی شمار دیده میشوند ، زیرا زبان اصلی 'ایکه انجیل به آن نوشته شده بود در دسترس نیست بلکه تنها تراجم آن بدسترس خوانندگان آن قرار دارند .

مسیحیت در اروپا به وسیله پولوس (سینت پال) وارد گردیده است . این شخص پیشتر از حلقه بگوش شدن مسیحیت بت پرستی بود . او گاهی به صحبت و ملاقات حضرت مسیح علیه السلام باریاب نشده و در فراگرفتن تعلیمات او نه کوشیده بود . پولوس مذکور و مفکوره های نا مطلوب مبنی بر بت پرستی رومی و فلسفه یونانی در دین مسیح شامل ساخته و در اروپا به پخش آن آغاز کرد این

بود بدبختی نخستین عیسائیت در اروپا که در دوران اول مصائب در مورد تحریف انجیل و حالات زندگی حضرت مسیح علیه السلام که بدون غور و تعمق با نقل روایات نیز بیشتر شده بود .

”پولوس پس از قرن نخستین میلادی مجله های متعددی نوشت که مبنی بر ترکیب مشترک از معتقدات دینی و موشگافیهای فلسفی بودند بویژه این شخص مباح و رزیده فاسفه حاول بود . وی بسا اوقات می گفت که مسیح علیه السلام به جانب راست خدا (ج) قرار دارد . وی به خواهان نیکوی به صورت عموم توصیه می کرد که کلمه الله را در خود جذب کنند و جهت پوزش و بخشایش به وی رجوع کنند . . . وی بمثابة انبیاء به عوام الناس مژده ها میداد و می گفت که زمانیکه حضرت عیسی علیه السلام مراجعت کند به وی عزت و احترام فوق العاده بی خواهد بخشود . وی حضرت مسیح را بنام ”خداوند ما یسوع مسیح“ می نامید و خود را به لقب اعزازی ”رسول یسوع مسیح“ ملقب

ساخته بود .

(ماخوذ از "الله" اثر عباس محمود العقاد صفحه ۱۶۹)

هنگامیکه داعیه پولوس رومیه انکشاف شد ، مردم به خطاوی را کمرانی و موفقیت عیسائیت تلقی کرده خوشنود شدند ، سپس زمانیکه قسطنطین شهنشاه رومی دین مسیح را پذیرفت مردم گمان کردند که اکنون عیسائیت به علت رویکار آمدن یک نیروی دولتی هر چه زود تر انکشاف خواهد کرد . یکی از مفکرین اتازونی در کتاب "دین و علم" پیرامون این اوضاع روشنی انداخته مینویسد : "به علت نفوذ و اثر منافقین در مسیحیت مکرروب شرک و بت پرستی داخل شدند . این منافقین دارای عهده های بلند حکومت رومی و بدست آورنده در قوم خطیر معارضه ازان دولت بودند . آنها بظاهر مردم از مسیحیت می زدند مگر به این ترتیب آنها دین را بصورت جبران ناپذیر خسارمند ساختند . یکی از علل این امر نا آگاهی مردم از دین بود و دیگر آن منافقت آنها . آنان علاقه مخلصانه ای با دین نداشتند و خود قسطنطین هدف این جهالت و منافقت قرار گرفته بود . تا طول

زندگی او در فسق و فجور گذشته بود و جز چند سال آخر
عمرش وی احکام دین را در خور اعتنا نه شمرده بود .
گرچه جمعیت عیسائی تا آنقدر نیرومند شده بود که
هر کسیکه آنرا روش و مسیر خود دانسته بود او را بر
سزیر سلطنت نشانند مگر خودش پیروز با بدست گرفتن
این قدرت نشد که حریف خود یعنی بت پرستی را از
سر راه خود بر دارد . نتیجه بر خورد بین هر دو چنین
شد که اصول هر دوی آن باهم مشترک شده و یک
مذهب جدید از آن پدید آمده پا به عرصه گذاشت که
در آن پدیده های بت پرستی و عیسائیت هر دو به پهلوی
همدیگر به نظر می خورد . فرق بزرگی که بین اسلام و
عیسائیت وجود دارد همین است که اسلام مخالف خود
(بت پرستی) را بصورت قطعی نابود کرده و عقائد خویش
را بدون هیچگونه آمیزش پخش کرد . این شهنشاه که
تنها بنده ثروت و پول بود و اعتقادات مذهبی اش دارای
هیچگونه ارزشی نبود ، جهت منافع شخصی و بهبود
سلطنت خودش و همچنین منافع هر دو جمعیت های
مخالف یعنی عیسائی ها و یهودان در آن جستجو می کرد که تا

حدیکه ممکن شود بین آن دو جمعیت هماهنگی و روابط
 ایجاد گردد گذشته از همه حتی عیسائی های راسخ
 الاعتقاد نیز با این پالیسی او چندان اختلاف نداشتند زیرا
 امیدوار بودند که اگر پیوند عقائد دیرینه در شاخ تعلیم
 جدید پیوند بخورد درانصورت مذهب با هرچه سرعت
 انکشاف خواهد یافت و آخر الامر از آمیزش کثافات بت
 پرستی پاک شده یک مذهب راستین باقی خواهد ماند“ .
 (مأخوذ از عروج و زوال مسلمانان در عالم بشریت اثر
 مولانا سید ابو الحسن علی ندوی صفحه ۲۴۱، ۲۴۲) .
 اما این مذهب نوین علی رغم توقعات عیسائی های
 راسخ الاعتقاد از آمیزش کثافات بت پرستی مصئون
 نماند . دران مفکوره های بت پرستی و داستان های از
 خود ساخته و خود بافته آن شامل بودند . سپس معامله
 رخ دیگری را به خود گرفت و اختلافات سیاسی و نژادی
 نیز دران رونما شدند و جهت نیل به اهداف سیاسی تغیر
 و تبدیل در عقائد آغاز یافت .
 : الفرد بتلر در کتاب تالیف کرده اش بنام “فتح
 العرب المصغر” می نویسد :

"قرون پنجم و ششم زمان زد و خورد پیهم بین
 مصریها و اهل روما بود. این آتش زد و خورد
 را اختلافات نژاد و مذهب بر افروخته بود
 و اختلاف مذهب شدید تراز اختلاف نژاد بود زیرا
 آن زمان علت مهم نزاع خصومت‌های ذات الینی
 شاه پرستان و پیروان مذهب یعقوبی
 (Monophysites) بود. گروه نخستین طوریکه
 از نامش برمی آید گروه اختیار کننده مذاهب
 حکومت شهنشاهی بوده و معتقد بران بود که مسیح
 علیه السلام جامع صفات مختلف و متضاد است.
 در حالیکه پیروان مذهب یعقوبی (اهل مصر) این
 عقیده نیکویش می کرد و علیه این عقیده با آنقدر
 شدت بر سر پیکار شدند که خارج از تصور بود.
 تهاوس آرند در تصنیف خود "داعیه اسلام"
 پیرامون این اختلاف گروهی سیاسی و نژادی و همچنین
 در مورد اثرات ناگوار بر اختلافات ناشی از شامل ساختن
 ترمیمات و بدعات و فضولها در مسیحیت می نویسند:
 "قسطنطنین یک قرن پیشتر از فتوحات اسلامی در

تشکیل و جدت شهنشاهیت رومی پیروز شده بود
 مگر پس از مرگش شالوده آن وحدت از هم پاشید
 و این امر ناگزیر شد که یک مفکوره مستحکم
 مشترک بماند تا فرماندوایی های مختلف
 و مرکز حکومت عیسائی را با هم ارتباط دهد .
 "تا جاییکه با هر قل تعلق میگیرد مساعی او برای
 پیوند دادن مجدد سوریه با دولت مرکزی به پیروزی
 نرسیدند مگر بصورت عموم راه و روشی را که
 او برای مصالحت در پیش گرفته بود آن بعوض
 اینکه به این طوائف الملوکیت خاتمه داده باشد
 موجب تفرقه و انتشار مزید گردید ، و سپس تنها
 احساسات مذهبی میتوانند بر کرسی شعور ملی
 بنشینند ، پس هر قل عقائد دینی را چنین تعبیر
 و تفسیر کرد که اطمینان بخش بوده مانع عناد بین
 گروههای متحارب شود و هماهنگی را بین قیام
 کنندگان علیه عیسائیت رومن کتولیکهای کلیسا
 عیسائی های عام و حکومت مرکزی فراهم سازد .
 "در سال ۴۵۱ میلادی شوری کالیدن اعلام کرد

که در ذات مسیح دو فطرت‌های کامل تجمع یافته
 که یکی از آنها فطرت الهی و دیگر آن فطرت
 بشری بوده است و پس از اتحاد هر دو فطرت
 نیز ویژه گیهای جداگانه بدون تغیر و تبدل بجای
 خود باقی مانده و در یک اقنوم (کالبد و جسد به
 اصطلاح مسیحیان) گرد آمده اند و در دو اقانیم
 جدا از یکدیگر نمیشوند بلکه در یک اقنوم تجمع
 یافته است. این اقنوم واحد فرزند است، الله
 است و روح القدس نیز است.

فرقه یعقوبیه با این اعلام سرسختانه مخالفت کرد.
 آنها معتقد بوده می گفتند که او مجموعه ای از اقانیم است
 و دارای همه صفات بشری. مگر ماده ای که حامل این
 همه اوصاف است اشکال آن تقسیم شده نمیتوانند بلکه
 یک وحدت مرکب اقانیم بوده است :

”این اختلاف تا مدت دو قرن بین کتولیکها
 و یعقوبیه ادامه داشت و گروه یعقوبی ها در مصر
 و سوریه و همچنین در ناحیه های بخارج از قلمرو
 سلطنت بازنطینی شدت گرفته نیرومند شد هر قل

جهت مصالحت بین آنها این مفکوره نوین ارایه کرد که مسیح مالک همین مشیت یگانه است . این سخن زمانی گفته شده بود که در مذهب مسیحی در مورد عیسی علیه السلام بقای مفکوره دو فطرتها به اوج خود رسیده بود لکن هر قل در مساعی میانجیگری اش با عواقبی روبرو شد که همه آن مردم با آن روبرو بودند که آنها در بین مذاهب برای میانجیگری قد علم کرده بودند . چنان واقع شد که این بر خورد نه تنها بار دیگر مشتعل تر گردید بلکه خود هر قل نیز هدف اتهام بی دینی و الحاد قرار گرفت و نزد هر دو گرویهای متخاصم سزاوار عذاب قرار داده شد .

این بود اوضاع ناگواریکه مسیحیت در بدو امر با آن مواجه شد و بار دیگر در زمان غلبه سیاسی اش و برای بار سوم پس از غلبه سیاسی ، اختلافات نژادی و تحریف و ترمیم در عقیده مسیحیت با آن روبرو شده بود . میانجیان هر دو گروه متخاصم در مفکوره اعتقادی مسیحیت انچنان نکات عجیب و غریبی را شامل کردند

که نه تنها مخالف با فطرت این مفکوره اعتقادی بودند بلکه با دین مکمل الهی برخوردی کردند. سپس طوریکه مفکوره اعتقادی مسیحیت را تحریفات پیهم و قضاوتهای عمومی و خصوصی آن چنان ساخته بود استعدادی در آن باقی نمانده بود که او بتواند کائنات ، حقیقت آن ، حقیقت علاقه خالق با کائنات ، حقیقت صفات آن و حقیقت غایه و هدف الهی از وجود بشر را تعبیر و تفسیر کند. این است عبارت از ارزشهاییکه باید صحیح و درست باشند تا نظام اجتماعی ای استنباط شده از آن درست و سالم باقی مانده بتواند که نظام زندگی آینده بر آن مستقر باشد.

سخن تنها تا خرابی مفکوره اعتقادی محدود نماند بلکه اوضاع صورتی را بخود گرفت که در آینده علت و موجب لغزشها و اشتباهات دیگری را فراهم ساخت. کلیسا کوشید تا موانعی را در راه عیش پرستی و شهوت رانی رومی ایجاد کند که در زمان سلطنت روم پیشتر از قبول مسیحیت به اوج خود رسیده بود که آنرا در پر در کتاب نوشته خود معرکه مذهب و سائینس

چنین بیان کرده است :

(مصنف فاضل در اصل متن نام این کتاب را "الدین والعلم" اظهار فرموده اند حالانکه مترجم اردو این کتاب را بنام "معرکه مذهب و سائنس" ذکر کرده و در پای ورق یاد آور شده نام کتاب را به انگلیسی History of the conflict between religion and Science نام برده اند "طوریکه سلطنت روما از لحاظ جنگی و سیاسی به انتهای ترقی پیروز نشد پس از حیث مذهبی و عمرانی حالت اخلاقی آن به حد متتهای فساد رسیده عیش پرستی های اهالیان روما به اوج خود رسیده بود . آنها معتقد به این اصل بودند که انسان باید زندگی خویش را یک سلسله عیش پرستی بسازد . عصمت بمثابه نمکدان بر دسترخوان نعمت حظ نفس است و اعتدال تنها یک وسیله درازی حظ نفس است . دسترخوان آنها پر از قابهای طلا و نقره بوده که نقش و نگار جواهرات بالای آن جاب نظر می کرد . ملازمان آنها ملبوس به لباس چشم خیره کننده به

خدمت شان کمر بسته ایستاده می بودند . ماهرویان
 روما که از قید زنجیر طلائی عصمت ازاده بودند آنها از
 صحبت مستی انگیزی شان لذت می برند . جامهای
 غالبشان تماشاگاه های هیجان آفرین به تعیش
 و عیاشی های اهالیان روما می افزودند که دران
 گاهی درندگان وحشی و گاهی پهلوانان تازمانی
 مصروف زور آزمائی می بودند تا آنکه یکی ازان ها
 در خاک و خون آغشته بخواب ابدی نه می خسپید .
 این فاتحان گیتی چنین اندیشیده بودند که اگر
 چیزی در جهان سزاوار پرستش باشد آن قوت
 و نیروست و بس . لهذا از برکت همین نیرو
 حصول سرماییه ای ممکن میشود که بوسیله تب و
 نلایهای جانگداز و زحمت کشی های زیادی
 بدست آمده باشند . مصادره املاک و ثروت
 و تشخیص محصولات از ایالات نتیجه پیروزی در
 نبرد بوسیله استعمال نیرو و حکمرانی بر دولت
 روما نشانه های این زور گوئی ها و نیرومندی ها
 اند . خلاصه اینکه در نظام تمدن روما شعله برق

آسا از چاه و جلال بنظر می خورد اما این شعله
ای بود ملمع نمایشی همانند آنکه در مدنیت یونان
باستان بظهور پیوسته بود.

(مانخوذ از اثرات عروج و زوال مسلمانان در عالم
بشری تالیف مولانا سید ابو الحسن علی ندوی).
در عین همین زمان از طرف دیگر موج دیگری
از "رهبانیت" تلاطم کرد که برای عالم بشریت
منحوس تر از وحشت بت پرستی رومی بوده و آن
انسان را از خواهشات طبیعی زندگی بی بهره اش ساخت
اندیشه ها و آرزوهای فطری انسان را زیر پا گذاشت
و آن همه استعدادها و قوتها را از بین برد که آنها را از
جانبی الله تعالی برای بقای نوع بشر ودیعت فرموده
بود و از طرف دیگر متضمن آن بودند که بشر زمین را
آباد ساخته و جناب و مسئولیتهای خلافت را ایفا کرده
بتواند به انحراف باغیانة عنوان کمال تقوی و فضیلت بخود
گرفت. طوریکه آن راه و روشی بود که حکم آن از
طرف خداوند داده نشده بود بهمین علت از درپیش
گرفتن آن توازن زندگی برقرار نشده می توانست.

رهبانیت درمان ناپسامانی های متذکره را فراهم کرده نتوانسته بلکه کشمکش دیگری را بین هر دو فریق لگام گسسته (پیش آهنگان رهبانیت و عیش پرستان روم) ایجاد کرد. حقیقت این است که این هر دو فریق از جاده فطرت بی راه شده بودند.

پروفسور لیکی در کتابش بنام "تاریخ اخلاقی اروپا" این دوران تاریخ مسیحیت را شرح داده می نویسد :

"انحطاط و رکاکت اخلاق به حدنهایی خود رسیده بود، عیش پرستی های دربار، غلام طینتی ارکان دربار و تزئینات لباس و زیور در شباب بود. این زمانی بود که جهانیان از یک طرف زیر ضربات رهبانیت و از طرف دیگر تحت شلاتهای بی رحمانه انتهای بدکاریها می تپیدند، بلکه برخی از شهرها که دران زهاد و راهبین به تعداد کثیر وجود داشتند بازار عیش پرستی ها و بد اخلاقی ها گرمتر بود (ماخوذ از "اثرات عروج و زوال مسلمانان بر عالم بشری" اثر مولانا سید ابوالحسن علی ندوی)

به همین ترتیب رهبانیت که از همان تصورات کلیسایی سرچشمه گرفته بود و از عقیده ربانی مسیحیت بی راه شده بود ازین سخن عاجز ماند که بحیث یک نظام اخلاقی برای عالم مسیحیت عرض وجود بکند به علت همین نظام در دل مردم یزاری از دین ایجاد گردید در حالیکه خود دین ازان بری الذمه بود و مردم علیه این نظم خلاف فطرت یعنی رهبانیت که بنام مذهب ایجاد شده بود آماده به سر پیچی و بغاوت شدند و همین بود یکی از عوامل که آخر الامر موجب شد دین را از دنیا منفک ساخته باعث تفکیک آن هر دو شود .

سپس مردم با یکی از مصیبت های دیگر آن زمان مواجه شدند زمانیکه به آنها آشکار شد که کلیسا مردم را جزای دیگری بشکل محرومیت از مزا یای دنیا میدهد و آنها را تهدید می کند که اگر از اشیاء مشروع و حلال زندگی استفاده اندکی بعمل آورند داخل شدن آنها در بهشت مشکل خواهد بود .

ما میگوئیم مصیبت بزرگ آن بود که به مردم آشکار شد

که زندگی شخصی اهل کلیسا نه تنها در استفاده های از اشیاء مشروع و حلال می گذرد بلکه تا حد عیاشی منحط شده ، عکاسی هرگونه فواحش می کند .

در پیر در کتاب نوشته خود "مهرکه مذهب و سائینس"

چنین می نویسد :

"این نظام سابی رهبانیت و مذهب بهر صورت خلاف فطرت بود لکن اثرات مذهب نوین و اقتدار روحانی آنرا تحت الشیاع گرفته بود و دیری نگذشته بود که خود در مراکز مذهبی و همه حوزه های آن عیاشی ها و عیش پرستی ها آغاز یافتند که علیه آن رهبانیت به مخالفت پرداخته بود و حتی در انحطاط اخلاقی و عیش و تنعم از ثروتمندان جلوت رفتند و حکومت و ادار به این شد که از سلسله داعیه های مذهبی جلوگیری کند آنچه هدف ظاهری آن ایجاد اخوت و محبت بین مسیحیان بود . بهمین ترتیب تجلیل مراسم سالگرد های شهداء و اولیاء ممنوع قرار داده شدند ، زیرا این گونه مراسم پایگاه های فسق و فجور بود و پایان بزرگ مورد اتهامات

جرایم اخلاقی قرار گرفته بودند.

سینت جیروم (Jerome) می گوید که از تعیش اهل کلیسا عیش پرستی های امراء و ثروتمندان خجالت می کشد. خود پوپ مبتلای انحطاط جرائم اخلاقی بود و هوس ثروت و علاقتمندی پول بالای او چنان غالب بود که مناصب و عهده را بمشابه مال تجارت می فروخت و گاهی آنها را لیلام می کرد. قباله های بهشت مانند اسناد عادی بجایداد، فرامین مغفرت، اجازه نامه های قانون شکنی و تصدیق نامه ها و جواز نامه های نجات با خیلی ها آسانی فروخته می شدند. کدر مذهبی مرتشی و سود خور بودند. اسراف و خراجی تا اینجا رسیده بود که پاپ (کشیش) انوسنیت هشتم تاج کشیشیت یا پیشوائی مذهبی را به گروی داد و در مورد کشیش لیودهم گفته میشود که او عایدات سه کشیش را بخرج داد یعنی ثروتی را که کشیش سابق از پشت خود مانده بود آنها به مصرف رسانید و عایدات جانشین را پیشگی گرفته آنها صرف کرد. گفته میشود که عایدات مملکت کامل فرانسه نیز برای مصارف این کشیشان یا پوپ ها کفایت نمی کرد.

(ماخوذ از اثرات عروج و زوال مسلمانان در عالم
بشریت اثر مولانا ابوالحسن علی ندوی صفحه
۲۴۹ ، ۲۵۰) .

حق توزیع فرامین مغفرت که در پیر ازان یاد آور
شده . در محافل اجتماعات مختلف اهل کلیسا داده می
شد . همچو محافل برای آن وقتاً فوقتاً دایر می شدند
که مطابق "خواهشات مقدس" اهل کلیسا ی آن در
عقائد مسیحی تغیر و تبدل کرده بتوانند .
کتابی بنام "تاریخ کلیسا" تصویب مجلس دوازدهم
کلیسا را چنین شرح میدهد :
"این مجلس تعلیمات خود را در مورد مغفرت
بمرحله نهائی رسانیده گفت که حضرت مسیح علیه
السلام صلاحیت اعطاء فرامین مغفرت را به کلیسا
داده است و کلیسا این صلاحیت را که به آن از
آسمان اعطاء گردیده از بدو امری بکار برد .
این اجتماع مقدس اعلام نموده حکم میکند که این
عمل نجات دهنده ملت مسیحی باید در داخل
محوطه کلیسا برای اهل کلیسا محفوظ نگه داشته .

سپس آن عده مردم را که فرامین مغفرت را غیر مفید تلقی می کردند و قبول نمی کردند که کلیسا این فرامین را اعطاء کند، محروم المغفرت قرارداد. گرچه این اجتماع مقدس میخواست که ازین صلاحیت طبق عنعنات سابق با خیلی ها دانشمندی کار گرفته شود و در داخل کلیسا باقی بماند تا با اثر تساهل در تهذیب کلیسا تعطیلی رخ ندهد.

فرامین مغفرت که عموماً به فروش میر سیدند و بن آن قرار آتی است :

”پروردکار ما بر تو رحم کند (ای فلان!) تکالیفی را که تو بر داشته است در بدل آن شمارا مغفرت فرمایند. من بحیث نمائنده با صلاحیت او همه تقصیرات شمارا مورد عفو قرار میدهم. کوتاهی ها گناه و فرو گذاشت های خورد و بزرگی که در سلسله کلیسا از تو بعمل آمده اند، من همه آنها بمثابه عدم قرار میدهم و هر گناهی که تو علیه پوپ اعظم یا نائب او کرده ای آنها نیز ساقط می کنم. خلاصه

اینکه همه گناهان و فعل ملامت کننده ایرا که تا امروز کرده ای آنرا معاف میکنم. برو! لغرشهاییکه در راه پسندیدن زندگی مطهر و پاکیزه از تو سرزد شده اند بالای همه آن خط تنسیخ می کشم. ترا باردیگر در حلقه کلیسا و جمله افراد مقدس تاج نیکوئی و طهارت را بر سر تو می نهیم. اکنون بعد از وفات شا همه آن در ها به روی تو مسدود خواهند بود که ازان در آمده خطا کار بمقام عذاب میرسند و همه آن در ها باز خواهند بود که از راه آن به بهشت می روند. اگر مرگ تا عرصه دراز به تو نرسد نعمت این فرمان مغفرت نزد شا طوریکه هست قائم خواهد بود تا آنکه جان خود را به جان آفرین بسپاری.

(به امر پدر - فرزند و روح القدس)

اگر ما این سخن را که اهل کلیسا چه گونه دین را عنوان کرده انسانان را از اموال مشروع شان بی بهره می ساخت، حالانکه دین ازینگونه رزمگیا و چیره دستی ها مبرا بوده، بر عیاشی و بیهودگی فرامین مغفرت غور

شود بگوئیم ، پس چیزی در مورد اوضاع اندوهگین
آشکار خواهد شد که در اروپا باعث شد دین و دنیا را
تفکیک کند .

سخن باینجا خاتمه می یافت مگر بین اهل کلیسا،
شاهان و مردم بزرگ بانفوذ سلسله دراز کشمکش
وزد و خورد آغاز گردید که ناشی و مبنی بر آن بود که
جای دین و اخلاق را هوس اقتدار شخصی گرفته بود .

”در قرن یازدهم میلادی تشنج و زد و خورد بین
دولت و کلیسا آغاز یافت و کمی به بعد به اوج
خود رسید . در ابتداء کشیش درین نبرد به پیروزی
رسید و اقتدار و وقار آن باندازه ای رسید که
شهنشاه هنری چهارم در سال ۱۰۷۷ میلادی
وادار به این شد که در حضار کانوسا به حضور
کشیش (پیشوای مذهبی) حاضر شد و باخیلی ها
ذلت به پیشگاه او رفت . کشیش باخیلی ها مشکل
به سفارش بزرگان قوم او را پذیرفته به او اجازه
ایستادن به پیشگاه خود داد و شهنشاه پای برهنه در
لباس پشمینه آمده بدیست کشیش توبه کرد و او

خطایش را مورد پوزش قرار داد، سپس در آویزش دولت و کلیسا گاهی کشیش پیروز می شد و گاهی هزیمت می خورد، تا آنکه کلیسا در برابر دولت زیر فشار آمد.

(ماخوذ از اثر عروج و زوال مسلمانان در عالم بشریت تألیف مولانا سید ابو الحسن علی ندوی صفحه ۲۵۱).

”سوسنه سلیمان در کتاب تألیف کرده اش نوشته است، در سال ۱۲۴۵ میلادی با اثر حکم پوپ انوسنت در مورد عزل فریدرک شاه فرانسه از اقتدارش در لیون فرانسه اجتماع سیزدهم منعقد گردید، مگر کلیسای فرانسه از قبول فیصله این اجتماع و دادن منظوری آن اعراض کرد.“
(ماخوذ از محاضرات فی النصرانیة تألیف محمد ابو زهره).

طوری که کلیسا با ادامه پیکار حصول اقتدار از شاهان و امراء حق تسلط خود را بر مردم محفوظ داشته بود و این حق تسلط را در راه وازد کردن خسارات

مالی بر مردم باطرق خیلی‌ها ناگوار بکار برد (این خسارات مالی بعنوان تاوان کلیسا مستقیماً از مردم حصول و به کلیسا سپرده می‌شد) مردم از ستمگری آن به ستوه آمده بودند. از طرف دیگر حکمرانیان مخالف کلیسا ازین ستمگری‌های آن استفاده کرده مردم را علیه کلیسا مشتعل تر ساختند و برای بدست آوردن این هدف از هر راه و روش کار گرفتند. آنها اولتر از همه طبقه دینی را رسوا ساختند، پرده را از اعمال، نکوهید و ناهنجار آنها برداشتند و زوایای تاریک زندگی شخصی آنها را که در لباس مذهبی، رسم و رواج کلیسا و وقار ظاهری آن پوشیده بود به انظار مردم جلوه دادند.

آن جرم متوحش و مهلکی که در اروپا باعث شد دین و دنیا را از هم جدا و منفک سازد و بالاخره سبب شد مفکوره اعتقادی و نظام اجتماعی را از هم منقطع سازد بلکه آن جرم بزرگی که از کلیسای غرب علیه خودش، علیه دین مسیحیت بلکه تا زمانیکه الله تعالی او ضاع را تغیر ندهد، علیه همه ادیان سرزد، این بود که:

"کلیسا حق تشریح، تفسیر و پی بردن به "کتاب

مقدس“ تنها برای خود تخصیص داد و برای هر غیر
پوپ این را منع قرارداد که کسی در راه پی بردن
و تفسیر کتاب مقدس بکوشد.

سپس اهل کلیسا نکاتی را در عقیده مسیحیت شامل
ساختند که آنرا چیستان ساخته فهمیدن بآن و تصدیق آن
برای عموم مردم ممکن نبود مطالبی را که ما در صفحات
گذشته در مورد حقیقت مسیح و مسیحیت از قول ”تهامس
آرنلد“ نقل بیان کرده ایم مثال از همین چیستان است.

بعد اهل کلیسا نکاتی را در راه و روش عبادات
داخل کردند که از فهم عامه و ادراک بالاتر بودند یکی از
امثال آن مسئله ”عشای ربانی“ است که یکی از بدعات
در دین بود و برابر آن مارتین لوتر و دیگران نهضت
اصلاح دین را براه انداخته قیام کرده بودند. مسئله
”عشای ربانی“ یک مسئله نوینی بود که تذکری از آن
در کتاب مقدس نرفته بود و مستحیان نخستین و مجالس
مقدس سابق نیز با آن تماس نگرفته بود حکایت ازین
قرار است :

■ مسیحی ها به روز البستر طعام میخورند و شراب

میخورند و این نخورد و نوش را طعام ربانی نام
میدهند.

بزعم اهل کلیسا این طعام در جسم مسیح علیه السلام
و شراب در خون او شامل میشود. هرکسیکه همین طعام
و شراب را بخورد در جسم آن حضرت مسیح باگوشت
و خونس منتقل میشود و کلیسا مردم را به قبول این زعم
باطل و خرافات مجبور ساخته بودند ورنه آنها را از
مسیحیت خارج و از مغفرت الهی بی بهره می ساختند.

همچنین اهل کلیسا تنها به ایجاد و پخش این خرافات
و او هام اکتفا نکردند بلکه مردم را ازین سخن منع
قرار دادند که آنها حقیقت این خرافات را در کتاب مقدس
جستجو کنند. یا در مورد شرح و تفسیر آن بکوشند
و بعد از آن در مورد زندگی کاینات خیلی ها خرافات دیگر
نیز بظهور پیوستند که در آن در باره انسان و زندگی
کاینات ادعای برخی از مفکوره های جغرافیائی تاریخی
و طبیعی شده بود که کلی و جزئی سر تا سر خرافات بود
و آنها آنها درجه احکام مقدس دادند و تصحیح آن ،
بحث در مورد آن و تجربه کردن آنها را مشروع و ناجایز

قرار دادند .

این بود یک حادثه دردناک که مفکوره‌های خطاء و خرافات از حماقت اهل کلیسا در دین شامل ساخته شدند و از تجربه آن باخیلی آسانی فوراً سره و تا سره آن آشکار می شد زیرا علوم کاینات رشته ای است از زندگی که در آن الله تعالی به عقل ، تعمق و هژمون انسانی کاملاً آزادی داده است و عقل تحقیق و هژمون بشر استعداد آنرا دارد که تا حدی به آن پی ببرد . و از همین علت است که خداوند (ج) در مورد این علوم نظری را به مذهب نداده که مانع آن بشود .

اینجا میخواهم اقتباساتی را از "آثار عروج و زوال مسلمانان بر جهان بشریت" تصنیف گرانمایه مولانا سید ابوالحسن علی ندوی ارایه بداریم تا آشکار گردد که نقش این روش احمقانه اهل کلیسا در تفکیک دین و دنیا از چه قرار بوده است :

"اشتباه بزرگتر اهل دین که خودها را نمایندگان آن می شمردند و خود آنرا به نحو خیلی های نیکو میدیدند خسارمند ساختند ، این بود که آنها برخی از

مفکوره‌ها نظرها وافواہات را از قبیل تاریخی ،
 جغرافیائی و طبیعی در کتب مقدس خویش
 گنجایندند کہ آن تحقیقات و مسلمات آن زمان بوده
 و علم بشر در آن زمان تا حد آن رسیدہ بود لکن
 آن حد ، مرز علم بشری نہ بودہ و اگر احیاناً آنرا
 حد شمرده بودند در حقیقت حد و خط نہائی علم
 انسانی نبود لهذا علم انسان تدریجی و مترقی و حتی
 سفرکنندہ بہ سوی جلوتر است کہ اقامت شکل
 موقت دارد بہ اساس آن ، هیچ عمارت پائیدار
 بناشدہ نمیتواند ، زیرا پساً اوقات آن بمثابہ ریگ
 از جا اش حرکت می کند و عمارت بناشدہ بہ آن
 ازہم میریزد“

از بابان کلیسا البتہ از حسن نیت چنین کردہ بودند ،
 هدف شان این بود کہ در عظمت و شہون کتب آسمانی
 و محبوبیت آنها اضافہ خواہد شد مگر جلوتر رفتہ این
 عمل شان برای خود شان و بال جان شدہ باعث شد
 جیبہ تخیلی‌ها تاهنجاریرا بین مذہب و تعقل ایجاد بکنند
 کہ در نتیجہ آن مذہب (مذہبی کہ در آن علم انسانی

آمیخته شده بود) باهزیمت روبرو شده اهل مذهب
بائزولی در اروپا مواجه شدند که پس از آن هیچگاه صعود
کرده نتوانستند و متأسفانه تر این بود که اروپا در بی دینی
در پرتگاه بی دینی افتاد.

اهل مذهب تنها با الحاق و تحریف اکتفا نکرده
بودند بلکه به آن همه معلومات جغرافیائی، تاریخی
و طبیعی که زبانزد مردم آن زمان بود یا شارحین
و مفسرین کتب مقدس از آن یاد آوری کرده بودند،
لباس تقدس پوشانیده و به صیغه مذهب در آوردند و آنرا
شامل اصول تعلیمات مسیحی ساختند که عقیده داشتن
بر آن برای یک مسیحی ناگزیر و لازمی قرارداده شده
بود. آنها پیرامون این موضوع کتابها نوشته بودند و در
حالی که در مورد آن هیچ کدام سند آسمانی در بین نبود
آنرا جغرافیه مسیحی (Christian Geography) نام
دادند و به شناختن آن چنان اصرار کردند که اعراض
کننده ای از آن را تکفیر کرد. در آن زمان کوه آتش فشان
تصادفاً آن عصر زمانی بود که کوه آتش فشان
عقلیت و تعقل در اروپا انفجار کرده، زنجیرهای تقلید

یکسره از هم گسسته علماء و محققین عصر حاضر آنزمان در
 ارایه مفکوره‌های شان بی قید و بند بودند . آنها اصل
 مفکوره‌های را که در مورد جغرافیه ، تاریخ و طبیعیات
 در کتب مذهبی بنظر می خورد یکسره رد کردند
 و با خیلی‌ها جسارت و آزادی از آن انتقاد کرده از
 آوردن ایمان بر آن اعراض و خود داری کردند و ضمناً
 اکتشافات و تجارب علمی خویش را اعلام کردند که
 از آن هیاهوی محشر صغری در سازمانهای مذهبی
 بر پاشد اربابان کلیسا (مانکان اقتدار و نیر و بودند)
 علیه آنها فتوی کفر داده برای دین مسیحی خون و مال
 و متاع آنها را مباح قرار دادند و مصادره ما یملک آنها
 را اجازه دادند . محاکم (داد گاه) برای محاکمه آنها تشکیل
 گردیده تا بقول پوپ آن ملحدین و مرتدین را به کیفر اعمال
 شان بزنانند که در شهرها ، منازل ، زیر خانه‌ها ، جنگل‌ها ،
 مغارات و زمینهای زراعتی منتشر شده اند . این عده
 محاکم (داد گاه) وظایف خویش را با خیلی‌ها فعالیت
 و آمادگی تام انجام دادند حتی در اثر مساعی این محاکم
 فردی در عالم مسیحی چنین باقی نماند که با عقیده خود

ساخته و خود بافته کلیسا اختلاف داشته باشد . این محاکم
 در سر تا سر قاره اروپا جاسوسان خود را پخش کردند
 و آنها عقائد مردم را دقیقانه تجسس کردند . بقول یک
 تن عالم عیسائی "نا ممکن است که شخصی عیسائی هم
 باشد و در پسترش بمیرد" قرار یک احصائیه تعداد مجازات
 شدگان این محاکم بالغ به سه صد هزار تن رسید که سی
 و دو هزار تن آن زنده به آتش کشیده شدند . در
 افرادی که زنده حریق شده بودند برو نو (Bruno) عالم
 معروف علم هیأت و طبیعات نیز شامل است که جرم
 بزرگ او نزد کلیسا این بود که او علاوه بر کره زمین قائل
 کره ها یا جهان های دیگر و وجود مسکونین در آنها بود .
 محکمه (داد گاه) بزرگ مرکزی در مورد قتل این عالم چنین
 حکم کرد و او را به حکمر وایان دنیوی سپرده تاکید کرد
 تا او را چنان قتل کنند که بانرا می باشد و یک قطره
 خون او به زمین نه ریزد مقصد ازین حکم این بود که
 او را زنده به آتش بکشانند . همچنین گالیلو (Galilo)
 عالم معروف علوم طبیعی به علت آن اعدام شد که او
 نظریه داده بود که کره زمین گرد آفتاب می چرخد .

آخر الامر پیمانه صبر روشن فکران و عناصر مترقی
 لبریز گردید و آنها علیه مذهب و نمایندگان ارتجاع بر سر
 پیکار شدند. آنها از تشدد و جمود این گروه مذهبی
 و همچنین از استبدادها و مظالم این محکمه احتساب
 چنان بیزاری جسته مشتعل شدند که از همه عقائد، اخلاق
 و آداب اظهار تنفر کردند با آنکه این همه به این گروه
 مذهبی منسوب بود و با آن علاقه داشتند. در دل آنها
 درابتداء علیه مذهب مسیحی و بعد علیه هر مذهب جذبه
 عداوت و تنفر ایجاد شد و نیردیکه پیشتر بین پیشاهنگان علوم
 و عقلیت و نمایندگان مذهب مسیحی (مذهب در حقیقت
 سنت پال) در گرفته بود سپس به صبغه نبرد بین علم
 و دین درآمد. روشن فکران و پیشاهنگان عقلیت فیصله
 کرد که علم و مذهب ضد و مقابل یکدیگرند که هرگز
 باهم جمع شده نمیتوانند، و همچنان رقیب یکدیگرند
 که آشتی بین آن دو امکان پذیر نخواهد شد، لهذا برای
 وفاداری با علم و عقلیت لازمی است که از مذهب
 اعراض شود. او اینکه نزد آنها نام دین و مذهب گرفته
 می شد فوراً چهره های شوم و متوحش اربابان کلیسا در

جلو انظار آنها می آمدند ترمیم و مظلومیکه روا داشتند در مغز شان بلا فاصله خطور می کرد. چهره های آن عده علماء و محققین بی گناه که بدست اربابان کلیسا این جلادان بی عاطفه و بی رحم به وضع خیلی ها ناتوان و مظلومیت به مرگ انتهای بی رحمانه پر از تأسف در تعذیب و شکنجه ها قتل شده بودند در جلو چشم آنها مجسم می شدند. با شنیدن نام گروه مذهبی همان چهره های بدنما و متوحش پر از غضب و پیشانی های پر چین ، چشمان شرر افشان ، سینه های تنگ و مغز تهی از عقل و تفکر اربابان کلیسا در مغز آنان متصور و در نظر آنان مجسم می شدند. چنانچه آنها نفرت و وحشت از مذهب اصول زندگی خود دانستند و این نفرت و کراهت را به قشرهای آینده خود به میراث گذاشتند.

این روشن فکران و مجدد پسنندان آنقدر صبر و سکون و آنقدر نیروی تعقل و اجتهاد و قابلیت مطالعه و غور و تعمق نداشتند که اصل دین را از مدعیان آن جدا کرده در بین آن دو فرق و امتیاز کرده بتوانند و بدانند که درین واقعیات ناهنجار و ناسزا مسئولیت دین

تا چه حد است و مسئولیت اربابان کلیسا درین جمود ،
استبداد و نمایندگی بخطا و نادرست آنها چه بوده است .
اگر شکل دیگری دارد پس در صورت دیگر عدم علاقه
با دین از طرف آنها و آنرا سزاوار جزاء قرار دادن
تا چه حد آنها حق بجانب اند مگر اشتعال و عداوت
علیه اهل مذهب و قضاوت عاجل درین زمینه به آنها
فرصت غور و تعمق نداد و طوریکه بطور عموم در اوان
احتجاج و بغاوت در دنیا مروج است آنها نیز گاهی
رواداری و تفاهم با دین نه پسندیدند .

(ماخوذ از اثرات عروج و زوال مسلمانان در عالم
بشریت تألیف مولانا ابو الحسن علی ندوی صفحات
۲۵۳ تا ۲۵۷)

این بود آن روداد مختصریکه باعث شد دین و دنیا
را از هم جدا سازد که اثرات نازکوار و مصیبت
بار آن در اروپا و باخشیها تأسف باید بگوئیم که آنرا
تا اکنون همه بشریت مجبوراً بدوش می کشد و برداشت
می کند .

این بود دینی که همه اروپا علیه آن بغاوت کرده بود

و بعد مردم همه روی زمین بمثابه طوطی ها و بوزینه ها
بلا تفریق مذهب و ملت از اروپا تقلید کردند .

این بود دینی که علیه آن همه اروپا قیام کرده بود ،
و دینی که اصول رهنمای آن در نخستین گام هدف ناپسامانی ها
شدند و سپس در خصائص ربانی مفکوره آسمانی
و شئون و ارزشهای آن و همچنین در اساسات آن باطل
و خرافات آمیزه گردید و این بود بدترین صورت
و عواقب ناهنجار و خطیر جعل و دسیسه بدعات .

این بودند پیشا هنگان مذهب که آنان زعامت غرب
را بدست گرفته مرتکب چنین جرم شدند . چرمبیکه علیه
خود شان ، علیه مذهب و علیه همه بشریت نامراد
رواداشتند . جرم بزرگ یعنی تفکیک دین از دنیا ،
جائیکه علت شد کشمکش و تشنج را بین دین آمیزه شده
بابا بطل و اهلایان جعلکار و تزویر کنندگان مذهب
ایجاد گردد .

خیلی ها شکر است مر خدا را که این همه روداد
تنها مختص است با اروپا حیثیت آن همه جانبه و عالمگیر
نیست و آن متعلق و مربوط است با یک نوع و یژه

دین ، که با حقیقت دین هیچگونه ربطی ندارد وقوع پذیر شدن آن مختص یا یک دوران خاص تاریخ است . بشریت میتواند از اثرات ناگوار روح فرسای آن نجات یابد ، اگر از پشت غبار ابرهای معرکه تاریخ ، حقیقت را به چشم خود بنگرد و بررسی کند .

اما نجات به وسیله عقابت غرب هرگز میسر شده نمیتواند . این نجات هرگز از آن عقلیت میسر نیست که توأم با اثرات آویزش دین و دنیا ، تاریخ تلخ و توأم با ضربات شدید امواج متلاطم فکر ، ضمیر ، فنون و ادب ، سیاست و اقتصاد و همه شعبات زندگی بوده و بالاخره پس از استحکام بخشیدن و فرو بردن ریشه های خود در خاک اروپا باعث تفکیک منحوس و مذبوحانه دین و دنیا شده باشد .

انتهای دوران حکمرانی سفید پوستان

برتراند رسل فیلسوف معروف معاصر انگلیس نوشته است :

”دوران برتری و تفوق نژاد سفید به پایان رسیده است . زیرا زعامت و سیادت آن قانون طبیعت نبود که تا ابد ادامه می یافت ، معتمدان امکانات و فرصتهائی که درین چهار قرن گذشته از جانب قدرت به نژاد سفید میسر شده بودند بار دیگر هرگز آنها تصاحب نخواهد کرد . روسها تنها کسانی اند که شانس و امکانات گسترش و توسیع نفوذ و اثر خود را دارند . ملل آسیائی استعمار سرمایه داری را به نگاه نفرت می بینند مگر فراموش کرده اند که روسیه نیز اهداف استعماری بویژه ای دارد آنها روسیه را آزمایش نکرده اند . طوریکه ملل غرب از قرون متبادی زیر یوغ استعمار بلوک غرب زیست کرده از آن به ستوه آمده و نفرت می کنند . علت تنفر آنها از استعمار غرب آشکار است . باور دارم غرب شانس و امکانات گسترش نفوذ خود را در

ممالک آسیائی ندارد مگر متوقع ام هند روابط خود را با ممالک سرمایہ دار غرب مستحکم خواهد کرد و ممالک اعراب ، مصر و پاکستان در آغوش کمونیسم خواهند رفت .

این پیشگوئی برتراند رسل در سال ۱۳۲۹ هـ ش مطابق سال ۱۹۵۰ میلادی بعمل آمده بود ، واقعات بعدی ثابت ساخت که چین کاملاً در آغوش کمونیسم درآمد . لکن ما را عقیده بر آن است که پیشگوئی فیلسوف مذکور ناشی از تجارب سطحی ، کوتاه نظری و عال مادی بوده ، نمی توانیم آنرا بحیث پیشگوئی و نظر یک تن مفک وسیع النظر تلقی بکنیم و او آزادی فکر او هر چند کسب شهرت هم کرده باشد ، زیرا موصوف در تعقل خاصی محیط مخصوص خودش و اسیر تہذیب ویژه ای موروثی است هرگز نمیتواند خارج درها از محیط مادی فکر کرده اوضاع جهانرا با وسعت نظر از زاویہ نقطہ نگاہ وسیعتری بررسی بکند و رای بدهد .

این مسئلہ کہ موصوف پیرامون آن ابزار نظر کرده نیازمند تعمق مزید است ، دوران تفوق تہذیب ہستان

پایان رسیده درست است زیرا اهداف تهذیب و تمدن آنها همان بود که تامین شدند. چیز دیگری در دست نداشتند که آنها به جهانیان عرضه می کرد. سرمایه مفکوره، اصول و ارزش شهابی که داشتند خاتمه یافته بود. و دیگر برای بهتر ساختن زندگی بشری ارزشها و شئون قابل ملاحظه ای را در دست نداشتند.

تمدن سفید پوستان دیری است که عقیم شده. پس از تمدن ماگناکارتای انگلستان، اصول انقلاب فرانسه و "تجربه آزادی فردی امریکا" در آستان سقوط است. این همه ارزشهای موقتی و محدود بودند که با یک دوران مخصوص ارتباط داشت و بحث یک منبع جاری و سرمدی برای بهبود بشریت ثابت نشد.

همه ارزشهای این تمدن از آن اصل الاصول منقطع بودند که جز آن، استقرار یک نظام اجتماعی امکان پذیر شده نمیتواند و آن اصل الاصول عبارت است از اعتقاد رابطه و علاقه با خداوند آفریدگار، که در آن مقام و رتبه انسان در کائنات و موجودیت او، همچنین شرح و تفسیر کامل غایب و منتهای وجود بشر آشکارا است. به همین

علت است که ارزشهای موقت و محدود تمدن غرب در حقیقت دور و بی علاقه از خالق و آفریدگار کائنات است و آن همانند یک گیاه شیطانی است که ریشه های آن در عمق فطرت بشر فروزفته از منبعی سرچشمه نمی گیرد که ازان طبیعت و فطرت انسان بمعرض وجود آمده است.

طوریکه مبادی تمدن غرب یا نژاد سفید از منبع سرمدی و ابدی اعطاء کرده پروردگار سرچشمه نگرفته روی همین اصل است که برپایه مخالف طبیعت و فطرت بشری قرار داشته نیاز مندیهای واقعی انسان را در نظر نگرفته آنها بر آورده نمیتواند، نیازمندیهای که انسان را به مفهوم اصلی و واقعی آن انسان میسازند. در تمدن نژاد سفید یا غربیهای این ارزشها نه تنها نادیده گرفته شده بلکه با خبیلی ها تحقیر و خشونت زیر پا گذاشته و مسترد شده اند.

این همه اوضاع باعث شد تفکیک دین و دنیا را بمیان آرد و در این تمدن به پایه های مخالف دین گذاشته شدند یعنی برپایه های فکری شعوری و جذباتی و آنوقت تمدن

براهی سوق داده شد ، راهی که منافی حقیقت انسانی ، نیازمندیهای حقیقی بشریت و شئون آن است و مخالف ارزشهای است که ازان حیات بشر باید سرفراز شود .

از آوانیکه انسان این تمدن را بخود گرفته از همان روز به بعد هدف بدبختی ها و شقا و تنها شده میرود ، در حالیکه این تمدن جهت انجام خدمت بشر . ترقی ، تعالی و سعادت او بمعرض وجود آمده بود . و بدیهی است هنگامیکه "بشر" و "تمدن" در دوجبهه مخالف یکدیگر قرار گیرند پس از یک سلسله کشمکش ها وجدالها که میان آن دو انجام می یابد بعد از رنجها ، مرارت ها و تلخ کامیها ، خسارت ها و قربانیها بالاخره نتیجه ای حتمی بنفع بشریت است و اوست که درین پیکار پیروز گشته حریف را ناتوان و ناپود خواهد ساخت . زیرا اساس هر تمدن ، و فطرت انسان خیلی ها عمیق تر و پائیدار تر است از پایه های تمدن . نمیتواند هیچ یک از تمدن های موقت نقش خود را بر بشریت حک نماید .

هنگامیکه تمدن ملاک و معیار بقای فطرت بشری قرار داده شود پس آن زمان روسها ، انگلیسها ، امریکائی ها ،

فرانسویها و سایر سفید پوستان با یکدیگر هم‌رکاب دیده میشوند بلکه روسها بعلت داشتن رژیم و نظام تحمیلی و اجباری خود که جز با کمک وسائل پولیسی و ترورستی اردو گاههای کار اجباری و تصفیه های جنایتکارانه و اعدامهای دسته جمعی قابل بقا نیست، از ملیت‌های دیگر سفید پوستان دنبال تر و عقب تر افتاده اند.

مکتب مارکسیسم را که از نظر مفکوره وایدیولوژی ملاحظه میکنیم آشکار است که پیشاهنگان این مکتب هیچ وجه از حقیقت زمان و مکان آگاهی ندارند بلکه آنها از روان انسانی، تاریخ بشر و مزاج و فطرت او کاملاً ناواقف و نا آشنا اند. فلسفه آنها پیوسته و همواره گرد همین یک محور تخیلی می چرخد که کلیه تب و تلاشهای انسان ناشی از گرسنگی و کوشش او تنها در راه خوراک بوده و محرک بزرگ افکار و اعمال انسان یک لقمه نان است. به عقیده کمونیسم (که عبارت است از مارکسیسم لنینیسم و استالینیسم و فلسفه مارکس اساس تشکیلات کشور های کمونیستی است) همه انقلابات تاریخ تنها ناشی از ایجاد دیگر گونی در ابزار تولیدی اند چنانچه این طرز

تفکر همه امتیازات و خصائص انسان را در پرتگاه عدم و نابودی قرار داده امتیاز اتیکه تاریخ بشر را از تاریخ حیوانات جدا می کند. این طرز فکر همه آن اعمال و وظائف و رسالت انسان را که روی آن مراحل مختلف ارتقای تاریخی که یگانه عامل مثبت او در جهان و تطورات تاریخ اوست نادیده گرفته و آنرا بی وزن و بی اهمیت قلمی می کند.

این طرز تفکر جاهلانه مستقبل انسان را از تجارب پیش بهای ماضی یکسره بی بهره ساخته است و به عقیده مارکسیستها و کمونیستها ■ انسانان در نتیجه آویزش طبقاتی خود بخود به فرشتگان نیک سیرت تبدیل خواهند شد، آنها وجائب و وظائف خویش را خود بخود ایفا خواهند کرد و از دست آوردهای زحمت کشیهای خود که تا آخرین قدرت خود کار می کنند ولی فقط بمیزان احتیاج خود بااداش خواهند گرفت، دران جامعه حکومتی وجود نخواهد داشت و مردم بدون آنکه کسی و یا عقیده ای که به آنان مرده بهشت بدهد و یا آنانرا از عذاب دوزخ بر حذر داشته کنترل و مراقبت کند خود بخود آنقدر

خیرخواه خواهند بود .

همه میدانند این نوید های فریبنده در مورد فکر و عمل انسانی جز توقع تشنه به نمای سراب پیش نیست .
 بالخصوص آنگاه که می اندیشیم این همه دگرگونیها بارز بین بردن عناصر سرمایه دار و استقرار حاکمیت کارگران یا پرولتاریا بصورت اتومات و خود بخودی بمعرض وجو می آیند .

”آنگاه که این تخیل مارکسیسم پیرامون مستقبل کاملاً مبنی بر واهیات و سخنان بیهوده می نماید پس میدانیم که تخیل تاریخی و تصور ماضی آن نیز ”جهالت علمی“ است و دران نیز ماهیت نفس انسانی ، مزاج و تاریخ آن یکسره نادیده گرفته شده است .“

تا جائیکه پایه های مکتب مارکس برهمچو اساس خرافاتی و جاهلانه قرار دارد پس نا گفته پیداست که روی آن هیچیک نظام قابل زندگی برای بشریت مستقر شده نمیتواند و شکی نیست که این تشکیلات نیز مانند طرز فکر وایدیولوژی آفریننده و الهام بخش آن از فطرت انسانی

خیلی ها بعید بوده بکار انسان نخواهد آمد . مگر اینکه مارکسیسم دارای آنچنان و آنقدر گمراهی بوده باشد به اندازه ایکه تمایل آن به اغماض و چشم پوشی از داعیه ها و اندیشه های فطرت بشری است. اغماض از اندیشه هائیکه با مفکوره و مکتب فکر آن برخورد می کنند و متضادم اند ، و بهمین علت مارکسیسم در ساحه عمل زندگی مجبور به ترک ایدیولوژی و مفکوره های خود شده است ، مفکوره ایکه آنرا درجه تقدس داده بود و در ارایه عذر و صدد جواز گفت که مارکسیسم یک مکتب قابل تغیر است و هم مدعی شد که اصول حتمی زندگی را هیچک مکتب آنچنان در خور اعتنا نشمردن است که مارکسیسم می شمارد .

اندیشه ها و داعیه های فطرت بشری بر اصل های فهم مارکسیسم خط بطلان کشیده و آنرا بالعیان پائمال و لگد مال کرده اند ، اکنون تنها دو چیز باقی مانده که نظام کمونیسم و مارکسیسم به پایه های آن قرار دارد یکی آن هم عبارت است از "حکومت" و دومی آن است اداره و سازمان دیکتاتوری پوایی که تحت آن یک نظم

بی حس اجتماعی قرار دارد . یعنی همان چیزیکه از زمان
امپراطوری مستبدانه "تزارها" مردم روسیه سالها با آن
آشنا بوده و آفت جان شان است .

حکومت : طبق مفکوره مارکسیسم باید روز به روز
ضعیف تر و زوال پذیر باشد اما همه میدانند که حکومت،
در نظامها و رژیمهای کمونیستی همه روزه وسیعتر
و نیرومند شده میرود و هر چیز ملت را آزادانه و بی رحمانه
از حلقوم خود فرو می برد . بنا بر نظریه مارکس ، باید
تا اکنون که بیش از نیم قرن از انقلاب شوروی
می گذرد اثری از حکومت در روسیه و سایر کشور های
کمونیستی باقی نمانده باشد در حالیکه به همه آشکار است
حکومت های کمونیستی روز بروز بر قدرت و استیلای
خویش افزوده و همه ی نیرو های حزب و ملت را در
راه منافع خویش بکار می برد . این است تضاد شگفت
انگیزیکه مارکسیسم استقرار یک نظم اجتماعی بدون
حکومت را هدف نهائی خویش قرار میدهد مگر منتج به
تشکیل یک حکومت مشتبد و نیرومند تر از حزب که تحت
آن هیچ وجود فرد ، حزب و فطرت بشری باقی نمانده است .

مارکسیسم بحیث یک مکتب فکر جز "جهالت بی نظیر" بیش نیست، تا جائیکه بارژیم و نظام دیکتاتوری آن ارتباط دارد به وسیله جوړو استبداد پولیس بر مردم حکومت می کند. همان رژیم که مردم روسیه با آن سابقه ممتدد دارند و آن همان رژیم مستبدانه و پراز وحشت دوران "تراری" است.

این رژیم هر چند ممکن است تا چندی مورد پسند و پذیرش اقوام عقب افتاده و مجبور و ناتوان واقع شود مگر انسانهاییکه وجود انسانی خود را درک کرده، اندکی شعور و احساس انسانیت داشته باشند آنرا تادیری هرگز تحمل کرده نمی توانند. حتی اقوامیکه هم اکنون زیر آسیای سنگین این رژیم مستبد قرار دارند و کوبیده میشوند با فطرت آنها نیز متصادم و شدیداً برخورد کننده است با آنکه این اقوام مظلوم پیشتر از رژیم مارکسیستی نیز تا عرصه ممتد زیر سلطه قیصریت ظالمانه ای قرار داشتند که در سایه تورستی پولیس حکومت می کرد. باوجود ترور و ارباب شدیدیکه امروز دران کشور حکمفرماست، بی شک زمانی ممتد، این سیستم غیر انسانی را تحمل

نخواهند کرد و عاقبت مشت گره کرده آنان برفرق
زماندار نشان وارد خواهند کرد .

آنگاه ، دیگر این حصار پولادین ایکه پیرامون ملت
کشیده شده است در برابر طغیان خواسته فطری تاب
مقاومت نخواهد داشت .

قدرت و تسلط غیر عادلانه حزب کمونیست بر همه
نیروی ما کشور (پانچیزی نسبی افراد آن) احتکار
و انحصار مواد ارتزاقی ، کشانیدن قشر جوان بوسیله
سازمانهای ویژه ای اطفال و جوانان بداخل حزب
در اختیار گرفتن همه وسائل دانش و پرورش از قبیل
مدارس دانشگاهها ، مطبوعات ، رادیو تلویزیونها ، و بکار
انداختن آنها در راه اهداف و خواسته های حزبی .

انتخاب دانش آموزان و آموزگاران مدارس
و دانشگاهها از افراد مؤمن بمرامنامه حزب .

اجرای عمل ضد انسانی "تصفیه" یعنی قتل و اعدام
دسته جمعی نسبت کسانیکه مورد اتهام مخالفت با حزب
واقع شوند .

..... اینگونه پیشگیرها و دهها نمونه نظیر آن ،

هرگز نخواهد توانست در برابر فطرت انسانی مقاومت کند و تشکیلات کمونیستی را از برخورد با ناموس طبیعت و یا بعبارت صریحتر از طغیان امواج متلاطم خشم مردم و فطرت انسانی مضنون و مأمون نگهدارد. چه فطرت بشر نمی تواند این وضع غیر فطری و این نظام مخالف طبیعت را تا مدت دراز تری تحمل و برداشت کند.

بزرگترین نشانه سستی ناکامی و اضمحلال یک رژیم آنست که جز در سایه ترور نتواند بر مردم حکومت کند. بهمین علت است که میگوئیم پیشگویی برتراند رسل تنها مبنی بر کوتاه نظری، علل و اسباب مادی و تجارب کاملاً سطحی بوده است. او نمیتواند از محیط محدود طرز تفکر مادی خویش بدر شود زیرا او خودش به همه حال در اسارت تمدن مادی قرار دارد.

این مسئله بی است خیلی ها جامع و عمیق. این است مسئله تمدنی که دور از نظم زندگی اعطا کرده ای خداوند و بی علاقه از ان است. این مسئله ناشی از ان نظامهای اجتماعی، طرز تفکر و مذهب خود ساخته و خود یافته که از منبع صحیح و نیکو

(یعنی ذات خداوندی) سرچشمه نمی گیرد ، و از همین علت است که این مذاهب ساختگی تعبیر و تفسیر صحیح ، نیکو و درستی را پیرامون حقیقت و ماهیت کائنات ربط و علاقه آن با افریدگارش ، رتبه و مقام انسان و ماهیت آن در کائنات و غایه و هدف وجود بشری و منتهای آن و همچنین درباره بدست آوردن وسایل برای نیل به این هدف برای انسان فراهم نکرده اند .

تفکیک دین و دنیا چیزی است که همه نظام مروجه جهان سفید پوستان یا نژاد سفید بر پایه آن قرار داشته همه آنها درین ساحه هماننداند و پیرامون آن روسها ، امریکائیها ، انگلیسها ، فرانسویها ، سویدنیا ، سیویسیها و پیروان آنها در شرق و غرب همه و همه دارای یک نوع طرز تفکر و نقطه نگاه اند .

در همه نظامهای مروجه جهان سفید پوستان متذکره ازین لحاظ فرقی محسوس نیست که مبداء و سرچشمه همه آنها ایجاد بنده یا تخلیق و تولید انسان است و شگفت انگیز نیست که درهای عبادتگاهها به روی مردم در امریکای سرمایهدار باز هستند یا در روسیه کمونیست

مسدود اند یا در سویدن کمونیست و اشتراکی تضمین کفر و الحاد طور علانیه بعمل آمده عبادتگاهها در خور اعتنائ بوده اند ، این گونه قیود ظاهری و رسمی را مورد بحث نباید شناخت ، اواینکه منبع و مبداء نظامهای اجتماعی و مکاتب فکر این کشور ها آن ایدئولوژی اعتقادی نباشد که تعبیر و تفسیر درست و صحیح ماهیت کائنات ، ربط و علاقه آن با افریدگارش ماهیت وجود انسان و رتبه و مقام او در کائنات و غایه و هدف هستی انسان و وسائل تکامل و انتهای آنرا عرضه میکند . اینها اند آن عناصر اساسی که میتواند پایه های نظام اجتماعی و بر نامه زندگی بران استوار باشد و اسالیب فکر سالم مثبت و صحیح ناشی ازین عناصر اساسی اند که با فطرت بشری علاقه و ارتباط مستحکمی دارند آنچه همه نیازمندیهای واقعی انسان را برآورده میسازند .

اصل موضوع ازین قرار نیست که برتراند رسل انگلیس در چهار چوب محدود فکری خود پیرامون آن می اندیشد ، طرز تفکر او هرگز از همه آن مفکرین غرب مختلف نیست که در محیط ویژه ی خودشان پابند و اسیر

آن تمدن خاص خویش و تاریخ هلاکت خیزشان بوده اند که عبارت است از استبداد و جور و ظلم کلیسا، آنها از تفکیک دین و دنیا تأثر و الهام میگیرند که در دوران تجارت تلخ و مرارت پنج قرن بوقوع پیوسته بود.

سپس چیست؟ سپس یک خلاء. خلایکه مسلط بر روحیه تمدن غرب بوده و همه مذاهب نظامهای آنها احتوا میکند. خلایکه در آن نفس انسان می بر آید و در آن همه ارزشها و شئون انسان و خصایص او می گاهند در حالیکه رایش اشیای بی جان انبار می شود ارزش و بهای آن می افزاید و در برابر آن انسان ذی روح هیچ قدر و منزلتی ندارد. این خلأی است که تکامل و نشو و نماي انسان در آن محدودش بوده بلکه بیم آن میرود که حیات بشر با تولیدات مادی، فتوحات و پیروزیهای علمی و پیشرفت صنعتی هدف اضمحلال و انحطاط میشود. به همین علت است، که انسان هنگام استقرار نظام تمدن موجوده اش فطرت خود را و نیازمندیهای واقعی خود را مد نظر نگرفته بلکه آنها را بدست فراموشی و بی اعتنائی می سپارد. جاوه های کاذب و زرق برق ظاهری تمدن مادی،

نباید چشم ما را چنان خیره کند و تیره روزی و سیاه بختی
بشریت را در ظلمات آن از نظر ما دور بدارد . و موشکهای
قاره پیا و قمرهای مصنوعی پرتاب شده در فضا ما را
سرگرم خود ساخته ، از پرتگاه و دره هولناک ذلت که
انسانیت در آن سقوط کرده غافل دارند .

انسان موجود گرا میتر و مالک فضیلت و شرف
در جهان است اوست . که هسته مرکزی این عالم و حاکم
بر مقدرات آن است و اوست که همه ی موجودات جهان
در خدمت او و برای اویند (و یا باید چنین باشد)

این انسانیت است که مناط و ملاک کرامت و تفوق
انسان است باید مقیاس ارتقا و تنزل او قرار گیرد
و پیشرفت و عقب ماندگی او را نشان دهد و ملاک آن
است که در تمدن و تهذیبیکه او زیست می کند بر فطرت
او چقدر هماهنگی دارد و یا چقدر با آن متضاد است
و این است مقیاس سعادت و خوشبختی روان او .

در تمدن حاضر هنگامیکه ما انسان را بررسی
و پیرامون او تحقیق کردیم از آن برمی آید که
انسان با اوصاف انسانیت اش منخط شده و رو به

انحطاط است .

او در مفکوره هایش ، طرز تفکر و اخلاق رو به سقوط و تنزل است .

انسان ، تابع و بنده ماشینسم و ابزار شده است .

وی در روابط جنسی ذلیل تروپست تر از حیوانات و بهایم شده .

وی وظایف و رسالت‌های واقعی خود را قطعاً بی سود و بیکار شمرده آنرا عقب گذاشته است .

انسان هدف شقاوت‌ها و تیره‌بختی‌ها و حیرت زده شده مبتلای بیماری‌های عصبیت و نفسانیت ازان جمله ، خودسری‌ها بی تفاوتی‌ها ، بیماری‌های روانی ، جنون ، متمایل به جنایتکاری‌ها تبه‌کاری‌ها و جرایم گوناگون شده است .

می بینیم که انسان از خود و از محیط خود بیم و وحشتیکه این تمدن و نظام‌های مختلف اجتماعی ، سیاسی ، اخلاقی و فکری در پیرامون او بوجود آورده ، فراری و گریزان است . وی همچنین سرگردان ، آواره شده رنج و اندوه خود را با چیز های تسکین میدهد که کو بنده

و از بین برنده روان ، جسم و اعصابش است ، از انجمله مواد مخدره ، مشروبات الکلی یا با افکار مایوس کننده و نومید کننده ، و مذاهب و مکاتب درس دهنده هلاکنش پناه می برد .

وی بالاخره کارش بجای میرسد که (بنا به خبرهای رسیده از اروپا) فرزندان خود را برای خرید یک یخچال ماشین لباسشویی و حمام برقی همچو کالائی بمعرض فروش عرضه می کند ؛ یا جگر گوشه خود را زنده بگورمی کند (گولیهای سقوط جنین و کنترل اولاد میخورد) .

ما به چشم خود می بینیم که انسان و انسانیت در ورطه این اوضاع زشت و پر شقاوت قرار دارد و علوم اندیشه های روانی انسان را کاملاً نادیده گرفته تسهیلاتی را که برای تمدن مادی و زندگی مادی فراهم کرده یکی از آنها هم درمان این انحطاط را نخواهد توانست و سپس جلو این تبه کاریها را گرفته نمیتواند که آفت جان بشریت و باعث تعدیل آن شده بر آن مسلط است . هیچیک پیشرفت علمی مداوای آن شده نتوانست که انسان (با پیشرفت

و انکشاف علوم) نیازمند نظامی است که بصورت اساسی
متزه و مبرا ازین عیوب باشد. عیوبیکه در زیست انسانی
امکانات و موجبات فساد و تبہکاری را فراهم میکنند
و سبب شده انسانرا از ثمر علم و عرفان و ترقی تمدن محروم
میسازد. انسان نیاز به نظم زندگی پی دارد که برای او
مطابق مشیت باری تعالی در زاه حصول و تاهین هدف
هستی اش با او کمک و معاونت کند و وی در پرتو آن
نظام زندگی علم، عقل و تجارب خود را چنان روی کار
آرد که با نیازمندیهای واقعی و مقتضات فطری و سرشت
انسانی او هماهنگ و موافق باشد.

در همچو اوضاع ما درین گفتنی خویش حق بجانب
ایم، بگوئیم که دوران صعود سفید پوستان یا نژاد سفید
پایان رسیده است بدون در نظر داشت اینکه آنها روسی،
امریکائی، انگلیس، فرانسوی، سیویسی یا سیویدنی بوده
باشند دوران ارتقائی و عروج آن خاتمه یافته است. چه
این جدائی شوم و بیگانگی و بیعلاقگی از دین که در اساس
همه ی تشکیلات، مذاهب، رژیمها و سیستمهای زندگی
غرب وجود داشته نژاد سفید و تمدن غرب را به کنار

پرتگاه سقوط کشانیده است .

سیستمهای زندگی و تشکیلات جهانی می باید همگی بر اساس یک مفکوره اعتقادی صحیح از حیث یک ضرورت مبرم اساسی بوجود آمده باشند که سیستم موجوده زندگی انسانی وابسته و منوط به آن است . تفسیر و تعبیر صحیح کائنات یا سیستمهای و تشکیلات جهانی ، رتبه و مقام انسان و هدف وجود بشر و منتهای آن لاجرم و ناگزیر است ، تفسیر و تعبیر مفکوره و عقیده ای که مطابق با حقیقت باشد ، مشروط بر اینکه حقیقت چنان باشد . طوریکه هست نه آنچنان که مردم آنرا از ورای عینکهای عقل کوتاه بین ، خواهشات نفسانی و جذبات تغیر پذیر شان به آن می نگرند .

و این ضرورت مبرم زندگی در نیازمندیهای واقعی حیات بشر دارای خیلی ها اهمیت است که در تمدن آزاد سفید در خور اعتنا واقع نشده ، و نه تنها در خور اعتنا نشده بلکه مورد عناد و خصومت این تمدن و همه ی آن تشکیلات یا نظامهای مروج در شرق و غرب گردیده یکسان و همانند علیه آن به پیکار برآمده اند .

انسان از بدو آفرینش او انسان است ، او نیازمند عقیده پی است که آباد گر دل و اصلاح کننده ی نفس او باشد ، عقیده پی که منبع و سرچشمه الهام بخش نظریات و مفکوره های او بوده تعبیر و تفسیر حقیقت زندگی اش و کائنات جهان که دران زیست می کند به او عرضه کند و باو بشناساند و چگونگی ارتباط او و همه کائنات جهان را یا آفریدگار بزرگش مشخص سازد که ربط و علاقه او و همه جهان با آفریدگار و پروردگارش چگونه است . همچنین این عقیده آن اهداف والا و ارفع را به انسان مبرهن سازد که از منافع مادی شخص او و نژادش خیلی ها بلند و بالا تر از وجود حاضر و زندگی محسوس او بوده اند .

باید میان او و با مبدء عالی جهان که حکمفرمای وجود اوست ، پیوند مستحکمی برقرار سازد و در دلش خوف و رجاء هر دو را ایجاد کند تا انسان با آفریدگار و پروردگارش عشق آمیخته باتقوی و خضوع داشته بکوشد جویای رضاء و بر حذر از خشم و غضب او باشد . در امور نیکو امیدوار کمک او و در نیکو هیده از حاضر شدن

به پیشگاه او بیم شرمساری داشته باشد ، چشم امید به همه آن پاداش عادلانه او داشته معتقد باشد که همه آن محرومیتها و خسارتها را که در پیکار علیه بدیها و شرور می بردارد جبران خواهد کرد . همه زندگی خود را با او وابسته بسازد و وابسته بداند ، اندیشه ها و برنامه های زندگی خود را بروفق رهنمونی او تنظیم کند و آنچنان جویای رهنمونی های او باشد که در روشهای عبادت خالصانه باو از او می آموزد . و بهمین ترتیب وحدت فطری حیات بشری خود را چنان تنظیم و تشکیل کند که در گوشه های مختلف آن گنجایشی از نزاع و برخورد نباشد .

پیشک که بسا اوقات نیازمندیهای جسمی یاغرایز مادی و حیوانی بی که توجه انسانرا بسوی خود جلب می کنند مگر توجه باید داشت که این نیازمندیها همه زندگی انسان را احتوانمی کنند و اشباع آنها تسکین همه ما بحتاج انسانی گفته نمی شود . اواینکه یکی ازین نیازمندیها و خواهشهای جسمانی انسان بر آورده شد ، بلافاصله یکی دیگری سر می زند و همان دیگری به صرف غذا ، نوشیدن شراب و پوشیدن لباس تکافو نمیکند . چه این احتیاج

نوعیت دیگری دارد ■ خواهش زود گذرنیست که با تأمین نان، لباس و مسکن برآورده شود. یعنی تمنای است از ایمان ■ نیروی بالاتر و با عظمت از نفس خود انسان و ماوراء از عالم ادراک، ایمان بر زندگی وسیع تر ازین حیات موقت دنیوی ■ تمنای هماهنگی وجدان و جسم انسان، سیستم منظم تزکیه قلب و نظم همه زندگی ■ هماهنگی بین عمل و کردار شخصی و سیستم حرکت کلی جهان با مسیر طبیعی او.

خلاصه اینکه نیازمندی به یک معبود یگانه و بی همتا و یکتا، که برنامه قلب و روان و نظم اجتماع از و الهام بگیرد و پیاموزد.

هیچیک از سیستمهای زندگی، تا هنگامیکه این نیازمندیهای مختلف و خواسته های گوناگون را تضمین و تأمین نکنند، نمیتواند زندگی بشر را با سعادت و خوش بختی همکنار سازد و این است آن و صافی که تمدن نژاد سفید از آن عاری و بیگانه است و بدین جهت است که دوران صعود و عروج و اقتدار آن پایان رسیده و خاتمه یافته است.

صداهای زنگ خطر

اکنون در اعتراف همین خطر که عواقب و انجام بشریت زیر سایه شوم تمدن مادی سفید پوستان ، (نژاد سفید) این محرومان و بی بهره گان از حلاوت ایمان خیلی ها وحشتناک و خطیر است . از هر گوشه و کنار صداهای گونا گونی بلند می شوند . بسا اوقات با شنیدن این صداها بیم آن میرود که همه بشریت در پرتگاه ذلت و خواری و سیاه روزی پرتاب خواهد شد و گاهی خطر آنکه بشریت در آغوش مار کسبسم خواهد رفت . و بهمین ترتیب . جهت رهایی بشر و نگهداری آن از آن وضع ناهنجار و وحشتناک تجاوز گونا گونی وجود دارند . اما آن همه تب و تلاشها و مساعی درجه ناکامی دارند زیرا نمی کوشند مسئله را بصورت اساسی حل کنند و نه به عمق ریشه های گسترده این مسئله به دنبال آن میروند . از آن صداهای زنگ خطر و ازین تجاوز مصوئیت و رهایی آشکار میگردد که تعقل و ارزیابی غرب چقدر کوتاه بین و بی بهره از دید و پی بردن به اصل مسئله و علل آن است . می بینیم که این آشفته سران در قفس (ساینس)

یعنی علم و محسوسات پایزنجیراند ، هنگامیکه بخواهند ازین قفس بدر شوند با همه تب و تلاشهای نهائی خود جهش آنها در داخل همین قفس و تاجائی است که رشته ناگسستنی محسوسات به آنان اجازه میدهد . و از دید وراء آن معذوراند .

در همچو اوضاع پشاهنگان نظام زندگی اسلامی بسا مسئولیت سنگینی بدوش دارند که ما این قفس علم محسوسات (Science and what Exist at Present) را در هم شکسته بشریت را طور واقعی ازان وارها نیم که موجودیت بشر دران با خطر متوحشی روبرو است ، و اوضاع را آزادانه ارزیابی و بررسی کرده برای حل آن مشکل برنامه جامع ارائه کنیم ، مشکلی که بشریت امروزی با آن مواجه است . و این برنامه را مدنظر داشته جهت حل این مسئله بشری گام برداریم .

نمی خواهیم از موضوع خود دوری جوئیم . ما اینک تنها دو نمونه را از ینگونه صدهای بیم و خطر عرضه میکنیم و ضمناً راه حل ها را که زائیده ی کوتاه نظری و بی خبری یا لاعلمی اند بازگو میکنیم .

یکی ازین دو نمونه از دانشمندان قرن حاضر دکتور الکسیس کارل و دیگر آن هم از شخصیت برجسته سیاسی آقای دالس وزیر خارجه سابق امریکا است .

در اثر دکتور الکسیس کتابی بنام (Man the Unknown) که ترجمه عربی آن بنام (الانسان المجهول) اشاعت یافته است گواهی ازین امر کاملاً بنظر می رسد که تمدن مادی عصر حاضر خصایص مهم انسانی را از بین برداشته است . دکتور موصوف در کتاب خود ازین خطرها که ناشی از مخالفت با سیستم یا قوانین طبیعت بوده ، بشریت را تهدید میکنند آگاهی داده است . وی مینویسد : « علوم (ساینس) از حقیقت شناسائی و ماهیت انسان حتی از حقایق آفرینش وسیع کاملاً ناخبر بوده با آن آشنائی ندارد .

ما چند اقتباسات این کتاب را طور آتی تقدیم می داریم :

”سبب تالیف این کتاب همین است که معلومات

صحیح و درست علمی را پیرامون انسانان عصر

حاضر خود بدسترس همگان بگذارم . کوتاهی های

تمدن غرب را ما اکنون احساس کرده ایم . اکثریت
 بزرگ انسانان آرزومند روگردانی و به پشت
 انداختن تمدن جدید و افکار و نظریات جامعه آنند .
 این کتاب را برای این اکثریت انسانان نوشته ام .
 همچنین برای آنانی نوشته ام که آنها نه تنها نیازمندی
 دیگر گونیهای عقلی ، سیاسی و اجتماعی را احساس
 میکنند بلکه آرزومند اند تمدن صنعتی را یکسره
 عوض کرده جهت فلاح و ارتقای بشر مفکوره
 و تصور نوینی را ایجاد بکنند .

(مقدمه کتاب صفحه ۱۱ - ۱۲)

”تمدن حاضر اکنون مراحل خیلی ها دشوار خود را
 طی میکند . این تمدن بامزاج انسان هیچگونه
 سازگاری ندارد ، چه ، فطرت واقعی بشر دران
 نا دیده گرفته شده است . این تمدن اکتشافات علمی
 (شایستگی) را روی خواسته های انسانی و توهمات ،
 نظریات و رجحانات جلی بشری تنظیم و ترتیب
 کرده است . با آنکه تمدن مذکور ثمر مساعی خود
 را با ما سازگاری ندارد“ . (صفحه ۳۸)

”در تنظیم و تشکیل زندگی صنعتی این امر بکلی نادیده گرفته شده که اثرات کارخانه‌ها بر جسم و عقل انسان از چه قراراند. صنعت جدید روی این اصل تنظیم شده است که با هرینه اندک، پیمانه محصولات و تولیدات هر چه بیشتر باشد تا آنکه فرد یا گروه بتواند تا پیمانه نهائی ثروت بیشتری را کفائی کند. بدبختانه، انسان که رکن مهم استفاده کننده از ابزار تولید است بدون در نظر داشت فطرت و طبیعت او وسعت بیشتر و فوق العاده به ماشین داده شده و اصل زندگی مصنوعی ییکه ایجاد کارخانه‌ها تعیین کرده اثرات آنرا بر افراد و فرزندان آن قطعاً در خود اعتنا ندانسته است.“

(صفحه ۴۰)

”در تنظیم امور و ارزیابی آن مقیاس و مناط، بهبود و رستگاری بشر می باید دانست اما در دوران امروزی بشر خود را در جهان اجنبی می یابد. وی اعمار انسانیت را مطابق به خواست و اراده اش نمیتوان کرد زیرا او با فطرت و خلقت

خود آشنائی و معرفت ندارد . گذشته ازان پیشرفت علوم جهادات از علوم حیات یک حادثه بزرگ دیگریست که انسان با آن روبرو شدنی است . عقل و دانش کوتاه اندیش ما و محیط اجتماعی مولود ایجادات دوران امروزی هرگز برای ما مناسب نیست . ما یک ملت بدشانس و تیره بختیم که از احاطه اخلاقی و فکری انحطاط پذیر میباشیم . در مالی یکه تمدن صنعتی خیلی ها پیشرفته است با ضعف و اضمحلال مبتلا شده اند و با خیلی ها سرعت شتابنده در آغوش بربریت و درندگی میروند ، و حتی احساس آنها نیز نمی کنند ، علوم و فنون تا قصیکه گرد آنها یک محیط معادانه و پراز خصومت ایجاد کرده است . برای مصئون بودن و ایمن بودن از خسارت آن و سایی نداشته کاملاً بی دفاع زندگی می کنند .

حقیقت امر آنست که تمدن امروزی ما ، همانند تمدنهای گذشته شرائط و محیطی را ایجاد کرده است که زیست انسان در آن، دشوار و غیر ممکن می نماید .

این شرائط و محیط معلول علتی است که انسان را به آن رسائی نیست . با مسائل و اضطراییکه ساکنین شهرهای بزرگ در زمان امروزی مواجه اند آن همه مولود نظامها و سیستم ناقص سیاسی، اقتصادی و اجتماعی است". (صفحه ۴۴)

"ما از افزایش اختراعات و ایجادهای تکنیکی هرگز بهره بی برداشته نتوانستیم . ازین رو مناسب است که به اکتشافات طبیعیات و فلکیات و شیمی نیز اهمیتی نداده باشیم . محقق است که تنها ساینس برای ما موجبات دشواریها فراهم نکرده مگر هنگامیکه انعکاس روشنی خیره کننده آن بصیرت ما را می برد و افکار و نظریات ما از زیبایی حسن و جمال شئی بی جان متأثر میشوند پس آئزمان خطرناک و مضر واقع میشود .. پس بشریت باید ملتفت به خود شده معرفت خود را فراگیرد و توجه خود را با علی مبذول سازد که موجبات و امکانات و رشکستگی فکری و افلاس او را فراهم میسازند . افزایش و مسائل راحت تحمل ، زیبایی و تلون تمدن در

حالی که امکانات، استفاده از آن فراهم نمیکند چه بکار است. این روش و طرز عمل مناسب و موزون نیست که ما طرز زندگی ایرایا موزیم که امکانات و شرائط انحطاط و پستی اخلاقی و مرگ جذبات ما را فراهم میکند. (صفحه ۶۰)

«اثرات موروئی و محیط هر دو سیرت انسانی را تشکیل می کنند. و غلبه رجحانات زمان استقامت زاویه های فکری را تعیین می کند. ما در صفحات گذشته این حقائق را با اندک تفصیل بیان کرده ایم که تمدن امروزی بر عادات زندگی انسانی و طرز و روشهای بشر چه نوع اثرات مرتب کرده است. این حقیقت واضح اکنون بجلو چشم قرار دارد که محیط اجتماعی ایرا که تکنالوژی امروزی برای ما فراهم کرده است با ما قطعاً سازگاری ندارد، و اینکه محیط موجب ضعف و اضمحلال بشریت میشود، تنها ساینس و تکنالوژی مسئول همین وضع اندوهگین نباید قرار داد. ما نیز در آن مسئولیت داریم، بعلمت آنکه زما فرق بین ممنوع

و مباح را ترک کرده ایم ، سیستم و قوانین طبیعی را شکستیم و به علت ارتکاب همین جرم باید جزای لازمی ببینیم . معتقدات و اخلاق صنعتی ساینس را حقایق زیست شناسی (بیولوژی) کاملاً لکدمال کرده است . زمانیکه حیات بشر به عبور از راه ممنوعه بکوشد مواجه با یکنوع مشکلات روبرو میشود و رو به اضمحلال و نابسامانی می نهد .

علوم جهادات ما را از لحاظ فکری و عملی به جهانی کشتانیده که جهان ما نیست ، ما ثمرات تلخ و پرمرات این علوم را کور کورانه بدامن خود انداخته ایم و از چشیدن آن تنگ نظری و تعصب در انسان ایجاد شده است ، استعداد های فکری آن ضعیف و ناتوان شده و از لحاظ اخلاقی عاری از اخلاق شده است . اکنون توان آنرا ندارد که بصورت موثر بنگاه های ایجاد کرده خود را اداره بکند . (صفحه ۳۲۲)

”آخر از مفکوره مادی زندگی که سه قرن گذشته بر دل و دماغ استیلا یافته است چه سان نجات یافته

میتواند ؟ اگر تمدن ساینس این راه خود را که
 از هنگام احیای مجدد خود آنرا می پیماید ترک
 کند و به حقایق زندگی ملتفت شود پس آنزمان
 بلا فاصله نتایج شگفتی خواهد داد ، برتری جهادات
 خاتمه خواهد یافت ، نیروهای فکر و تعقل انسان
 آن مقامی را احراز خواهند کرد که امروز در
 فعالیتهای دنیوی با و میسر است . آنزمان انسان
 اخلاق ، ادب ، عاطفه و مذهب را با آنچنان ذوق
 و شغف مورد مطالعه قرار میدهد با ذوق و شغفیکه
 امروز علم ریاضی ، طبیعیات و شیمی را مطالعه
 می کند . روشهای جدید آموزش احمقانه بنظر
 خواهند رسید و دانشگاهها و مدارس ناگزیر برنامه های
 آموزشی خود را تغیر خواهند داد .
 سپس از حکماء و متخصصین بهداشت پرسیده
 خواهد شد که آخر روی کدام علت شما به تداوی
 بیماریهای جسمی آنقدر بذل توجه میکنند مگر به
 امراض روانی و اضطرابات عصبی توجه شائسته ای
 ندارید ؟ بیماریکه مبتلای مرض سیاری باشد او را

از دیگران جدا میکنید مگر چرا می‌کوشید مریضان
بیماریهای معنوی و اخلاقی از جامعه مجزا نباشند ؟
آخر چرا عوارض و اعتیاداتیکه موجب امراض
جسمی میشوند آنها را خطرناک تلقی میکنید و آن همه
را که موجب فساد و جنایات میشوند نزد شما موجب
خطر نیستند .

ماهرین اقتصادیات هر چه زود تر پی خواهند
برد که انسان دارای شعور و احساس است و بعلاوه
آن او علاوه بر غذا ، کار و استراحت نیازمندیهای
دیگری نیز احساس میکند و آنها را آنقدر ضروری
و ناگزیر میداند که نیازمندیهای مادی را . بعد به
این ماهرین آشکار خواهد شد که بحران اقتصادی
و پولی نتایج علل مادی نبوده بلکه در عقب آن
عوامل غیر مادی از قبیل عقل و اخلاق نیز
کارفرمائی دارند .

آخر این چه نوع دانشمندی است که ما را مجبور
به زندگی ناشائسته‌ی شهری ، تحمیل و برداشت
بازهای سنگین کارخانه‌ها و دفاتر ساخته قربانی

شرف انسانی بر منافع اقتصادی و عقل سلیم برسیم
 و زر ناگزیر میسازد ما باید این گونه ایجادات
 و اکتشافات میکاینکی و صنعتی را که مانع راه
 پیشروی انسانیت باشند طرد کرده بدیوار خواهیم زد.
 پس ازین دگرگونی فکر و نظر، غایب معیشت
 انسانی "نان" نخواهد بود علت آن واضح است.
 زمانیکه انسان از سلطه و استیلای مادیت رهایی یابد
 انقلاب در زوایای دیگر زندگی اش نیز رونما
 می گردد، این دگرگونی را تمدن نوین با سرد خونی
 برداشت کرده نمیتواند و آن از بسط این مفکوره
 نوین جاوگیری خواهد کرد.

(صفحه ۳۲۹، ۳۳۱)

"لازمی نیست که هزیمت مادیت بصورت یک
 عکس العمل روحانی رونما شود. پس از مبتلا
 شدن به عواقب ناهنجار و نامطلوب تکنالوژی
 و ماده پرستی خیالها ممکن است انسان مسلک مجرد
 عقل پرستی را بخود بگیرد. تنها عکس العمل
 روان شناسی از لحاظ نتایج تضاد فریکس، طبیعیات

و شیمی خطرناکتر از آن است . چنانچه می بینیم خسارتی را که انسان و انسانیت از نظریات فروید برداشته است از تکنالوژی نبوده است از پرستش عقل در برابر ماده اصلاح نقطه نگاه بر غلط انسان امکان پذیر نخواهد شد که از احیای مجدد آن انسان را به پرتگاه نابودی می کشاند . این امر بعید از قیاس نیست که این دگرگونی برای بشریت بیش از پیشتر موجب نابودی خواهد بود .

(صفحه ۳۳۱ ، ۳۳۲)

این بود فشرده صدای دردناک دکتر کارل که وی غرض هشدار به انسانیت از خطر متوحش آینده بلند کرده است . ولی سوال اینجاست که وی برای ایمن بودن و مصئونیت ازین خطر متوحش چه نوع پیشنهاد میکند و برای نجات ازین وضع اندوهگین چه نوع راه حلی و برنامه ای را ارائه میکند ، برنامه ای که انسان بتواند روی آن خطاهای زمان تعامل دوره رنسانس یا احیای مجدد ماده پرستی خود را جبران بکند و چنان هم نباشد که ماده را یکسره نادیده گرفته موجب و امکان یک

خطای دیگر را فراهم کرده باشد ، بلکه برنامه یا نظامی که در آن حیات بشری همه جانبه در نظر گرفته باشد . این کدام یک نظام یا برنامه ای عمل است که جز نیادت و تفوق انسان بر ماده آنرا کاملاً از نظر اندازد . و نه آنگونه که به آغوش نظریات گمراه کننده فروید و رهبانیت عمل ناپذیر قرون وسطی پناهنده شود . او ، که خطر بزرگ اجتناب ناپذیر را به بشریت درک می کند ، و پس از آنکه ضرورت یک نظریه و مفکوره نوین برای رستگاری و ارتقای بشریت و واژگون ساختن تمدن صنعتی را اعلام می کند ، برای تغیر دادن این وضع اندوهگین چه راه حلی را پیشنهاد می کند ؟

وقتی باز یگفتار او گوش فرامیدیم ، در شگفتی زیادی فرو می رویم . دکتور موصوف (دکتور کارل) چنین میگوید :

”امروز که انسان هدف مشقتی است همانست که علوم متعلق به جهادات از علوم معرفت دهنده ذیروح (زیست شناسی یا بیولوژی) کسب سبقت کرده اند . (و این وضع اندوهناک را چنان واژگون و عوض

باید کرد که ما بکوشیم نسبت به اشیای مادی
 پیرامون حقایق خویش شناسائی حاصل کنیم یعنی به
 حقیقت وجود آدمی عمیقتر پی ببریم ، ازین معرفت
 و آگاهی از حقایق خویش بما آشکار خواهد شد که
 زندگی مادی زمان امروزی چگونه اثراتی را بر شعور
 و وجدان ما وارد آورده است و ما چگونه میتوانیم
 با محیط خود سازگار باشیم و اگر تغیر و دگرگونی
 ناگزیر باشد پس این محیط را چگونه میتوانیم
 تغیر بدهیم ، در راه شناسائی با فطرت و تخلیق آدمی
 و استفاده و بهره برداری سالم از استعداد های
 خویش با کوتاهی های انحطاط اخلاقی آشنا خواهیم
 شد ، ما وسیله دیگری برای ادراک تب و تلاش های
 جسمی و روانی خویش و تمیز بین بحال و حرام
 و برای آنکه بفهمیم در تغیر دادن بخود و محیط خود
 ناتوان هستیم نداریم ، تا جاییکه تمدن نوین امروزی
 اوضاع و شرائط طبیعی بقا را با نابودی کشانیده
 است بنابراین علم انسان شناسی ناگزیر تر از همه
 علوم است“ (صفحه ۴۴ ، ۴۵)

این است همان راه حل واپسین که یک عالم
 نامور غرب جهت رهایی بخشیدن ازین وضع هولناک آنرا
 پیشنهاد می کند : ارایه اینگونه نه پیشنهاد یک شخص
 و آنرا راه حل یگانه شمردن جهت بقای بشریت و نگهداری
 انسانیت از وحشت و بربریت ، و همچنین ادراک یک
 شخص تاحد آنکه مطالعه مزید علوم انسانی (شناخت
 انسان) میتواند به این اوضاع اندوهگین و هولناک
 خاتمه و بشریت را از شر آن رهایی بخشد ، دال است
 بر آنکه این تمدن چگونه اثراتی را بر افکار عقاید
 و تصورات قبول کنندگان خویش وارد آورده است ،
 این تمدن است که آنها را در قفس آهنین "سائینس و
 حاضر و موجود" اسیر ساخته است و رهایی از آن از
 توان آنها پوره نیست . مگر اوضاع امروزی مقتضی
 آنست که در تحلیل سالم و درست مسایل و دریافتن راه
 حل صحیح آن تا اوانی پیروزی میسر نیست که جهت
 رهایی تصورات و طرز تفکر ازین قفس آهنین غور
 و تعمق بعمل بیاید .

پیشرفت چشمگیر علوم جادات و در برابر غفلت

و لاپرواهی جنایتکارانه بشر از علوم شناسائی بشریت که
 بعقیده دکتور کارل بنیه و اصل تبه کاری و تابسمانی
 است بصورت خود بخودی ایجاد نشده بلکه تمدن امروزی
 غرب است که پیرامون شئون و ارزشهای واقعی انسان
 مفکوره و نظریات باطل و خرافی می گنجانند این اوضاع
 اندوهگین و هولناک را ایجاد کرده است . در حقیقت
 این است ثمر انحراف از عقائد و مفکوره اعتقادی سالم
 و صحیح که موجب کرامت و شرف انسان است و روی
 آن وی خلیفه خداوند تعالی در سیستم جهانی یا کائنات
 شمرده میشود .

همچنین آن همه آفات که دکتور کارل ضمن بحث
 پیرامون نظم اقتصادی از آن یاد آور شده ناشی از نظامهای
 اقتصادی اند که از تصورات متضادم با مفکوره های
 اعتقادی و دینی سرچشمه می گیرند، و طبق آن شمول دین
 و اخلاق در یکی از نظامهای اقتصادی جز مضحک پیش
 نیست . در سیستمها و نظامهای اقتصادی هیچگونه احترام
 و کرامت به انسان و یا احترام به خصائص روحانی
 و نیازمندیهای واقعی او گذاشته نشده است .

مفکرین غرب اگر پیرامون انسان و فطرت واقعی و حقیقی او با اندکترین معلومات یا بقول دکتور کارل بر اساس بی خبری یا جهل مطلق به تنظیم مجدد سیاست ، اقتصادیات ، آموزش و پرورش اتخاذ تصمیم بی مورد کرده باشند آن جسارت و یا جرأت بدون علتی نبوده بلکه نتیجه طبیعی است از عناد و کینه دوزی یسکه آنها با وحی الهی و نظام الهی دارند ، با نظامیکه به انسان معرفت حقیقی و شناسائی واقعی بشریت را فراهم میکند و این مذهب پیروزی که بنیه و پایه های تمدن انگلیس است مولود آویشش تعلیمات کلیسا و معلومات ساینسی بوده که موجب شد اوضاع زشت و ناپسند را ایجاد کند .

ازین اشارات بر می آید که مسئله از آنچه این دانشمند نامور غرب میداند خیلی ها عمیق تر و پژوهش پذیر است ، وی نتوانسته است در عمق معامله فروتر برود زیرا خودش نیز پرورده تمدن غرب و اسیر طرز تفکر و زاویه فکر آن است .

با این طوریکه دکتور کارل احساس می کند که انسان روزگاره شئون انسانی را خطر تمدن مادی و صنعتی امروزی

تهدید می کند همانطور مستردالن یکی از و زرای اسبق
 امریکا نیز احساس خطر کرده است که امریکا و سایر
 جهان غرب که سیستم اجتماعی آن استوار بر پایه های
 مادیت و تمیز تاریخ اقتصادی است از خطرات متوحش
 کمونیسم مصئون نیست . وی در تصنیف اش بنام جنگ
 یا صلح (War or Peace) علیه این خطر فریاد زده
 برای از بین بردن آن دعوت نیز داده است . ولی
 پیشنهادات وی انقدر سطحی اند که در عمق موضوع
 فرو نرفته میکوشند کلیسایان را مسئول آن قرار دهند که
 آنها نه تنها از عهده آن بدر شده نمیتوانند بلکه این
 خطرات از ارتقای بر غلط کلیسا مزاج اهلایان کلیسا
 گردیده و آنرا دیده قبول این مسئولیت خیلی ها شگفتی
 بنظر میرسد .

مستر دالن در کتاب مذکور تحت عنوان
 "نیاز مندیهای روحانی ما" میگوید :
 "مکروب یک بیماری متوحشی در بدن ملت ما نفوذ
 کرده اند ورنه مبتلا به این مشقت و تکلیف روانی
 مبتلا نمی شد ، موقف دفاعی گرفتن در زندگی

و همواره مبتلا بودن در خوف و هراس برای ما نامناسب است . این اوضاع در تاریخ ما کاملاً نو و شگفت آور است .

”که بود و سایل مادی در نا بسامانی احوال ما مورد بحث نیست . در کثرت و سرعت تولیدات نظایر و رقیبی در جهان نداریم ، قلت ما در حقیقت از اصل ایمان است که باعث فقدان آن همه و سایل نا بکار شده و ازین جهت است که این نابسامانی ما را قابلیت اهل علم ، نیروی بمها ، ذهانت سیاستمداران و تدبیر مدبران ما برداشته نمیتواند .

”هنگامیکه یک تخیل راسخ در ذهن انسان یکمرتبه جاگزین شود و سایل مادی در زندگی انکای هر چه مستحکم است و سپس اینگونه نتایج تلخ که ناشی از تمدن غرب اند ناگزیر میشوند .

”آن کشش روحانی در بنگاههای ما باقی نمانده است که ما تحت اثر آن برای مصئونیت خویش مرگرم و فعال باشیم ، اذهان ما هدف انتشار شده اند که احساسات روحانی ما را در درون ما

میان تهی میسازند ، و از همین علت است که عقاید معاندانه و مهلک در از هان ما چنان نفوذ می کنند که پولیس خفیه در جنایتکاران درآمده رازهای آنان را تجسس می کنند . دسته های پولیس از فعالیتهای دشمنان خارجی ما را محافظت کرده میتوانند اما هیچ پولیس از دشمنان جهان داخلی ما ، محافظت ما را نمیتوان کرد ، ملت اکنون در آزمایش شدید قرار دارد ، آزمایشیکه انسان از کثرت ثروت و پول با آن روبرو میشود .

حضرت عیسی می فرمایند :

”مردمیکه خواهران پادشاهی آسمانی و سلامت بوده اند آنها از ثروت و متاع دنیوی نیز سرفراز میشوند مگر این وسایل مادی برای آنها آزمایش سخت است و بمثابه موریانه روان آنها را از درون میخورند“ .

چنان بنظر منی رسد که اتازونی یگانه راه ترقی

و تشیل در پیش دارد یکمده مردم از فرط علاقه و محبت

باری تعالی سرشار شده با احساس و جاثب و فرایض بر

انسان جهت خوشنودی و رضای او تعالی در تب و تلاش اند. این ثروت سرشار ایمان و ایقان به آنها، قوت نیکی، پرهیز گاری و حکمت و دانشمندی می بخشد. چنانچه آنها نه تنها برای منافع عاجولانه بلکه نتایج و ثمرات آینده را مد نظر داشته به اعمار زندگی می پردازند و در زندگی تنها منافع و رفاه خود را جستجو نمی کنند بلکه طرز و طرق زنده بودن برای رفاه و رستگاری بشریت می آموزند، جامعه ایکه عبارت از مجموعه این افراد باشد و مفکوره های حیات آفرین دران کارفرمایی دارد آنجا دست سخاوت فطرت ایجاد اوضاع مرفه میکند. مال و ثروتیکه بصورت فراوان در نتیجه اطاعت خداوندی بدست این جامعه می آید بالاخر هدف زندگی را تشکیل میکند. سپس افراد این جامعه از ثمرات اعمال خویش اغراض کرده در صدد حصول اشیای مادی می براینند و مساعی خویش را متوجه آن میسازند.

تغیر این مفکوره و نقطه نگاه خطرات زیادی را می آورد امریکائیها تنها در صورتی ایمن بوده میتوانند که جهت نیل به این هدف بزرگ تصمیم قاطعانه بگیرند

نعمت سلامتی در همین راه خود بخود بدست آنها خواهد رسید. اصل تیره روزی ما همین است که ما مساعی در راه حصول اهداف والا را ترک کرده ایم و سلامتی را سر منزل زندگی فردی و اجتماعی خویش قرار داده مستقیماً به مساعی پرداخته ایم مگر سر منزل سلامتی برای ما تنها دور نمائی سراب بیش نیست. یقین کامل داریم که ما پیرامون اصل هدف و سر منزل زندگی دیگر گونی بی را در خود ایجاد نکردیم. پس رؤیای سلامتی، خواب احلام بیش نخواهد بود و هرگز تعبیر درست نخواهد داد. امن و سلامتی کالای بازار نیست که آنرا در عوض سکون خریده بتوانیم هزاران میلیارد مسکوکات در راه بدست آوردن سلامتی و صلح پول خیلانها نا چیز است. آنعده مردم که امن و سلامتی را کالای بیع و شری میدانند در مشقت اند. شهنشاه روم در زمان انحطاط خود هدف این سوء تفاهم شده برای خرید سلامتی کوشید مگر دیری نگذشته بود که کوتاه نظری خویش را احساس کرد، چه، درین سودا هر قدریکه جلوتر می رفت بهمان نسبت حرض آزمندان اقتدار سریعتر می شد، و آنها در

پی نابودی او بر آمدند .

اثر و نفوذ ما در جهان روز بروز کمتر شده می‌رود
خطر امن ما نزدیکتر میشود ، دایره اثر و نفوذ شوروی
در برابر ما وسیعتر می شود و روز به روز از خطرات
ایمن و مصئون می‌گردد ، انگشور اکنون آنقدر مستحکم
تر شده است که اکنون در پرتو تجارب کمونیستی نظریات
و ایدیولوژی خود را میتواند بر همه جهان تحمیل بکند
و چنانکه مردم با تجربه بزرگ امریکا در قرن نژده بر دل
و دماغ جهانیان استیلا داشتند اکنون همانگونه روسیه مرکز
توجه عامه شده است .

چه کسی نمیداند که مفکوره کمونیسم و تخیل آن
کاملاً خرافی است و بهمین علت است که روس به
احدی اجازه نمیدهد در کشور آنها رفته تجربه کمونیسم را
مشاهده کند . ما کاملاً به این حقیقت پی برده ایم که
کسانیکه در طلسم کمونیسم گرفتار میشوند و پرده از حقایق
به جلو چشم شان بر داشته میشود آنگاه در شگفتی و تحیر
می افتند . عنکبوت لانه خود را با چه ها قشنگی می بافتد
و سپس مگس را به آن دعوت می کند که بلا فاصله به

داخل شدن گیر آمده اسیر دام تزویر می شود. کمونیسم نیز جز لانه عنکبوت "بیت العنکبوت" بیش نیست که در آن یکمرتبه مردم در دام فریب آن گرفتار می شوند پس جبر و استبداد خون آنها را می مکد مگر چاره‌ی این چیست که با این همه کرد نیهای خود کمونیسم باز هم همه روزه گامهای خود را در اسیا امریکای جنوبی، افریقا و حتی در اروپا جلو تر می برد.

سیتالین در یک مقام می نویسد:

"نیرو و توانائی مکتب مارکسسم لنینسم ازان پدیدار است که این مفکرین نیازمندیهای کدام یکی از جامعه های مرقی را مد نظر گذاشته فعالیت و رخ مبارزه خود را به آن سو تعین میکنند."

"بیشتر کشورهای غیر کمونیست که جهان مسیحیت

نیز شامل آن است از تقای روحانی فرد را نادیده

گرفته بر ترقی و انکشاف مادی جامعه فشار می

اندازند، چنانچه کمونیستان در صداقت ادعای شان

ارایه دلیل می کنند که مفکوره آنها آنقدر درست

است که دشمنان کمونیسم نیز به قبول آن مجبورند

و آنها عملاً اساس زندگی اجتماعی خویش را بر پایه های
اصول کمونیسم استوار ساخته اند . مفکرین
غیر کمونیست غرب جرأت انکار ازین حقیقت را
کرده نمیتوانند . همین است راز حقیقی محبوبیت
و انکشاف روز افزون کمونیسم .

اصل مصیبت همین جا است که ما تا اکنون نتوانسته
ایم پیرامون دین و ایمان و ارتباط آن با زندگی عملی
خود موقف واضحی را اتخاذ کنیم ، ما با خیلی ها فصاحت
و بلاغت از آزادی ، حریت و "حقوق اساسی انسان
و کرامت بشری یاد آوری میکنیم لکن ما به این حقیقت
نیز پی نبرده ایم که کلمات ما متعلق به زمانی اند که آن
وقت انسان انفرادیت پسند بود . اما اکنون که مسلک
انفرادیت پسندی کاملاً فرتوت گشته است پس این کلمات
معنویت و ارزش خود را از دست داده اند . از کمالات
خویش یعنی کثرت تولید کالا از قبیل اتوموبیل ها ،
ماشین ها ، را دیو و تلویزیون توصیف کرده تصرف
انسان را به آن یاد آور میشویم ، تمایل بیشتر ما به جوانب
مادی زندگی دال بر آنست که ما از حیث روحانیت مفلس

و قلاش استیم . در نتیجه این اوضاع است مردمیکه
راحت مادی ما را با جذبات مشترک رشک و حسد می
پینند آنها طرز کار کمونیسم را با شوق شعف قبول میکنند
تا بتوانند برای راحت جامعه بصورت دسته جمعی کار
و فعالیت کنند .

ما در جلوگیری تهاجم روز افزون ، ظلم و استبداد
و دسیه های آن به عقب مانده ایم ، اگر کدام امید
پیروزی ما درین امر بنظر رسیده میتواند پس یک شکل
آن ازین قرار است که ما نور ایمان و ایقان در دل خود
بیفروزیم که نور و حرارت آن روحانیت خوابیده ما را
بیدار سازد و ما را به اندازه ای سرگرم عمل سازد که
ما از مرگ روحانی و از محیط پرفتن تذلیل بشریت
رستگاری یافته بتوانیم .

مصیبت و مشقت بزرگی که بر ما افتاده این است
که ما نمی توانیم جز تصور الحاد و مادیت پیرامون کدام
عدالت اجتماعی بیاندیشیم . این امر منوط به کسی است که
وی با رضا و میل خود درین معامله بشریت از مسئولیتهای
اجتماعی خویش آرزوی بدر شدن را داشته می باشد .

ملت ما از حیث یک ملت اعتقاد خود را بر جامعه آزاد و مستقل از دست داده است. ملت ما گرچه مسلک الحاد را بصورت اجتماعی قبول نکرده است اما بین دین و ایمان ما و زندگی عملی ما خیلی ها بعد و پیگانگی ایجاد شده است. خلیج بزرگی بین عقاید مذهبی ما و زندگی عملی ما واقع شده است. ما میدانیم که مذهب ما یادگار مقدس باستانی است که با اوضاع امروزی هیچ سروکاری ندارد. هنگامیکه رشته ی بین ایمان و عمل منقطع شود آنوقت اینگونه نیروی انقلاب انگیز و حیات آفرین از کجا میشود که بشریت را از ثروت سرشار روحانیت بهره ور سازد.

ما باید جهان افکار و نظریات خود را تغیر بدهیم. با شدت کامل این ادعای مارکس را که "در سیستم جهانی اشیای مادی و نیازمندی حق اولیت دارد و روحانیت چیز ثانوی است" رد کنیم و منکر آن باشیم. بردگی و استبداد اگر ناگزیر هم باشند مظاهر حق و صداقت شده نمیتوانند. ما باید بدون هیچگونه خوف و هراس بلا تأمل اعتقاد متزلزل خود را در باره ی حریت و آزادی بشریت از

سرگرفته استوار سازیم و این حقیقت را در قلوب
و اذهان خود راسخ کنیم که انسان را خالق و مالک حقیقی
او تنها برای صنعتگری اشیای مادی خلق نکرده است
و هدف او درین جهان تنها تحفظ جسمی نیست. ما باید
این سخن را در دل خود بگنجانیم هر جائیکه انسان در
چنگال استبداد فکری، روحانی، اقتصادی و سیاسی
گرفتار است او را باید رهائی بخشیم. این رهائی و
آزادی راه و وسیله‌ی واقعی و درست رفاه و بهبود مادی
او شده میتواند.

مگر ضمناً ذهن نشین باید کرد که آزادی جامعه
هرگز مفهوم آن نیست که هرکس اوباشانه آزاد بوده در
پیروی از نفس خود هر آنچه بخواهد انجام دهد و هر
جائیکه بخواهد واگردی کند هیچکس کنترل او را
نخواهد کرد این عکس تخیلی‌ها زشت‌آزادیت، مقصد
از جامعه آزاد همین است که افراد پابند به نظم و ضبط
باشند مگر این نظم و ضبط از بندشهای قانونی ایجاد نشده
بلکه ناشی از ایمان بر ریوییت رب العالمین و محبت با
بشریت بوده و انسان را با رشته‌های لطیف و نازک

اخوت بین همدیگر پیوند که هر یکی از آنها دمساز
و فدا کار همدیگر باشد :

مستردالین در آخر مینویسد :

«افزایش و بلند کردن «زیر زار ها و غریوهای
امریکا» تا زمانی بیهوده به نظر می رسند اوانی که
ما پیغامی به جهان نداشته باشیم » ما باید درک
کرده باشیم که بخش پیغام نوین ما مسئولیت رهنمایان
و رهبران روحانی و اخلاقی ما است . اگر آنها این
مسئولیت را با خون سردی بعهده بگیرند پس آنگاه
میتوانیم روس کمونیست را از اکمالات و تکمیل
خواسته های مذبحخانه و تصامیم شومش باز داریم .
عده ی بیشتر واعظین و معلمین اخلاق تأسف
میخورند که انکشاف ساینس درهای نوین ایذا
رسانی را باز کرده است . افق های جدید علوم
و انکشاف آن بذات خود آنقدر مذموم و خسارتگر نیست
اما نیروی مادی زیر لوای فعالیت مادیگری یا ماتریالیسم
صورت انتهای متوحش و خطیری را بخود گرفته است ،
اگر آن زیر سایه روحانیت آورده شود پس درانصورت

خطری از آن متصور نخواهد بود. علوم ساینس، نیروی مادی را امروز به علت آن عذاب متوحش و انمود کرده است که زعامت روحانی جهان بدست کسانی افتاده است که آنها در استحکام روابط بین عمل و ایمان خیلی ها ناکام اند. چنانچه رستگاری بشریت منوط به آن نیست که انکشاف علوم و فنون و ارتقای ساینس متوقف ساخته شود، بلکه منحصر به آن است که روحانیت با شتاب هر چه بیشتر به جاوگام برداشته زمام آن را بدست بگیرد و آنها را در رهنمونی خود به استقامت درست سوق بدهد.

ولسن رئیس جمهور اسبق امریکا چندی پیشتر از در گذشت خود ضمن تبصره پیرامون عقاید انقلابی کمونیسم و خواسته های آن گفته بود:

”اگر تمدن ما از اعتبار روحانی پیشرفت نکند، تنها وسایل مادی متضمن بقای آن شده نمیتوانند.“

”این است یک چیلنج وقت که به کلیسا های ما، ساز ما نهای سیاسی ما سرمایه داران و هر آن شخص ما داده که میشود که خوف از خدا و مهر و محبت با مین دارد.“

این زیر زار و غریو خطر مستردالس نیز همانند فریاد دوکتور کارل با آنقدر آسانی موثر بر دلها واقع شده نمیتواند و نه این چیلنج مداوای مشقت و اندوه بشریت شده می تواند چیلنجیکه مستردالس به کلیسا ها ، ساز ما نهای سیاسی سرمایه داران و هر آن شخص داده است که دلش دارای تقوی و محبت بامیهن باشد . مسئله رهایی بخش بشریت از مشقت و فلاکتهای امروزی خیلی ها عمیقتر است . چه از زمانیکه پولوس « قسطنطین » کلیسا ، شوری های مذهبی و کشیشان مسیحیت شکل مسیحیت را دیگرگون ساخته مسیحیتی در کلیسا باقی نمانده است که بتواند زیر بنای جامع سیستم زندگی بشریت را تشکیل و عرضه کند .

تذکره که مستردالس پیرامون آثار و عقاید پس مانده از نصرانیت برده است آنرا تمدن امروزی امریکا تحمل کرده نمیتواند ، تمدنیکه در ابتداء بر اساس انفرادیت لگام گسیخته یا سیستم ننگین "اصالت فرد" بنا یافته بود و نمونه کامل یک نظام سرمایه داری متکی بر ربا و احتکار بوده است .

باور نمی کنم مستردالس که فریاد خطرات از تمدن
 امروزی می زند . گاهی درباره ی دادن جنبه تطبیقی به
 اعتقادات و آثار پس مانده نصرانیت با نظام اجتماعی
 امریکا اندیشیده باشد . زیرا نصرانیت مسخ شده امروزی
 نیز اولتر از همه مقتضای آنست که سیستم سرمایه داری
 و ربا خواری که پایه های تمدن امروزی را تشکیل میدهد
 کاملاً از میان برداشته شود ، سیستمی که به تیره بختی ها
 و سیاه روزی های بشریت و تمدن مادیکه به تبه کاری بشر
 هرچه بیشتر افزایش داده است و آنرا نصرانیت نیز چنان
 حرام قرار داده است که مذاهب دیگر آسمانی حرام قرار
 میدهند .

چنان احساس میشود که آقای دالس یک جنبه
 غیر واضح نصرانیت را میخواهد بیان آورد که در سیستم
 اقتصادی آنها مداخله نداشته باشد و آنها ازان ضمن
 بکار بردن وسیله ای عایه رنج و بلای کمونسیم در اهداف
 و اغراض دیگری کار بگیرند .

اگر غربیها خواسته باشند شعب مختلف زندگی بشری
 را فی الحقیقت با مقتضات دینی توافق بدهند خیلی ها

موانع دیگری بر سر راهشان وجود دارند . خلیج وسیعی که بین تعلیمات مسیحی زندگی عملی اروپایان ایجاد شده ، نمیتوانند آنها را با آسانی از میان بردارند زیرا در عقب آن اختلافات ، داستان پر مرارت آویزش پنج قرن نیز کارفرمائی میکند .

آقای دالس مسئولیتی را در راه احیای روحانیت بدوش اهلایان کلیسا یا کشیشان و رهنمایان روحانی انداخته است که آنها هیچگاه نمیتوانند آنها را بدوش بکشند . آنها امروز رهنمایان دینی اند که مسیحیت صحیح نبوده بلکه شکل تخریب شدهی آنست که لابلای آن مرارتهای اختلافات ذات الینی کشیشان و اهل جهان وجود دارند و تاریخ آن پر از رویداد های عبرت انگیزی است که روی آن غریبهها باروشن خبلی ها اجنایتکارانه ، مسیحیت را دور از نظر انداخته بنای زندگی خود را بر یعنی افکار ، شعور ، جذبات و احساسات خود را بر اساسات الحاد پایه گذاری کرده اند .

من باوثوق و باور کامل گفته میتوانم که آقای دالس که کشیشان یا اهلایان کلیسا را مسئول این امر دانسته اند

قاطعانه ازین مسئولیت بدر شده نمیتوانند، وی از آنها مطالبه دارد که سیستم و نظام زندگی ایرا ازان دین مسخ شده اخذ کنند که بین ایمان و عمل، بین منافع فردی و اجتماعی، بین خواسته های جسمانی و روانی، بین اردنای ساینس و حاکمیت روحانی برین ارتقا ایجاد هماهنگی کرده بتوانند و همچنین حاکمیت ایمان و ایقان را بر تکامل زندگی اجتماعی مستقر سازند. خلاصه اینکه در نظم زندگی تصور و مفکوره جامع مذهب را عرضه و ارایه کنند که دران شگافی بین عقائد خود انسان و عمل و کردارش وجود نداشته باشد و بازهم با اعتماد کامل ادعا کنند که این همه تخیلات پرورده درون آن عده مردم عامه که میدانند گویا عدالت اجتماعی جز الحاد و ما دیگری ممکن شده نمیتواند، یا، اشیاء مادی در جهان حق اولیت دارند، یا کثرت تولید به وسیله جبر، استبداد و بردگی ممکن است، یا جز سلب آزادی عقلی، روحانی و اقتصادی کثرت تولید امکان ندارد نظریات خرافی و توهمات نیکو هیده اند پس اینکه مطابق با مفکوره جامع، دین، مذهب، را مانع در راه ارتقای علوم نباید ساخت، انسان فی الحقیقت

نیازمند مفکوره همه جانبه و حیات آفرین دین است که در آن مفهوم "عبادت" آنقدر جامع بوده است که "کار" نیز صورت عبادت را بخود می گیرد .

این نظم و سیستم جامع زندگی در مسیحیت مسخ شده امروزی و در خرابه های تاریخ آن کجا بدست آمده می تواند در حالیکه بین مسیحیت و حیات بشری بصورت عموم و بین مسیحیت و تمدن مادی امروزی با الخصوص یک خایج عبور ناپذیر بوجود آمده است ، تقدیم کنندگان همچو یک نظام انقلاب انگیز مردم دیگرند . و دینی که در آن این مفکوره زندگی بصورت کامل و مکمل وجود دارد . این همان دین نیست که غرب آنرا امروز دین خود میدانند .

مستردالین برای جلوگیری تهاجمات روز افزون کمونیسم آرزومند استعمال نیروی دینی بنظر می رسد اما در آویزش باهمی بین کمونیسم و نظامهای امروزی غرب ، دین مسیحیت هیچ نقشی ایفا کرده نمیتواند ، زیرا کمونیسم و نظامهای دیگر غرب همه و همه نظامهای مادی اند و در همچو اوضاع مسیحیت نمیتواند کاری اندکتری را انجام

بدهد. آن از خطرات مختلف بشریت چگونه دفاع کرده
 میتوانند در حالیکه انسان خود آنها را به عوض در آوردن یک
 نیرو و قوت زعامت و رهبری، یکسره و کاملاً از صحنه
 عمل زندگی خویش بیرون رانده و به دور انداخته است.
 "دین الله" هیچگاه و هرگز قبول و گوارا نمیکند که
 حلقه بردگی را بگوش آویخته به در "آقایان" دست بسته
 ایستاده باشد و آنها آنها مطابق میل خود ها استعمال کنند، آنها
 از دربار خویش بیرون رانند، پس زمین بوسی کرده برآید،
 و همانند یک غلام یا برده ی ناتوان در عقب دروازه قرار
 گرفته منتظر امر و اشاره مالک باشد و زمانی که مالک آنها
 بخدمت فرا خواند باز زمین بوس شده به پیشگاه او حاضر
 و خم شده عرض کند

"حاضرم آقا! چه میفرمائید، نوکر خدمت ام"

آن با اصطلاح دینداران و دینداران نام نهاد (یعنی
 کشیشان) و اهالیان کلیسا با دین خدا چنین رویه را در پیش
 گرفته بودند.

"دین الله" جز، این چیز دیگری را قبول نمیکند که آن
 آقا، نگهدار، نیرومند، متصرف کامل در زندگی بشر،

غالب و ارجمند بوده باشد . حاکم باشد . نه محکوم ،
 دارای زعامت باشد ، نه تابع مهمل . این دین از مردم
 آنگاه در برابر کمونیسیم و غیر کمونیسیم دفاع کرده
 میتواند که همه زندگی آنها زیر اطاعت آن باشد و همه
 امور زندگی خویش را مطابق با مقررات و قانون دین
 تنظیم کنند و آنها در همه معاملات خورد و بزرگ زندگی
 به میل و رغبت خود میانجی بدانند :

فلا و ريك لا يؤمنون حتى يحكموك فيها شجر
 بينهم ثم لا يجدوا في انفسهم حرجا مما قضيت
 و يسلموا تسليما . (النساء : ۶۵)

ترجمه : نه خیر ای محمد ﷺ قسم به پروردگار شما اینها
 هرگز مومن شده نمیتوانند تا آنکه در اختلافات ذات
 الیبنی خود شما را قضاوت کنند بپذیرند و بعد
 هرآنچه شما قضاوت کنید به آن در دلهای خود
 احساس تنگی نکنند بلکه آنها همه جانبه قبول
 بکنند . (۴ : ۶۵)

روزی که دین الله حاکم پذیرفته شود ، همانروز ، آن
 نقش یک آقای با تدبیر ایفا خواهد کرد . نه نقش یک

برده ی ذلیل . و همانروز است که شکاف عمیق میان دین و زندگی هموار می شود و همانروز "نجات بخش" با همه آن صفاتش پدیدار می آید که در بخش ابتدای کتاب به آن اشاره شده است .

آن رهائی بخش یکه همه مردم در انتظار آن اند ، دین است ، دین "اسلام" است .



در جستجوی رهایی بخش

از دلهای مضطرب و لب های مضطرب همه وقت
و در همه جا فریاد بلند میشود ، ازان آشکار است که
آنها در جستجوی راه نجات و رهای بخشی فریاد می کشند.
درین زیرزارها و فریادها تخیلی از علامات و صفات
نجات دهنده نیز دیده میشود . این علامات و اوصاف
بر دین یعنی اسلام صادق می آیند .
این حقائق در ابتدای این کتاب نیز بیان گردیده
و بیشتر ازین فصل در فصل تحت عنوان "صدا های زنگ
خطر" نیز در پر تو اقرار دکاتور کارل و مستر دالس ،
پیرامون این حقائق روشنی انداخته شده است . مگر یکی
ازان هر دو دانشمندان غرب هم یاد آوری بی ازین رهایی
بخش بصورت واضح ننکرده که مصداق آن علامات
و اوصاف باشد .

دکاتور کارل خواستار "دین صنعتی" و سیستم حیات
جزاتکناوژی است . او آرزومند نظم یا سیستم زندگی
بی است که دران تنهارستگاری و بهبود انسان ملاک
هر چیز قرار گیرد و انسانرا در جهان خودش اجنبی

بسازد و آنرا ناگزیر بآن سازد که همه خصائص و شئون خود را نادیده بگیرد .

او خواستار نظامی است که دران هنگام تشکیل و تنظیم زندگی صنعتی این امر از نظر انداخته نشود که از بنگاهها بر وضع جسمی و فکری کارگران چه اثراتی وارد میگردند و لایحه آن با این اصل ترتیب نشود که با کمترین دست مزد محصولات بیشتر بدست آیند حتی که یک فرد یا گروه ثروت هرچه بیشتری را بدست آورده بتواند . او خواهشمند سیستمی است که ازان محیطی ایجاد نشود که با موجودیت و اقامت ما سازگار باشد و ما را از حیث عقلی و اخلاقی منحط ساخته ذوق طبیعی ، جمالی و دینی ما را مقید سازد و آنرا با رکود مواجه نکند و از طرف دیگر هم اشخاص تنگ ذهن را بیان آورد .

هدف نهائی او از نظامی است که دران "اصالت فردی" انسان قبول شود مگر فراموش نشود که فرد نیازمند به زندگی اجتماعی نیز است و دران پرورش ماچنان نشود که ما همانند ربه‌های بزرگوسفند زیست نکنیم .

سیستمی که دران حیثیت مردان و زنان بصورت جداگانه

شناخته شود زیرا نادیده گرفتن تفاوت میان هر دو جنس خیلی ها خطرناک است. نظامی باشد که زندگی انسانرا یکسره غور مقید نگذاشته باشد طوریکه خواسته های نظریات و تمایل شخصی مارکس، لینن، فروید و برخی دیگران میخواستند او را تخریب کرده بتوانند.

نظامیکه از عرصه قوانین فطرت پا دراز نکند و حوصله افزائی انسان را باین کرده نتواند که او به مقاماتی گام بردارد که آنها اخلاقش بایسته کاری روبرو شوند. این نظام بشری با واقعیتهای حیاتی و طبیعی انسان نباید برخورد کند.

سیستمیکه انسان دران ناکامی در مادیت را بهانه نگرفته متمایل بسوی "سلب روحانیت" نگردد بمتابه ییکه اروپا به آغوش رهبانیت رفته بود و نه بسوی روان شناسی گمراه کننده فروید رجعت کند.

مگر دکتور کارل خواستار بر نامه بی است که در "انسان شناسی" موصوف به این همه اوصاف باشد لکن در انسان شناسی یا علم الانسان نیز این امر ثابت شده است که عقل بشر فطرتاً از شناخت انسان و واقعیتهای

خلقت بشری قاصر است . بیائید اکنون بینیم که مستر دالس آرزومند چه نوع برنامه زندگی یا نظام حیات است؟
مستر دالس برنامه بی را آرزو می کند که زندگی روحانی ی جامعه را حیثیت دومی داده انکشاف و ارتقای دیگری آنرا حیثیت دومین ندهد و نه ایمان در حیات بشر حیثیت ثانوی را دارا باشد .

نظامیکه پیرامون علاقه میان ایمان و فعالیت عملی انسان دارای موقف پیچیده و مغلق نباشد .

برنامه بی که بمشابه تجربه «امریکائی مبنی بر "اصالت فرد" نهضت آزادی فردی لگام گسیخته نباشد . زیرا ایتگونه "اصالت فرد" سر بخود یا لگام گسیخته مترادف مرگ نابهنگام زندگی اجتماعیست .

او سیستمی را میخواهد که درین امر تا حد قابل تأسف ناکام نباشد که بدون پسندیدن الحاد و ما دیگری نیز حصول عدالت اجتماعی ممکن است .

به خواسته او برنامه بی باشد که قائل به تفاوت میان دین و صورت عملی دین نباشد و رشته ایمان و عمل را قطع نکند و ازین زعم باطل مبرا باشد که دین نمیتواند

با خرواسته های نوین عصر تطابق داشته باشد .

به عقیده او برنامه یی باشد که اشیای مادی را حق اولیت و روح را حق ثانوی هرگز گوارا نکند . دران بردگی و استبداد ، ولو در احوال استثنائی هم باشد برای ابد به نگاه نفرت دیده شود . نظامیکه دران حیثیت انسان همانند ابزار محض تولید ثروت و محصولات نباشد و دران آزادی روحانیت انسان و آزادی فکری او سلب نشده تنها در آسایش اقتصادی او نیاندیشند .

دانس نظامی را میخواهد که زیر سایه او افراد جامعه باهم برادر باشند و با رشته اخوتی منسلک باشند که آنها را از "اصالت فرد" لگام گسیخته و اجتماعیت جابر و مستبد محفوظ و ایمن داشته می باشند .

سیستم زندگی ایکه دران روحیه ایمانی نگهبان و حراست کننده انکشافات و اکتشافات علمی و ارتقای سائنس بوده ، انکشاف سائنس و ارتقای علمی را به علت آن متوقف نسازد که برای مذهب و ایمان خطری دارد . سیستمیکه دران علاقه ی بین عقیده و عمل واضح شده باشد و تصور همه جانبه ی عبادت را در او باشد

که همه جوانب زندگی بشر را در بر گرفته باشد.

آقای دالس از کشیشان امریکائی، از پیشوایان روحانی میهن خود نظامی را مطالبه میکند در حالیکه آنها از تاریخ کلیساها در غرب، مذهب غریبهها و تفکیک در زندگی اجتماعی و نتایج پر مرارت آن بخوبی واقف اند. لکن آشکارا است که هیچ "علم الانسان" یا انسان شناسی به فریادها و زیر زارهای خوف و خطر دکتور کارل جواب مثبت گفته نمیتواند و نه هیچکدام کلیسا و پیشوای مذهبی به فریادهای و ناله های آقای دالس پاسخ گفته میتوانند.

علامات و اوصافیکه در گفتنی هر دو مفکرین غرب مطالبه شده تنها و تنها در دین اسلام جستجو و سراغ شده میتوانند و از سیستمها و نظامهاییکه آنها یاد آور شده آن تنها و تنها نزد اسلام وجود دارد. هیچکدام مذهب و مکتب مفکوره که از ابتداء تا حال بشریت با آن آشنائی دارد اینگونه نظام و سیستم زندگی را عرضه و ارایه کرده نمیتواند.

دکتور کارل با عالی نظری و وسعت دانشمندی

خویش بسوی این رهایی بخش و نجات دهنده ملتفت شده
 نمیتواند، زیرا او خودش سفید پوست و از نژاد سفید
 است و سفید پوستان تنها برتری و عز و شرف سفید
 پوستان و نژاد سفید را مرکز توجه خویش قرار میدهند.
 دکتور موصوف کتاب خود را جهت تحفظ نژاد خویش
 از نابودی تالیف کرده است.

طوری که اسلام تخلیق شخصی مربوط به نژاد سفید
 نیست بنا بران آنرا این دانشمند غربی در خور اعتنا
 نمیداند.

همچنین آقای دلس نیز این نظام رهایی بخش و نجات
 دهنده را مورد التفات نمی شمارد زیرا او تاحدی جاوتر
 از سفید پوستان است. او ازین دین حق هراس و خوف
 بسزای دارد. او شخصی است که درین دوران عصر جدید
 در جبهه ی عایه اسلام سهم دارد و همه وقت میکوشد
 که ریشه دین حق از جهان بر کنده شده بجای آن سلطه
 تخیلات و شئون خود ساخته و خود بافته انسان بکرسد
 بنشانند.

اما این امر آفتابی است که دینی میتواند اضطراب

و هیجان امروزی جهان را با سکون و ثبات مبدل سازد
آن تنها و تنها عبارت است از "دین اسلام" و این نسخه
بی است که شفا بخش همه بیماریها و همه دردیهای
بشریت شده میتواند.

اروپاییها و سایر جهانیان که پیشتر از تفکیک مذهب
و زندگی اجتماعی و بعد با شکلی از مذهب آشنا شده اند
اسلام یک نظام نوین زندگی دارای نوعیت جداگانه بوده
است. این نظام برپایه های مستحکم و شکست ناپذیر
استوار است. این نظام نه تنها یک نظام متوازن زندگی
امروزی و اوضاع است بلکه یگانه نظام حیات درست
صالح و صحیح برای معتقدات، تصورات و مفکوره های
انسان است این است یک روش سالم برای اعمال و کردار
بشر، و از همین علت است که میتواند عهد مسئولیت
اعمار نوین و تعمیر جدید بشریت را بدوش کشد.
جامعه بشری از مسیر صحیح خویش منحرف شده
است. نه از روزیکه بشر توجه خود را هرچه تمامتر
طرف علوم جمادات مبدول داشته. علوم بشری یا انسان
شناسی را کاملاً پس پشت انداخته بود. نه از آنوقتیکه

انسان محکوم ماشین آلات شده بود حاکمیتی که کاملاً
 خلاف فطرت انسان بود. و نه آن روزیکه انسان سیستمها
 و نظامهای سیاسی، اجتماعی و اقتصادی خود را بدسترس
 استفاده جویان منفعت پرستانی گذاشته بود که آنها این
 نظامها را برای انداختند که دران اصل رستگاری و بهبود
 انسان و نیازمندی های واقعی بشر کاملاً نادیده گرفته اند.
 بعقیده دکتور کارل این همه لغزشها و کوتاهیها براسی
 عبرت انگیزاند، مگر انحراف از مذهب از روی تاریخ
 مراحل بعدی آن بوده اند.

جامعه بشری از آن روز راه خود را گم کرده است
 که اوضاع نا مطلوب و پر فلاکت ناشی از تفکیک میان
 مذهب و زندگی اجتماعی و احیای علوم، روشن فکری
 و دوره های مختلف انکشاف صنعتی آنرا تنها از معتقدات
 هدایت شده ی کایسا بلکه از نظام زندگی اعطاء کرده
 خداوند (ج) به اعراض و روگردانی مجبور ساخت.
 و در پایان امر تفکیک بین مفکوره اعتقادی خداوندی
 و زندگی اجتماعی کاملاً بعرضه وجود پا گذاشت
 دکتور کارل کاملاً برخطاست که میگوید

”علوم صنعتی و علوم انسانی را باهم پیوند کرده
 راه نوینی را برای رستگاری بشر میتوان متعین ساخت“
 زیرا زندگی بشر بیشتر نیازمند ”ساینس“ نبوده بلکه
 نیازمند تر از آن به ایقان عمیق و ایمان دربارہ ی خالق
 سیستم جهان یا کائنات بوده است . انسان بحیث انسان
 هرگز از تقاضا و خواسته اساسی ایمان بی نیاز شده
 نمیتواند .

ما را عقیده بر آن بود که دکتور کارل که از
 دگرگونی تمدن صنعتی و برای ارتقای بشر از نیازمندی یک
 نظام و سیستم نوین با خیلی طمطراق یاد آور میشود ،
 بایک جهش از قفس آهنین ساینس بدر خواهد شد مگر
 وی جهش بزرگی کرده نتوانست . از درون قفس دم
 از خطراتی میزند که آن انسانیت بیچاره ، این راه رو ،
 به سر منزل نابودی را از هر سو محاصره کرده است .
 برای زندگی بشر که از هر سو خطرات متوحش آنها
 تهدید میکنند ناگزیر است که بایک جهش بماند به سوی
 طبیعت خود مراجعت کند . به فطرتیکه الله جل شانہ ،
 ویرا خلق کرده است . و نا ممکن است که وی با آنکه

همه آن اصول نظریات و وسائلی را که ناشی از تصور تمدنی اند که همه ی آن خطرات و تهدیدها در آن نهفته اند و از بدو ایام خلاف اصول فطرت است ، پسندیده ، به فطرت واقعی خود مراجعت و بازگشت کرده بتواند . امروز یک مفکوره حیات انقلاب آفرین و حیات بخش نوینی ناگزیر شده است که اساس و شالوده زندگی اجتماعی بشر را دگرگون سازد و آنرا به پایه های استوار کند که با فطرت تکوینی انسان و واقعیتهای سیستم جهانی یا کائنات هماهنگ باشد .

فطرت و واقعیتهای سیستم جهان یا کائنات را به نظر واقعیت ببیند نه بنظر تمدن غرب که از عدسه های رنگین ساخته بنگاههای خودشان می نگرند .
تعمل محدود و علم اندک ما ، طوریکه دکتور کارل میگوید ، ما اجازه نمیدهد که طرح اساسی نظم زندگی انسانی در دست ما باشد و اگر درباره این نظام کوچک ، (یعنی جسم انسانی با وجود بشر) چهار اطراف یا حدود اربعه علم یا جهالت همین باشد پس مالک این نظام بما اجازه ترمیم و اصلاح در آن نمیدهد چه جاییکه در ترکیب

و تشکیل آن مداخله کنیم. مگر با آن همه جهالت و لاعلمی نظمی را برای انسان وضع کرده ایم، انسانیکه درین گیتی موجود خیلی ها با ارزش است و ازین امر کاملاً غافل که نظام خود ساخته خودش او را با چه ها مشقتها و دشواریها مواجه خواهد کرد.

ما پیرامون تعقل انسانی هدف اشتباه بزرگی شده ایم و مشاهده میکنیم که عقل انسانی درین جهان مادی چیزهای را ایجاد کرده است که خیلی ها حیرت انگیزاند. ما درین توهم افتاده ایم که عقیکه طیاره و موشک قاره پیارا ایجاد کرده است، ذره را تجزیه کرده ازان بم ذروی یا اتم را بمیان آورده است و درباره قوانین طبیعی کسب معرفت کرده، همان عقل سزاوار آن است که ما مسئولیت وضع کردن نظام حیات بشر نیز بدوش آن بگذاریم تا مفکوره، تصورات، قواعد اعتقادات و اساسات اخلاق و کردار را وضع کند. مگر هنگام سپردن این مسئولیتها به عقل، فراموش میکنیم که در جهان مالدیگری بی کار میکند که درک و احساس آن برایش ممکن شده میتواند زیرا آن همین قوانین را میتواند درک بکند. مگر زمانی که

در "جهان بشری" دست بکار میشود آن وقت از ظن و تخمین کار میگیرد، چه، از ادراک واقعتهای و حقائق مغلق این جهان عاری بوده است.

شگفت است کسیکه این واقعیت را قبول میکند که عقل انسانی خیلی کوتاه رس است او همین مفکر غرب است که بوسیله "انسان شناسی" خواستار رستگاری و فلاح بشر بوده است.

توهم بزرگتر دیگری در برابر همین وهم این است که عده پی را عقیده بر آن است که مقصد از حاکمیت ایمان و ايقان بر زندگی انسانی همین است که علوم ما دیگری و نتایج ثمر بخش آن را نادیده باید گرفت. این و هم نه تنها توهم بزرگی است بلکه خیلی ها مضحک است مگر تأسف است که تاریخ کامل تمدن غرب آنها تایید میکند. حتی کتاب آقای دالس "نبرد یا صلح" در یک فصل طویل خود که برخی از اقتباسات آنها را در صفحات گذشته ارایه کرده ایم نیز ازین توهم مضحک تایید میکند. در نظام زندگی صحیح خداوندی معامله حاکمیت ایمان و ايقان چنین نیست. دین الله نمیخواهد جای ساینس

و تمدن را بگیرد ، و نه با علوم و تمدن مخالفتی دارد .
 این نظام زندگی خودش برای علم و تمدن حیثیت یک
 چوکت و یک محور دارد ، و نظام علمی تمدنی بی است
 که در داخل چار چوب و گرد محورش سرگرم عمل بوده
 همه امور زندگی را اداره و احتوا می کند .

اسلام بذات خود اعلام همین امر است که عقل
 بشر کاملاً آزاد است تا پیرامون سیستم مادی کائنات ،
 قوانین آن ، نیروهای مختلف پوشیده آن و خزینه های
 دفینه آن تفحص و جستجو کند . نیز این اعلامیه دعوت
 عمومی است برای آنکه عقل امور نمایانی را در قلمرو
 وسیع و عریض خدا (ج) انجام بدهد . حقایقیکه در
 مفکوره زندگی اسلامی پیرامون علاقه میان خالق و مخلوق ،
 مقام و رتبه انسان در کائنات و سیستم جهانی و حدود
 انکار و اعمال وجود دارند این یکی از آنهاست . از نیرو ،
 تمدنیکه با ارزشهای تخلیقی و ابتکاری خویش زیر سایه
 اسلام نشو و نما میکند ، امکانات وسیع استفاده از وسایل
 ایجاد و اختراعات برای آن فراهم میسازد . درین وسایل
 تغیر و تبدل می شود مگر اسلام با فراهم ساختن فرصتهای

نشو و نما به این ارزشهای تحلیلی و ابتکاری این امر را کاملاً مدنظر دارد که این انکشاف مادی با فطرت انسانی و خصوصیت‌های با ارزش آن برخورد نکند و نه آنرا پناہودی بکشاند و نه موجب تهدید و تحت فشار آوردن آن را فراهم کند. طوریکه بقول دکتر کارل تمدن امروزی غرب چنین میکند.

اسلام دین یگانه پی است که اساس یک اسلوب زندگی تجربوی را مبنی بر حقایق پایه گذاری کرده است، اسلوبیکه از اسپانه به دانشگاههای اروپا انتقال داده شد و آنرا روجر بیکن و فرانس بیکن بخود گرفت و آنها موجدین این اسلوب زندگی تجربوی تلقی شدند، را برت بریگالت وعده پی دیگر از مصنفین غرب با این امر اعتراف کامل کرده اند.

اسلام طرح ابتدائی و اساسی حیات بشری را به "علمی" می سپارد که از هر لحاظ کامل و جامع است و از جهالت، نقص و خواہشات نفسانی مبرا و متزه بوده است یعنی آنرا به علم خدا (ج)، تفویض کرده است، چه، خدا (ج) است که او تعالی این جهان و هر چه در آن

هست خالق کرده است، قوانین سیستم جهانی را وضع کرده
 است، انسان را خلق کرده است و با استعدادهای
 کار و فعالیت در کاینات مادی وسیع و عریض بخشوده
 است تنها او (تعالی) حقایق و واقعتهای مختلف وجود
 بشر و فطرت کاینات را خوبتر میداند. تنها او (تعالی)
 قدرت آنرا دارد که برای انسان نظام زندگی بی ترتیب
 دهد که زندگی فردی و اجتماعی او بلکه گذشته از آن
 همه بی شعب زندگی او را در کون و مکان محتوا کرده
 باشد. درین نظام زندگی ساخته بی خدا (ج) عقل انسان،
 طبق نظر کشیشان یا اهل کلیسا را کد و متوقف قرار داده
 نشده است. عقل برای انسان یک عطیه با ارزش باری
 تعالی است که از آن کار گرفته سرگرم عمل و فعالیت
 بوده ایجاد ابتکارات و اختراعات میکند. با این همه،
 اسلام گرد عقل انسانی یک احاطه خوف خدا (ج)
 ساخته است که آنرا از خواهشات نفسانی، عجله، انحراف
 و انحطاط مصئون میدارد. و برای عقل انسانی راهی را
 متعین کرده است که کاملاً راست و محفوظ از ضلالت
 و گمراهی و محال از آزادی اوست. (ج)

خالق و مالک انسان و کاینات مقررہ ابرا برای
 حیات انسانی تجویز فرمودہ است کہ در آن جہادات تابع
 انسان ذیروح گردانیدہ شدہ اند . روی این مقررہ انسان
 درین کاینات سزاوار عزت و احترام است بشرط آنکہ
 او بندگی خالق خود را احساس کند و ضمناً محسوس کند
 او درین قلمرو پھنآور خداوند (ج) خلیفہ و نائب اوست .
 از واقعیتہای یاد شدہ بر می آید کہ برای نظام
 زندگی یکہ مستردالس فریاد می کشد آن است "ہمین
 "اسلام" مگر با نأسف باید گفت کہ او بجهت تعصب
 برتری نژاد سفید آنرا در خور اعتنائی داند . اسلام
 نظام زندگی بی است کہ برای تحفظ بشریت بہ گفتہ بی
 دکتور کارل ، از تمدن بربریت و گفتہ مستردالس از دام
 تزویر کمونیسم ، میتواند گام فراتر نہادہ پیش آید و ما
 بحث عالم برداران و پیشاھنگان نظام اسلامی ، این نظام را
 برای رستگاری ، بہبود و پیروزی بشر ہمانند یک نسخہ
 مجرب عرضہ میکنیم و از عہدہ مسئولیت آن بوجہ احسن
 بدر شدہ میتوانیم
 تمدن صنعتی و امروزی در زمان حاضر بر بشریت

سلطه داشته با ارزشها و شئون عالی و ارفع حیات بشری
 برسر پیکار است و ارزشهای عالی و نوامیس با ارزش
 بشریت را به آتش کشیده مبدل به خاکستر کرده است .
 قبول میکنیم که اکتشافات و ایجادات صنعتی سهولتهای
 انگشت شماری را در زندگی انسانی بوجود آورده است
 اما اینگونه سهولتها طوریکه دکتور کارل در کتاب خود
 "انسان مجهول" (Man the Unknown) معترف است
 خود برای وجود مادی انسان نیز خسارتبار و زیان آوراند .
 مفکوره بی را که اسلام در مورد کاینات و در آن
 حقیقت انسان و نقش او ، و همچنین در مورد فطرت
 و مزاج نظام حیات تجرباتی خود عرضه و ارایه میکند ،
 مطابق آن این بنگاهها و کارخانههای صنعتی را هرگز از
 بین نمی برد و نه سهولتهای آنها تا مشروع قرار خواهد
 داد که انکشاف صنعتی امروزی برای انسان ایجاد کرده
 است ، بلکه آن در نقطه نگاه اساسی تمدن امروزی
 و ارزشهای آن دگرگونی خواهد آورد ، و ارزش صحیح
 کمالات آنها تعین خواهد کرد . همچنین روح انسانی را
 با ثروت ایمان سرفراز فرموده انکشاف سایش او صنعت

را تابع آن خواهد ساخت. نه اینکه انکشاف ساینس و صنعت را بر افکار، نظریات نظامها و احوال انسان مسلط گرداند. اسلام در دل و دماغ انسان احساس عزت و شرف انسانی ایجاد خواهد کرد. او را با ارزشهای عالی و بزرگتر زندگی آشنا خواهد ساخت، و او را از انحطاط، ذلت و رسوائی نجات خواهد داد که مفکوره‌ها و نظریات باطل و خرافی داروین و کارل مارکس و غیره بر او مسلط کرده اند. سپس انسان احساس خواهد کرد که او اشرف المخلوقات است و ابراز و وسایل مادی و تولیدات باید تابع وزیر فرمان او باشند.

او اینکه روح انسانی از نعمت ایمان سرفراز بوده تصرف اشیای مادی بدست بیاورد آنگاه در داخل مرزهای ایمان و عقیده، از آزادی و صلاحیت خویش استفاده خواهد کرد. این صلاحیت چیز بسامه‌می است که امروز روح انسان از آن بی بهره بوده است و ماشین‌ها، دوران تخنیک و مفکوره‌های خرافی آن او را از هر طرف محاصره و پرده ساخته اند.

از آزادی و استقلال اراده و صلاحیت روح مومن

حاکمیت روح انسانی منور با نور ایمان ، بر تمدن صنعتی و طرق و روشهای مختلف آن بدست مرد مومن بیاید آنگاه مطالعه مزید علوم بشری حایز ارزش و قدر و منزلت شده میتواند . و بهمین ترتیب پاسخ به فریادی از آقای دالس فراهم شده میتواند که او برای ایجاد اینگونه یک نظام آنرا بلند کرده و یژگیهای آنرا بیان می کند مگر آن وجود ندارد و کشیشان و پیشوایان روحانی کلیسا آنرا ایجاد کرده نمیتوانند . از تضادف نیکوست که فطرت انسانی طوریکه آنرا الله تعالی خلق کرده است با فطرت کاینات خیلی ها هماهنگی دارد ، و در فطرت کاینات نیز همانند عناصر فطرت انسانی حرکت تخلیق و پذیرش نمو و انکشاف وجود دارد ، ازین رو با جرأت و وثوق گفته میتوانیم که فطرت انسانی بخش بیشتر تمدن امروزی را هماهنگ با نیازمندیهای واقعی و متری خواهد یافت و آن قسمت از عناصر با آن متضادم خواهند بود که برای وجود بشر دارای خسارتها بوده و رهایی از آن ضروری پنداشته میشود، این بار مسئولیتها را نظام حیات اعطاء کرده الله تعالی یعنی "دین اسلام" این دین رهایی بخش بشریت بدوش می کشد. غربتها خواستار این نجات دهنده اند مگر از قبول آن انکار میورزند .

زمان امور مستقبل تنها در دست

دین الله هست

این یک واقعیت خیلی مبرم و آفتابست که اسلام میتواند به انسان از خطرات متوحش و تبه کاری ها رهائی بخشد ، تبه کاریهایی که آنرا تمدن فریبده با خود داشته بسوی او پیش می آید . همین اسلام است که میتواند نظام حیاتی بی را به انسان و بشریت بدهد که هماهنگ و موافق با فطرت و نیازمندیهای واقعی آن بوده باشد . همین نظام حیات است که میتواند ، انکشاف در تولید مادی و ارتقای روحانی و اخلاقی را با هم هماهنگ سازد ، و بالاخره اسلام عبارت است از دینی که میتواند نظام واقعی بی از زندگی را مستقر سازد که هماهنگی بی را بین انکشاف مادی و ارتقای روحانی ایجاد کند که نظیر آن جز در نظام اسلامی ، در تاریخ بشریت بنظر رسیده نمیتواند .

پس از پی بردن باین حقایق واقعی پرده از جنایات ننگینی برداشته میشود که مسئول ارتکاب آن علیه بشریت کسانی اند که در هر زمان و هر جای غرض وارد کردن خسارت به پیشاهنگان نهضت اسلامی ضرباتی را وارد

میکنند. از جمله این گونه کسان مستردالس از همه پیشقدم است که برای همانگونه یک نظام نو تجربه داد و فغان می کشد و کسانی مرتکبین این جنایت اند که همه نیروها و مساعی خود را در راه از بین بردن آثار و نقشهای نظام اسلامی و در راه پوشانیدن اسلام را از انتظار جویای بشریت و دور ساختن بشریت سراپا انتظار روی بهانه‌ها و دسیسه‌های گوناگون از اسلام، فعال و متمرکز می‌سازند.

همین است یک جرم و جنایت بس ننگینی و ظلم بس بزرگی که علیه همه بشریت روا داشته است. علیه انسانیت مظلومیکه از تمدن خلاف طبیعت و تمدن مادیگری غرب به ستوه آمده و خسته شده است. بگفته دکتور کارل که زیر ضربات سلطه فلسفه مادیگری می‌تپد و بگفته مستردالس در زنجیرهای پر شکنجه تمدن فریبده به پرتگاه نابودی و تباهی کشانیده میشود. و هر لحظه به دره بی فتوحش نابودی نزدیکتر میشود که راه نجات آن جز در دین اسلام سراغ نمیشود. مگر دشمنان اسلام در اکناف روی زمین با توسل به دسیسه‌های مختلف علیه اسلام

در پیکارند .

اما طوفان را که دشمنان بشریت برپا ساخته است هرگز تصمیم تغیر ناپذیر ما را بتزلزل آورده نمیتواند زیرا زمام امور مستقبل در دست اسلام قرار دارد . اسلام در طول همه زندگی خود بیشتر ازین ضربات متوحش در برابر مشقتها و شکنجه ها قیام کرده است که امروز پشاهندگان نهضت اسلامی به هر قدم با آن روبرو میشوند . همین نهضت اسلامی است که روی نیروی خلل ناپذیر خویش مبارزه کرده و به هر گام پیروز هم شده است . آن خودش قیام می کند و موجودیت ملل و کشورها را نیز مستحکم نگهداشته است که از آن دفاع میکند . در حالیکه مجهز به سلاح نبود . همین تنها اسلام بود که توانسته است کشورهای اسلامی شرق را از یورشهای تاتاریها و صلیبی ها مصئون بدارند . اگر صلیبی ها بمثابه اسلام پیروز می شدند طوریکه در اسپانیه شده بودند و طوریکه یهودان در فلسطین پیروز شده بودند در آن صورت امروز نه ولایت عرب زنده می ماند و نه عرب ها وجود می داشتند بلکه همه کشورهای

عربی از صفحه هستی نابود می شدند . اسپانه در ماضی و فلسطین در حاضر شاهد همین حقیقت اند که او اینکه از کدام منطقه گیتی ریشه اسلام برکنده شده آنچانه زبان باقی بحال خود مانده و نه ملیت . انانیکه سرزمین اعراب را از تعرضات و یورشهای تاتاریها نگهداری کرده اند ، عرب نبودند بلکه تاتاری بودند مگر آنها سرشار از جذبه جمعیت از اسلام علیه تاتاریهای متعرض همتراد شان قیام کردند ، چه ، آنها مسلمان بودند و منبع نیرو و قوت آنها عقیده اسلامی بود و زیر قیادت روحانی یک مسلمان ، امام ربانی ابن تیمیه می رزمیدند و در صفوف جاوید تر قشون اسلام به جهاد پرداخته بودند .

صالح الدین ایوبی سرزمین اعراب را از نابودی ملیت عرب و زبان عربی مردانه وار نجات داد ، در حالیکه او کرد نژاد بود عرب نبود مگر وی نه تنها اسلام را بلکه ملیت عرب و زبان عربی را از یورشهای صلیبی ها منصفون نگهداشت و حق پاسبانی اسلام و ملیت و زبان عرب را ادا نمود . تنها اسلام بود که در دلش بحیث قوه محرکه در آمده با صلیبی ها نبرد از ماشد با همچنین ظاهر بیبرس ،

مظفر قطر و ملک ناصر قلبهای مملو از اسلام داشتند که
 علیه تاتاریها به پیکار پرداختند.

تنها و تنها اسلام بود که در الجزایر مدت قرن
 و نیم علیه کفر برزمید و آنجا درفش عربیت را به اهتزاز
 در آورد. حتی در حالیکه در آن کشور زبان و کلتور
 عربی کاملاً از میان برداشته شده بود و فرانسویها زبان
 عربی را زبان خارجی قرارداده تحریر و تقریر آنها در
 الجزایر ممنوع قرار داده بودند، پس آنجا در دل الجزایریها
 شعور اسلامی عرض اندام کرد و با مخالفین پنجه نرم کرده
 غالب شد و پیشگاه آنان سر خود را خم نکرد، چه،
 دشمن آن صلیب بود. بغلت همین اسلام بود که روحیه
 جهاد در الجزایریها زنده باقی ماند ازینکه عبدالحمید بن
 بادیس نهضت اسلامی را پیا ایستاده کرد و پرتو آنها
 روشنتر ساخت. این واقعیتی است که عده ای از مسلمانان
 منحرف و نادان میکوشند آنها را از میان بردارند، این
 حقایق و واقعیتهای فرانسویها و صیلبیها خوبتر میدانند
 زیرا آنها صیلبی اند. آنها یقین دارند که تنها اسلام است
 که در الجزایر مانع برآوردن خواستههای شومشان است.

از نیرو، آنها نه تنها مخالف عربها یا الجزایریها اند بلکه
 علیه "ملت مسلمة" اعلام پیکار میکنند.

و اسلام بود که در بغاوتی نقش قوه محرک را ایفا
 کرده بود که آنرا مهدی سودانی ابتداء در مصر و سپس
 در سودان علیه حاکمیت بریتانیا سر و صورت داده براه
 انداخته بود مطالعه اعلامیه‌های مهدی سودانی و نامه‌های
 عثمان دقنه کی‌کچز، عنوانی کرومر و توفیق به موثریت
 محرک اصلی یعنی اسلام گواهی میدهند.
 و همین اسلام بود که در برقه و طرابلس علیه کفر
 به پیکار پرداخت و از برکت آن در مراکز نهضت
 سنوسی هسته جهاد بوجود آمد و ازین نور خداوندی جذبه
 جهاد عمر مختار منور گردید.

نهضت رهایی بخشیکه در مراکش بپا برخاست منبع
 آن همین اسلام بود. هنگامیکه حکمر وایان فرانسه در
 سال ۱۹۳۱ میلادی بنام "الظهير البربري" کوشیدند قانونی
 را نافذ کنند که قبایل بربري را از اسلام برگردانیده به
 بت‌ها مجبور سازند مگر همین اسلام بود که مردم
 مراکش را علیه فرانسوی‌ها به پا ایستاده کرده بود.

اسلام علیه کفر مبارزه نمایانی را انجام داده است در حالیکه آنوقت سلاح نداشت و بدست تپی مبارزه و قیام میکرد. در اصل سلاح منبع نیرو نبوده است بلکه نیرو وقوه اسلام در ساده گی، اجتماعیت و هماهنگی کامل آن با فطرت بشری و بر آورده ساختن نیازمندیهای واقعی بشر و استعداد های همه آن مضمحل است و از همین امر نیروی اسلام سرچشمه میگیرد که آن، به مردم از پرستش انسانان هم جنس آنها رهایی بخشیده به عبادت الله پروردگار جهانیان و جهان ها سرفراز میگرداند و درباره رهنمونی همه جانبه حیات بشری از همه جهان گذشته بآن ذات بی همتا و یکتا رجوع می کند. همچنین نیروی اصیل اسلام در همین امر پوشیده است که در اوضاع پیش آمده "مثلاً در صورت هزیمت از نیروهای غیر مسلم" قبول کنندگان خود را بلند تر و بالا تر نگه میدارد بدین جهت است که سلطه و اقتدار هیچیک از نیرو های خارجی و بیگانه قلب و وجدان مسلمان را مزیر و خاکمیت خود آورده نتوانسته محکوم ساخته نمیتواند و او فشار اقتدار آنها هر چه شدید تر باشد و اینگونه قلب و وجدان

مسلمان معمور و پراز اسلام میباشد گرچه در برخی از اوقات مسلمان بصورت ظاهری شکست میخورد مگر بصورت روحانی هیچگاه احساس هزیمت نمیکند .

از همین خصایص اسلام است که دشمنان آن پیوسته علیه آن بر سر پیکار اند زیرا اسلام مانع مسیر آن گشته و تا مین خواسته های استعماری و استشاری آن ها را متوقف میسازد . اسلام است که در روی زمین سرکشی های جباران را متوقف ساخته و جداوندی دروغین آنها را مبتدل میگرداند .

همین مشخصات اسلام اند که موجب شده دشمنان اسلام برای از بین بردن آن به خیل ها و دسیسه های مختلف توسل می و رزند مثلاً تعلیمات مشر و عالی اسلام را به صیغه نا درست ارایه کرده و به وسیله های گوناگون تدویر و فریب ، به منحرف ساختن مسلمانان می کوشند . آنها را مورد حمله قرار میدهند و مفکوره های اساسی و شئون و ارزشهای مفکوره عالی آنها را میخواهند تغییر دهند تا آنها را به مفکوره های وارونه که اسلام با آن شلبد مخالف است به هیچ ارتباطی با آن ندارد عوض

کنند ؛ تا از صیہونیت جهانی عیسائیت و استعماریت عقب
بماند .

این مشخصات اسلام اند که غیظ و غضب دشمنان
علیه آن مشتعل میشوند و همین دشمنان اسلام عرصه حیات
را به عالم اسلام تنگ میسازند و معرکه پیکار که میان
کفر و اسلام بمیان آمده اصل نوعیت و علت آن از همین
است . حالات و اوضاع گرچه برای اسلام سازگار
نبوده مگر با اینهمه مستقبل بشریت بدون ریب و شک
در دست دین الله خواهد بود . هنگامیکه ما پیرامون
نظام حیات عرضه کرده این دین و مزاج آنرا و هم
چنین این امر را که انسانیت چه نیازی به این نظام حیات
دارد بررسی می کنیم پس متیقن می شویم که مستقبل
بشریت بدست همین دین است و اینکه همین دین است که
به همه حال برای رستگاری بشر در روی زمین جهت
انجام یک نقش فعال دعوت خواهد داد و او دشمنان آن
بخوانند یا نخواهند . ما با حیل ها جرأت و توثق گفته
میتوانیم که همه بشریت تا مدت متمادی بی نیاز از این
دین الله زندگی کرده نمیتواند . نمیخواهیم بر این نکته

پافشاری زیادی کنیم . البته اینجابه ارایه یک مثال از تاریخ اسلام اکتفا می کنیم و شاید مثالی مناسب تری باین مقام باشد .

رسول خدا ﷺ و رفیق جان نثار شان حضرت ابو بکر صدیق رضی الله تعالی عنه اوآنیکه پوشیده از انظار قریش بسوی مدینه هجرت می کردند و سراقه بن مالک قریش که به حوص انعام و جایزه در تعقیب آنها بود ، هنگامیکه به این دو هستی های بزرگ نزدیک می شد پای آسپ او در زمین فرومی رفت ، در حالیکه وی خود را در مقابل قهر الهی نا توان یافت و با نبی اکرم ﷺ تعهد بیعت کرده مراجعت می کرد آنوقت نبی کریم ﷺ او را مخاطب قرار داده فرمود : "ای سراقه ! معامله تو با دستواره کسری چه خواهد بود ؟ (رسول الله ﷺ از پوشیدن دستواره کسری شهنشاه فارس به سراقه مژده میداد) .

خدا خوب میداند که همان وقت در دل و دماغ سراقه پیرامون این مژده و هدیه عجیب و غریب چه تخیلاتی تلاطم میکرد که از همینگونه انسان روزگار زده چنین

مژده می شنود . روزگار زده بیکه در عقب خود جز یگانه
رفیق کسی دیگری نداشت و او هم بر ایش کفایت نمیکرد
که بطور مخفیانه مجبور به پناهندگی بوده و همه قوم در
تعقیب و دستگیری شان بود .

مگر رسول خدا ﷺ باین نیروی حق عقیده
و یقین داشتند . به نیروی بیکه با آن در دنیا فرستاده شده
بود و از باطل نیز آگاهی داشتند که بموجب آن همان وقت
همه جهان در جهالت فرو رفته بود و او شان یقین کامل
داشت که حق در برابر باطل غالب خواهد بود و ممکن
نیست که حق و باطل در پهلوی همدیگر زندگی کنند ،
ریشه های باطل آنقدر بوسیده شده بودند که هیچگونه
آبیاری آن را تازگی بخشیده نمی توانست و هسته مقدس
و پاکیزه در دست آنحضرت ﷺ بود که تخم ریزی آن در
دل بشریت صورت گرفته بعد از نشو و نما بشکل یک
درخت پس تنومندی در می آمد و دربارہ مشر شدن آن
پیامبر خدا ﷺ یقین کامل داشت .

ما نیز امروز همین گونه اوضاع و مراحل را می بینیم
گرد ما را نیز همینگونه جاهلیت فرا گرفته است بدین

جهت باید ما نیز یقین کامل داشته باشیم که حق غالب شدنی است . از اوضاع بر می آید که درین فضای بظاهر مایوس کننده حق غلبه خواهد یافت .

بشریت امروزی باین نظام حیات خیلی ها نیازمندی دارد . انحطاط اوضاع بشریت کمتر از انحطاط زمان طلوع آفتاب نبوت نیست . اسلام امروز نیز در برابر همه ادیان تفوق و برتری دارد، در عظمت و از اهمیت آن هیچگونه کاهش رخ نداده است .

ما باید درین مورد مبتلای شک و اشتباه نباشیم بلکه باور داشته باشیم که اوضاعیکه یکبار بوقوع پیوسته است لازماً بار دیگر نیز رخ داده میتواند یعنی غلبه حق و هزیمت باطل . و امروز نیز پیشاهنگان نهضت اسلامی زیر ضربات وحشیانه نیروهای مختلف باطل قرار دارند و ما می بینیم که تمدن مادی به پایه های بس مستحکمی قرار داده شده است . ما باید روی همین سخنان درباره غلبه حق کاملاً مبتلای اشتباه نشده باشیم . در جبهه پیکار خیر و شر بزرگی باطل و ضربات وحشیانه نقش فیصل ندارد بلکه اصل نقش قاطع نیروی حق بوده و قیام در مقابل

ضربات متوحش باطل اهمیت بسزایی دارد .
 ما پشاهندگان حق تنها نیستیم، فطرت کاینات و فطرت
 بشریت نیروهای ما اند. همین نیروها علیه فطرت تمدن مادی
 که خلاف طبیعت است در وارد آوردن فشار می کوشند.
 وهنگامیکه تمدن و طبیعت باهم دست و یخن باشند پس در آن
 صورت پیروزی طبیعت از طرف خداوند خالق مقدر
 میشود . بدون در نظر داشت اینکه کشاکش طبیعت
 و تمدن برای مدت زیادی ادامه یا بدیا در عرصه کوتاهی
 خاتمه می پذیرد .

در اوضاع فعلی ، ما نیازمند در نظر داشت یک
 سخن میباشیم و آن هم اینکه ما یک مرحله خیلی ها صبر
 آزما در پیش داریم میخواهیم فطرت بشری را از زنجیر
 های تمدن امروزی رها ساخته آنرا بر تمدن امروزی
 حاکمیت بخشیم . همین است یک مبارزه شدیدیکه ما را
 به آمادگی هر چه بیشتری نیازمند می سازد . پس بر ماست
 که خود را با مناط های این دین موافق سازیم تا ایمان
 بالله ما و شناخت الهی ما با ملاک های این دین توافق
 داشته باشد زیرا تا اوانیکه ما معرفت کامل خالق این

میستم جهانی یا کاینات را نداشته باشیم با مقتضیات صحیح ایمان سر نخواهیم خورد .

بر ماست که در عبادات خود آن معیار دینی را ملحوظ و زیر نظر داشته باشیم زیرا تا هنگامیکه ما عبادت خداوند عالمین را به نحو درست انجام ندهیم از معرفت او تعالی بهره یاب نخواهیم شد .

بدین جهت برای ما ناگزیر است که ما با شناخت محیط و شناخت خواسته های زمان خود با معیار و ملاک دین حق برابر باشیم . الله تعالی باران رحمت خود بر آن شخص می کند که او مقتضیات زمان خود را بدرستی شناخت و پراه راست ثابت قدم ماند .

ما باید شناخت تمدن و کلتور زمان خود و ملاکها و معیارهای دین اسلام را همواره ملحوظ داشته باشیم ، زیرا تا هنگامیکه ما با سلاح دانش و تجربه مجهز بوده این تمدن و کلتور را تابع خود نسازیم در مورد این امر حکم و فیصله حتم را صادر نخواهیم توانست که ما چه چیزها را بخود بگیریم و چه ها را ترک کنیم ، همین دانش و تجربه است که به ما استعداد و صلاحیت

تمیز بین نیکو و زشت میدهد .
 باید در شناخت حیات بشری و نیازمندیهای واقعی
 آن معیار دین را در نظر داشته باشیم . آنچه را که در
 تمدن امروزی ترک می کنیم آن زندگی و تمدن را روی
 محک دانش و تجربه شناخته ترک کنیم و ارزشهای بقاء
 آن در این تمدن بخواهیم آنها نیز به محک دانش و تجربه
 آزمایش کرده بخواهیم .

این است یک معرکه خلی هاست و صبر آزما
 مگر تجزیه کننده ی حق و باطل .

”الله معنا . والله غالب علی امره ولكن اکثر الناس
 لا یعلمون“ .

”خداوند با ماست . الله بر امر خود (یعنی غلبه
 حق و هزیمت باطل) تواناست اما اکثر مردم
 نمیدانند .



**International Islamic Federation
of Student Organizations**

**P. O. BOX 8631
SALIMIAH - KUWAIT**

